
گزیده‌ای از دو کتاب
پاسخ جوان شیعی
به پرسش‌های وهابیان

بسم الله الرحمن الرحیم

پاسخ جوان شیعی به پرسشهای وهابیان

نویسنده:

محمد طبری

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پاسخ جوان شیعی به پرسشهای وهابیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبری، محمد، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور : پاسخ جوان شیعی به پرسش‌های وهابیان/ به قلم محمد طبری.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۳۷۲ص.

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۵۹-۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(برون‌سپاری).

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۸۶(فیپا).

یادداشت : چاپ سوم.

یادداشت : کتابنامه بهصورت زیرنویس.

موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : وهابیه -- عقاید

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵/ط۲پ۲ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۰۱۹۲۰

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۱

ص:۱۲

ص:۱۳

ص:۱۴

ص:۱۵

ص:۱۶

ص:۱۷

ص:۱۸

پیشگفتار

ص:۱۹

پیروزی درخشان انقلاب اسلامی در ایران، که در سال ۱۳۵۷ خورشیدی، برابر با ۱۹۷۹ میلادی رخ داد، جهانیان را متوجه مبانی فکری این انقلاب ساخت که چگونه جمعیّتی با دست خالی و بدون سلاح، می‌تواند بر نظام تا دندان مسلّحی چون رژیم طاغوتی پهلوی، پیروز شود و حکومتی بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر و روش اهل بیت علیهم السلام به پا سازد و با تمام دشمنی‌هایی که با آن شده و می‌شود، همچنان سرپا بایستد، و به خواست خدا همچنیان روی پا خواهد ایستاد.

این رخداد سبب شد تا اندیشمندان جهان و نویسندگان و پژوهشگران، به فکر شناخت مکتب اهل بیت علیهم السلام برآیند و واقعیت را از نزدیک لمس کنند؛ اهل بیتی که در قرآن از آن‌ها ستایش شده و برای آن‌ها حقوق ویژه‌ای معین گردیده است.

رویکرد جهانیان به‌شناخت این مکتب، مایه هراس قدرت‌های بزرگ وصهیونیست‌ها، در رأس آنان آمریکا و هم‌پیمانان آنان گردیده و

ص: ۲۰

از آن به وحشت افتادنـد و از ترس این که مبادا این فکر و اندیشه بلند در منطقه گسترش یابد و در نتیجه حکومت‌های دست نشانده آنـان را متزلزل سـازد؛ دست به دامن فرقه‌های ساختگی و مـذاهب گمنام و اقلیت‌های فکری و مـذهبی شدنـد تا از این طریق بتوانند چهره مکتب اهل بیت علیهم السلام را مخدوش سازند و مانع از نشر افکار آزادخواهانه آن گردند.

در میـان این مـذاهب سـاختگی، وهـابیت نقش عمـده‌ای را ایفـا کرد؛ زیرا نام اسـلام را بر خود داشت و از نظر قـدرت مالی و دیگر امکانات نیز می‌توانست در این مورد کارساز باشد؛ لذا پس از انقلاب اسـلامی، کارگزاران این آیین اسـتعمار ساخته، در مورد تشیع به نشـر کتاب‌ها و مقاله‌های فراوان و مصاحبه‌ها و برنامه‌های تلویزیونی پرداختند که هدف از آن، ارائه تصویر غیر منطقی و غیر قابل قبول از تشیع بود.

دشـمنان اهل بیت علیهم السـلام در این مورد به حـدّی سـرمایه‌گذاری کرده‌انـد که در تاریـخ مـذاهب بی سابقه است. تنها از کتاب «الشـیعه والتصـحیح»، هشت میلیون نسـخه در خـارطوم، پـایتخت سودان و دو میلیون نسـخه در دیگر نقـاط آن کشور چـاپ و توزیع کرده‌اند؛ کشوری که گناه اصلی آنان علاقه راسخ نسبت به اهل بیت پیغمبر و شعار آنان حبّ این خاندان است.

کسانی که این مسائل را پیگیری می‌کنند، می‌گویند: حدود ۴۰۰۰۰ سایت اینترنتی به تبلیغ وهابیت مشغول است و تاکنون در جهان ۱۰۰۰۰ عنوان کتاب و جزوه بر ضدّ شـیعه منتشـر شده است که شـمارگان برخی از آن‌ها میلیونی بوده است، لیکن اینان از تمام این تلاش‌ها ترفی نبسته و به گفته ضرب المثل «از قضا سرکنگبینصفرا فزود»، همین موج گسترده بر

ص: ۲۱

ضدّ تشیع، گروهی از اندیشمندان روشن ضمیر و واقع‌گرا را به این فکر واداشت که از نزدیک با این مکتب آشنا شوند و به این فکر بیفتند که این‌همه هیاهو بر ضدّ این مکتب چرا و برای چیست؟

گروهی نیز از نزدیک با علما و دانشمندان شیعه تماس گرفته، حقیقت را جویا شدند و سرانجام به دروغ پردازی‌های آنان پی برده و می‌برند و به تدریج ... یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجاً؛ «دسته دسته به دین خدا در می‌آیند.»

بدینسان، بی آن‌که گامی از سوی علمای شیعه برداشته شود، موج شناخت تشیع در مصر و اردن و دیگر کشورهای عربی، حتی اروپا و آمریکا به راه افتاد و قلوب جوانان پاک دل، با مهر و مکتب اهل بیت علیهم السلام لبریز شد و کار به اینجا رسید برخی از آنان از نویسندگان وهابی تبرّی می‌جویند.

شگفتا! تاریخ تکرار می‌شود. دستگاه پاپ نیز پیوسته کوشیده است چهره نامطلوبی از اسلام ترسیم کند و در این مورد، لشکری را به عناوین گوناگون به استخدام درآورده است. امّا همین تبلیغات سوء، نتیجه معکوس داده و موج اسلام‌گرایی، اروپا و آمریکا را فرا گرفته است. به یاری خداوند، چیزی نمی‌گذرد که اروپای مسیحی، اروپای اسلام خواهد شد، ان شاء اللَّه.

چندی پیش، کتابچه‌ای، شبیه شب نامه، به دستم رسید که عنوانش چنین بود: «سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد!» این کتابچه نه نام نویسنده دارد و نه نام مترجم و نه حتی نام ناشر و محل نشر.

ص: ۲۲

در مقدمه جزوه آمده است: «من این سؤال‌ها را از سایت‌های مختلف و کتاب‌های ضدّ شیعی جمع‌آوری کرده‌ام و خود نقشی جز گردآوری ندارم.

گردآورنده یا گردآورندگان، مدعی هستند: بر اثر این پرسش‌ها جوانانی هدایت شده‌اند، اما از میان این جوانان، تنها از یک بحرینی نام برده شده است. پس اگرصحیح باشد، تنها یک جوان است که از ولایت اهل بیت علیهم السلام جدا شده و به ولایت اموی‌ها در آمده است؛ جوانی که تهیه‌کننده یا تهیه کنندگان او را ندیده‌اند.

بنابراین، از جوانانی که ادعا می‌شود، هدایت یافته‌اند، خبری نیست و سایت‌هایی که او به آن‌ها اشاره می‌کند، سایت‌های وهابی هستند که عموم مسلمان‌ها از آنان تنفر دارند.

وهابیت مکتبی است که در قرن هشتم پدید آمد و بعد به وسیله محمدبن عبد الوهّاب ترویج و تبلیغ شد و هدف آن تفرقه افکنی میان مسلمانان و تکفیر همگان به جز یاران خود بود.

سایت‌هایی که او به آن‌ها اشاره می‌کند، سایت‌های سیاسی هستند که از لندن هدایت می‌شوند؛ مانند: WWW. is ۱. org. uk و اداره کنندگان آن‌ها مخالفان نظام جمهوری اسلامی می‌باشند. اکنون پرسش این است که آیا این پرسش‌ها را خودِ این جوان‌ها مطرح کرده‌اند و پاسخ نیافته‌اند، و از اهل بیت علیهم السلام رویگردان و به حزب اموی گرویده‌اند! یا طراحی این پرسش‌ها از سوی دیگران است؟!

آیا روشصحیح قرآنی این نیست که این افراد پرسش‌های خود را را نزد اهل علم و اهل ذکر می‌برند و پس از دریافت پاسخ، همه را یکجا

ص: ۲۳

منتشـر می‌کردند تا به آیه کریمه که فرمود: ... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ عمل کرده باشند. «(۱)» حق آن بود که بر قرآن و سنت عرضه می‌کردید و حقیقت را باز می‌یافتید؛ چنان که می‌فرماید:

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا. «(۲)»

آری، طرح این پرسش‌ها نزد جوانان ساده دل و کم اطلاع و یا بی‌اطلاع، که در این مورد تخصّصی ندارند، بر خلاف روش علمی و نوعی خیانت به آرمان دینداری است.

آشنایی با مکتب وهابیت

از آنجـا کـه طراحـان ایـن پرسـش‌ها، وهابی‌هـای تنـدرو هسـتند، لازم اسـت بـه ریشـه این مکتب و پدیـد آورنـده آن و مـوقعیت و جایگاهش نزد بزرگان اهل سنت اشاره کنیم تا روشن شود که این مکتب ساختگی، در چه زمانی پدید آمد.

وهابیت را ابن تیمیه حرانی در قرن هشـتم پدید آورد. وی بر خلاف سنت پیامبر خداصلی الله علیه و آله، هرگز ازدواج نکرد و بر اثر افکار انحرافی‌اش، به حکم علما چهار بار زندان رفت. وی از سوی بزرگان مذاهب اهل‌سنت

۱- انبیاء: ۷ و نحل: ۴۳،« از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید.»

۲- نساء: ۵۹

ص: ۲۴

مورد انتقاد قرار گرفت و تکفیر شد؛ برخی از عالمان اهل سنت که نظر به کفر وی دادند، عبارت‌اند از:

۱. «تقی الدین السبکی» از بزرگان شافعی. «(۱)» ۲. «محمد بن احمد بن عثمان الذهبی» مورخ و رجال شناس بزرگ و مورد احترام اهل سنت و شاگرد ابن تیمیه که رساله‌ای به نام «بیان زُغل العلم و الطلب» در ردّ وی نگاشت. او در این کتاب با اشک و آه و تأسف شدید نسبت به آرا و افکار ابن تیمیه سخن گفته است. «(۲)» ۳. «ابن حجر هیتمی»، وی ابن تیمیه را بنده‌ای می‌داند که خدا او را خوار، گمراه، کور و کر کرده است. «(۳)» ۴. «قاضی تاج الدین السبکی» ابن تیمیه را زیان زننده به علما می‌داند و می‌نویسد: او شاگردانش را به پرتگاه دوزخ برد. «(۴)» ۵. «علامه تقی الدین الحصنی» ابن تیمیه را انسانی می‌داند که در دلش بیماری است و منحرف و فتنه جو است. «(۵)» ۶. «ابن حجر عسقلانی» شارحصحیح بخاری، که به امیر حدیث معروف است، به دادخواهی از احادیث و شخصیت امام علی برخاسته و درباره ابن تیمیه، که به ردّ احادیثِصحیح، معروف است و در ناسزاگویی و بد دهنی شهرت دارد، اینگونه می‌نویسد: «وی بسیاری از احادیث معتبر

۱- مقدمهٔ الدرر المضیئهٔ فی الرد علی ابن تیمیه.

۲- این رساله، علی رغم انکار عده‌ای، از ذهبی است؛ چون حافظ سخاوی در کتاب« الاعلان بالتوبیخ» می‌نویسد: من این رساله را که از ذهبی است دیده‌ام.« الاعلان بالتوبیخ، ص ۷۷».

۳- الفتاوی الحدیثه، ص ۱۴۴

۴- طبقات الشافعیه، ج ۴، ص ۷۶، شماره ۷۵۹

۵- دفع الشبههٔ عن الرسول و الرسال، ص ۸۳

ص: ۲۵

را ردّ و در توهین و ناسزاگویی به افراد (مانند علّامه حلّی، که معاصر وی بوده و کنیه‌اش ابن مطهّر است، ابن تیمیه او را ابن متنجس می‌خواند! و) آن قدر افراط می‌کند که در مواردی موجب تنقیص [امام] علی بن ابی‌طالب می‌شود». «(۱)» ۷. «آلوسی»صاحب تفسیر نیز ابن تیمیه را منحرف خوانده و از وی با همان دیدگاه ابن حجر یاد می‌کند که گفت: در ناسزاگویی و بد دهنی شهرت دارد. «(۲)» ۸. «سیدحسن سقاف» از معاصران، «زاهد کوثری» و گروهی دیگر گفته‌اند: ... کسی که به معاویه اقتدا می‌کند و امام علی[« [را مورد هجوم و عیب‌جویی قرار می‌دهد، نزد وهابیان به «شیخ الاسلام» نامبردار است و افکار و نظریاتش را همچون وحی منزل می‌دانند!

این مکتب در برهه‌ای از تاریخ رو به خاموشی گرایید، امّا پس از مدتی، به وسیله محمد بن عبدالوهاب تبلیغ و ترویج شد. هدف بانیان و مروجان این مکتب، تفرقه افکنی میان مسلمانان و تکفیر همگان، جز یاران خودشان است.

به هر روی، کتابی که از آن یاد کردیم «(۳)» آشفتگی و تناقض گویی در آن، به روشنی پیدا است. اکنون تنهاصفحه‌ای از مقدمه آن را به اختصار

۱- لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹

۲- روح المعانی، ج ۱، صص ۱۹- ۱۸

۳- « سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد!»

ص: ۲۶

می آوریم:

درصفحه ۴ می‌نویسد:

«اراده تکوینی و تقدیر خداوند بر آن بوده است تا مسلمان‌ها به گروه‌ها و مذاهب مختلفی- که با یکدیگر دشمنی می‌ورزند و علیه همدیگر توطئه می‌نمایند- تقسیم شوند. آری، دچار تفرقه گشته و ...».

بعد از چند سطر می‌نویسد:

«بنابراین، باید همه کسانی که خیرخواه امّت خویش هستند و دوستدار یکپارچگی و وحدت آن می‌باشند، تا آنجا که می‌توانند برای متحد نمودن امّت، زیر پرچم حق و باز گرداندن آن از نظر عقیده و شریعت و اخلاق، به دوران پیامبر (ص) بکوشند.»

بنابراین، آیینی که این نویسنده می‌خواهد جوانان شیعه را به آن دعوت کند، این است که خدا از یک طرف به اراده تکوینی خواسته است مسلمانان به گروه‌هایی تقسیم شوند و با هم دشمنی کنند و آنگاه با اراده تشریعی، وحدت و یگانگی آنان را خواسته است!

اگر واقعاً اراده تکوینی خدا بر دو دستگی است، دعوت به وحدت از طریق کتاب و سنت، کار لغو خواهد بود؛ زیرا اراده خدا نافذ بوده و قابل برگشت نیست: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. «(۱)»

اکنون تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

۱- . یس: ۸۲

ص: ۲۷

نویسنده می‌خواهد جوانان شیعه را به راه و روش اهل سنت دعوت کند و مقصودش از اهل سنت، فقط و فقط «وهابیان» هستند که خود را «اهل سنت» می‌نامند و دیگر فِرَق اهل سنت، که اکثریت قاطع مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند، از نظر آنان، اهل سنت نیستند، بلکه به‌طورصریح و آشکار آنان را تکفیر می‌کنند و مشرک می‌شمارند.

حتی خودِ نویسنده در آخر مقدمه می‌نویسد: «در پایان به آنان یادآوری می‌کنم که بازگشت به حق از ادامه دادن راه باطل بهتر است و یکی از آن‌ها اگر هدایت شود و به سنّت عامل و پایبند باشد، جایگاه و پاداش او از هزاران سنّیِ بیکار و تنبلی که از دینشان روی گردان هستند و عمر خود را در شهوت‌ها تلف می‌نمایند یا گرفتار شبهات هستند، بالاتر و بیشتر است.» «(۱)»

کالبد شکافی کتاب

اشاره

پیش‌تر گفتیم کتابچه‌ای که با عنوان «سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد» انتشار یافته، ۱۷۸ سؤال در آن طرح گردیده که هدفش انتقاد از عقاید شیعه است.

اکنون برای آشنایی با محتوای این جزوه و پی بردن به واقعیت و پایه ارزش آن، بدون در نظر گرفتن مسائل جانبی، نکاتی را یادآور می‌شویم:

۱. طراح یا طراحان پرسش، در این کتابچه، گاهی یک پرسش را

۱- .« سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد»، صص ۶ و ۷ مقدمه.

ص: ۲۸

۲۷ بار تکرار کرده‌اند؛ مثلًا در باره «عقیده شیعه در مورد ارتدادصحابه؟»، در حالی که می‌توانستند با طرح یک پرسش منظور خود را برسانند. به نظر می‌رسد از این طریق خواسته‌اند آمار پرسش‌ها را بالا ببرند!

۲. پاسخ برخی از پرسش‌ها در پرسش‌های بعد آمده است؛ مثلًا درباره ارتدادصحابه حدیثی را از پیامبرصلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید:

«من در کنار حوض کوثر بودم، گروهی از یارانم می‌خواستند وارد شوند، ولی از ورود آن‌ها جلوگیری شد. من گفتم آنان اصحاب و یارانم هستند. خطاب آمد: نمی‌دانی که بعد از تو چه بدعت‌هایی در دین نهادند!»

همین حدیث پاسخ ۲۷ پرسشی است که درباره ارتدادصحابه طرح گردیده. این حدیث در پرسش ۱۱۵ آمده است.

۳. برخی از پرسش‌ها با برخی دیگر در تناقض‌اند؛ مثلًا در پرسش ۷۱ آمده است: «همه اصحاب با ابوبکر بیعت کردند و هیچ مخالفتی در کار نبود»، ولی در پرسش ۷۶ گفته شده: «انصار با ابوبکر مخالفت کردند و به بیعت با سعد بن عباده فرا خواندند و علی در خانه نشست، نه با آن‌ها بود و نه با این‌ها».

۴. برخی از پرسش‌ها در اصل پرسش نیست، بلکه طرح یک ادعا و اتهام است، بی آن‌که پرسشی در کار باشد؛ مثلًا در پرسش ۱۲۳ آمده:

«یکی از قواعد شیعه این است که هر کس از اهل بیت ادعای امامت کند و چیز خارق العاده‌ای که نشانگرصدق و راستی او هستند، ارائه کند،

ص: ۲۹

امـامت او ثـابت می گردد ...» در این‌جـا هیـچ سؤالی مطرح نشـده و اصـل این ادعـا به این شـکل، یـک اتهام است و شـیعه امامت را این گونه ثابت نمی کند.

۵. برخی از پرسـش‌ها برداشت غلـط از عبـارات عالمـانی ماننـد مرحـوم مجلسـی است؛ یعنی از آن چنین فهمیـده که شـیعیان پس از خواندن زیارت، رو به قبر نماز می گزارند. (سؤال ۱۵۵)

۶. برخی از پرسـش‌ها بلکه بیشتر آن‌ها مدرک ندارند و معلوم نیست آن‌ها را از کدام کتاب گرفته و به شـیعه نسبت داده‌اند. گفتنی است این نکته بر بیشتر پرسش‌ها حاکم است و نیازی به آوردن نمونه نیست.

۷. برخی از پرسش‌ها انتقاد از نظر شخصی یک عالم شیعی است، در حالی که آن را به همه شیعیان نسبت می‌دهد.

۸. پرسـش در مورد حضرت مهدی علیه السلام را به گونه‌ای مطرح می کند که گویا این مسأله، از مسائل مورد اتفاق فریقین (شیعه و سنی) نیست! درست است تولد آن حضـرت، مورد اتفاق علمای اهل سـنت نبوده و برخی از آنان به تولد آن حضـرت اعتقاد دارند، ولی شـکی نیست که گروهی از علمـای سـنی، احـادیث حضـرت مهـدی را از احادیث متواتر می‌شـمرند و در این مورد، کتاب‌های ارزشـمندی نوشـته‌اند. حتی در سال‌های اخیر، در کشور عربسـتان کتابی با نام «بین یدی الساعه» نوشـته شده و پرده از بسیاری اوهام برداشته است ولی گردآورنده یا گردآورند گان پرسش‌ها، مسأله مهدویت را به گونه‌ای بسیار توهین آمیز و منکرانه مطرح می کنند.

۹. در کتاب یاد شده، برخی از مسائل مسلّم تاریخی قاطعانه مورد

ص: ۳۰

انکـار قرار گرفته و اصـرار بر این است که وانمود شود میانصـحابه هیـچ اختلاـف نظریه و نزاعی وجود نداشـته و محبت کامـل میـان بنی‌هاشم و بنی‌امیه برقرار بوده است و برای این مطلب، ادله واهی ارائه گردیـده است؛ ماننـد چند ازدواج میان این دو گروه، آن هم در رده‌های پایین.

۱۰. پرسـش‌ها با لحن تمسـخر و توهین‌آمیز، توأم با ناسزاگویی به شیعه و حتی در مواردی به دو سرور اهل بهشت؛ امام حسن و امام حسـین علیهمـا السـلام مطرح گردیـده، کـه هرگز از یـک مسـلمان واقعی و هـدایتگر، چنیـن لحنی تصـور نمی‌رود، بلکه انسان‌هـای متعصب، کینه‌توز، عجول و کم‌سواد از چنین لحنی استفاده می‌کنند نه انسان‌های واقع‌گرا و دلسوز.

گردآورنده می‌نویسد: من این پرسش‌ها را از سایت‌ها جمع کرده‌ام، اکنون ببینیم این سخن تا چه حد حقیقت دارد؟

واقعیت این است که این کتاب، که با این نام چاپ شده، ترجمه کتابچه‌ای است به زبان عربی با نام «أسـئلهٔ قادت شـباب الشـیعهٔ إلی الحق» که توسط جوانی به نام سـلیمان بنصالح الخراشـی «(۱)» به زبـان عربی تهیه و چـاپ شـده و حتی متن کامـل آن به زبان عربی روی سایت‌های وهابی قرار دارد و توسط انتشاراتی در ریاض به چاپ رسیده است.

با این وصف، چگونه مدعی است: این پرسش‌ها را از «سایت‌ها» گرد آورده‌ام؟!

بسیاری از این پرسش‌ها، در کتاب «عقاید الشیعهٔ الإثنی عشریهٔ عرض و

۱- شخصی که قتل شیعه را واجب می‌داندو در عین حال می‌خواهد با این پرسش‌ها آنان راهدایت کند!

ص: ۳۱

نقد»، گردآوری دکتر ناصر بن علی القفاری نیز آمده است. وی استاد دانشگاه محمدبن سعود در قصیم عربستان می‌باشد.

درحقیقت هیچ‌یک از آن‌ها، از روی فکر و اندیشه این پرسش‌ها را طرح و جمع نکرده‌اند، بلکه ریزه‌خوار یکدیگر بوده و همدیگر گرفته‌اند.

در مورد کتاب «دکتر قفاری» باید گفت: پر است از دروغ و تهمت، که همه آن‌ها را می‌توان در یک رساله جمع کرد. گذشته از این، هتاکی‌ها و بی‌ادبی‌های وی کم مانند و بی‌سابقه است و به همین جهت، با استقبال چندانی روبه‌رو نشد و هرکس آن‌را خواند از بی‌ادبی‌اش، نفرت پیدا کرد.

پیدااست اگر مذهب ومکتبی بخواهد باچنین شیوه‌هایی ترویج شود، مورد پذیرش امت قرار نخواهد گرفت؛ چراکه از حقانیت، خلوص و اصالت به‌دور است؛ به ویژه آن‌که ادعای پیروی از سنّت پیامبر مکرم اسلامصلی الله علیه و آله را داشته باشد و تنها خود را اهل سنّت بداند و همه را تخطئه کند! آیا پیامبر اسلام اهل دشنام، ناسزاگویی، اتهام و دروغ پردازی بود؟ حاشا و کلّا!

از وهابیان می‌پرسیم: اگر فکر می‌کنید با طرح چنین پرسش‌هایی می‌توانید جوانان شیعه را هدایت کنید، چرا نتوانسته‌اید هادی جوانان خود باشید و امروزه انبوهی از آنان از دین گریزان شده‌اند تا آنجاکه هزاران تن از آن‌ها به دام مکتب‌های انحرافی؛ مارکسیسم و لیبرالیسم افتاده و به فساد و انحراف و اعتیاد و تروریسم روی آورده‌اند و از فرهنگ اسلامی و عربی خود روی‌گردان شده‌اند؟

جوانان شیعه، بحمداللَّه، با تمسک به‌ثقلین وآشنایی با فرهنگ قرآن و عترت حضرت رسولصلی الله علیه و آله از لغزش‌های فکری به دور هستند و اگر پرسش و شبهه‌ای درباره آن داشته باشند، با مراجعه به دانشمندانشان،

ص: ۳۲

پاسخ خود را می‌گیرند. مطمئن باشید این‌گونه پرسش‌ها نه تنها تزلزلی در آن‌ها ایجاد نمی‌کند که آن‌ها را در دین خود راسخ‌تر می‌سازد. در مورد این نوع تلاش‌ها و عملکردها باید گفت: «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد».

*** اشاره به این مطلب نیز ضروری است که در این کتابچه بیش از هر چیز روی سه موضوع تکیه شده است:

۱. ارتدادصحابه، به این معناکه شیعه معتقد استصحابه بعد از پیامبرصلی الله علیه و آله مرتد شدند.

۲. سبّصحابه و این‌که شیعه بهصحابه پیامبر ناسزا می‌گوید.

۳. بی احترامی نسبت به عایشه همسر پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله.

در حال حاضر، درصحّت و سقم این سه نسبت کاری نداریم؛ زیرا در مجموع پرسش‌ها و پاسخ‌ها، بی اعتباری این تهمت‌ها نسبت به شیعه آشکار خواهد شد.

نکته‌ای که در اینجا به آن می‌پردازیم، این است که این نسبتها به مخالفان شیعه،صحیح‌تر است تا شیعه؛ زیرا هر سه مطلب، درصحیح‌ترین کتاب‌های آنان، یعنیصحیح بخاری و مسلم آمده است، لیکن متأسفانه هیچ‌وقت «به روی مبارك خود» نیاورده و از آن‌ها چشم‌پوشی می‌کنند، در حالی‌که ریشه چنین مطالبی،صحیح بخاری وصحیح مسلم است، و ما اکنون برای اثبات سخن خود، در هر سه موضوع، ازصحیح‌ترین کتاب‌های آنان نمونه‌هایی را نقل می‌کنیم و تفصیل بیشتر را به منابع ارجاع می‌دهیم:

ص: ۳۳

۱. ارتداد صحابه

ابن اثیر جزری، محدث عالی مقامی که در سال ۵۴۴ دیده به جهان گشود و در سال ۶۰۶ درگذشت و با نگارش کتاب «جامع الأصول فی أحادیث الرسول» توانست احادیث شش کتاب را در آن گردآورد، در جلد دهم، فرع دوم، در موضوع «حوض»، ده روایت ازصحیح بخاری و مسلم نقل کرده که همگی حاکی از ارتداد گروهی ازصحابه بعد از رحلت پیامبر خداصلی الله علیه و آله است. از آنجا که نقل همه این احادیث به دراز می‌کشد، به نقل دو حدیث و اشاره به شماره‌های بقیه اکتفا می‌کنیم:

۱. بخاری و مسلم از ابوهریره نقل می‌کنند که پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود:

«یَرد عَلَیّ یَومَ الْقِیامَةِ رهط من أصحابی فیجلون عن الحوض فأقول: یَا رَبّ أصحابی، فیقول: إنّه لا علم لک بما أحدثوا بعدک، إنّهم ارتدّوا علی أدبارهم القهقری» و فی روایة فیحلؤون. أخرجه البخاری و مسلم. «(۱)»

«در روز قیامت گروهی از اصحاب من بر من وارد می‌شوند، ولی آن‌ها را از حوض می‌رانند. می‌گویم خدایا! آن‌ها یاران من هستند، خطاب می‌آید: تو نمی‌دانی بعد از تو چه بدعتهایی گذاردند؟ آنان مرتد شدند و به حال پیشین بازگشتند.»

این حدیث را بخاری و مسلم درصحیح خود نقل کرده‌اند.

۲. بخاری درصحیح خود نقل می‌کند: پیامبر فرمود:

۱- . جامع الأصول، ج ۱۰، ص ۴۶۹، شماره ۷۹۹۸

ص: ۳۴

«من در کنار حوض می‌ایستم، ناگهان گروهی ظاهر می‌شوند، آنگاه که آنان را شناختم، یک نفر میان من و آن‌ها پدیدار می‌شود و می گوید: بیایید برویم. می گویم: آن‌ها را کجا می‌بری؟ می گوید: به سوی آتش. می‌پرسم: آن‌ها چه کرده‌اند؟ می گوید: مرتد شده‌اند و به حالت پیشین باز گشته‌اند.» «(۱)»

باز گروه دیگری ظاهر می‌شوند. آنگاه که ایشان را شناختم، مردی میان من و آنان حاضر می‌شود و می گوید: بیایید. می‌پرسم: کجا؟

می گوید: به سوی آتش. می‌پرسم: چه کرده‌اند؟ می گوید: مرتد شده و به حالت پیشین باز گشته‌اند. کسی از آنان نجات نمی‌یابد مگر گروهی اندک.» «(۲)»

این دو حدیث را برای نمونه نقل کردیم، بقیه احادیث نیز به همین مضمون است.

اکنون با وجود این احادیث، آن هم درصحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت، آیا شایسته است که ارتدادصحابه به شیعه نسبت داده شود، در حالی کهصحیحین، راویانِ این ده حدیث هستند.

۲. سبّ صحابه

سبّصحابه یا دشنام و ناسزا گفتن به یاران حضرت رسولصلی الله علیه و آله از مسائلی است که روی آن تکیه بیشتری شده است. اکنون ببینیم پایه گذار

۱- همان، ذیل شماره ۷۹۹۸، برای اختصار، از نقل متن عربی خودداری گردید.

۲- . لطفاً به جامع اصول، ج ۱۰، فرع دوم از کتاب حوض، شماره‌های ۷۹۹۵ تا ۸۰۰۴ مراجعه کنید.

ص: ۳۵

این سبّ و دشنام کیست؟ تا گریبان او را بگیریم نه شیعه را، که هرگزصحابه‌ای را سبّ نکرده و شیعیان دوستدار همه کسانی هستند که پیامبر را دیده‌اند، جز آنان که از راه حق منحرف شده باشند.

البته از کسانی که پیروی از پیامبر نکرده و از مسیر و راه او منحرف شده‌اند تبرّی می‌جویند، نه این‌که او را سبّ کنند و ناسزار گویند.

در اینجا به نقل دو اثر می‌پردازیم تا روشن شود چه کسانی سبّصحابه را رواج دادند:

* مسلم درصحیح‌خود، ازعامر، فرزند سعدبن ابی‌وقاص‌نقل‌می‌کند:

«أمر معاویةُ بن أبی سفیان سعداً، فقالَ: مَا مَنعَک أن تسبّ أبا تراب؟ فقال: أما ما ذکرت ثلاثاً قالهنّ رسول‌اللَّه فلن أسبَّه ...». «(۱)»

«معاویـهٔ بن ابی سـفیان، به سـعد وقـاص فرمان داد که علی را سبّ کنـد وگفت: چه چیزی تو را از دشـنام دادن به ابوتراب بازداشـته است؟

سعد پاسخ داد: هرگاه سه مطلب را که رسول‌اللّهصلی الله علیه و آله در باره او گفته، به خاطر می‌آورم، هرگز او را دشنام نمی‌دهم.»

و آن سه چیز را بیان کرد، که ما از بیان آن‌ها خودداری می‌کنیم.

وجود این حدیث درصحیح‌ترین کتاب‌ها، گواه آن است که پایه‌گذار سبّصحابه، آن هم بر شخصیت والایی مانند علی علیه السلام، معاویـهٔبن ابی سـفیان اسـت. او بـود که این سـنت زشت را در میـان امت جـا انـداخت و رواج داد، که متأسـفانه سـلفی‌ها بر او طلب رضایت می‌کنند.

* ابن عبد ربه در اخبار معاویه می‌نویسد:

۱- . صحیح مسلم، باب فضائل علیّ‌بن أبی طالب، ضمن حدیث ۲۴۰۴

ص: ۳۶

وقتی حسن بن علی علیهما السلام درگذشت، معاویه به عنوان حج گزاری، وارد مدینه شد. او خواست بالای منبرِ حضرت رسولصلی الله علیه و آله، علی را لعن کند. به او گفتند: در مسجد، سعد بن ابی وقاص است و او هرگز به این کار راضی نمی‌شود. از نظر او آگاه شو آنگاه چنین کن. فردی را سراغ او فرستاد و جریان را برایش گفت. سعد بن ابی وقاص گفت: اگر به علی دشنام دهی از مسجد برون می‌روم و هرگز به اینجا بر نمی‌گردم. از این جهت معاویه در آن وضعیت از لعن علی دست برداشت. آنگاه که سعدبن ابی وقاص درگذشت، علی را بالای منبر لعن کرد و به کارگزارانش نوشت: علی را بالای منبرها لعن کنید و آنان نیز چنین کردند.

امّ سلمه همسر پیامبر خداصلی الله علیه و آله در نامه‌ای به معاویه نوشت: «شما بالای منبر علی را لعن نمی‌کنید، بلکه خدا و رسول او را لعن می‌کنید! زیرا می‌گویید لعنت بر علی و بر دوستدارانش. من شهادت می‌دهم که خدا و رسول از دوستداران علی هستند. اما معاویه به سخن وی اعتنا نکرد. «(۱)» با توجه به این دو روایت، باید ریشه این پدیده را به دست آورد و از آن برائت جست.

۳. بی حرمتی به عایشه همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

از اتهامات این کتابچه، که بارها تکرار شده، شیعه را متهم کرده است که به همسر پیامبرصلی الله علیه و آله نسبت ناروا داده است، در حالی که تفاسیر شیعه، در سوره مبارکه نور، خلاف آن را گواهی می‌دهد.

۱- . العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۱۴؛ و نیز ر. ک. به: خصائص نسائی، ص ۱۳۳، حدیث ۹۱؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱؛ فتح الباری، کتاب فضائل الصحابه، ج ۷، ص ۷۱

ص: ۳۷

انتقاد شیعه بر عایشه، مربوط به لشکرکشی وی به بصره و شورش بر امیر مؤمنان، علی علیه السلام است و دامن او را از مسأله افک تنزیه می‌کنند. (البته اگر مسأله افک مربوط به عایشه باشد نه ماریه قبطیه) لیکن متأسفانه درصحیح بخاری، باصراحت آورده است که پیامبرصلی الله علیه و آله به خانه عایشه اشاره می‌کند و می‌فرماید: «فتنه از اینجاست» و می‌افزاید «شاخ شیطان از اینجا بیرون می‌آید.»

متن حدیث:

* «عن نافع، عن عبداللَّه- رضی‌اللَّه عنه- قال: قام‌النبی-صَلَّی‌اللَّهُ عَلَیهِ [وآله] و سلّم- خطیباً فأشار نحو مسکن عائشهٔ فقال: هنا الفتنهٔ- ثلاثا- من حیث یطلع قرن الشیطان». «(۱)»

*صحیح مسلم، از عبداللَّه بن عمر نقل می‌کند: پیامبر خداصلی الله علیه و آله از خانه عایشه بیرون آمد و گفت: «رَأسُ الْکُفرِ مِن هاهنا مِن حَیثُ یطلع قرن الشیطان». «(۲)»

با بودن چنین روایاتی، چرا هتک حرمت را به خود و مؤلفان این کتاب‌ها نسبت نمی‌دهید و به شیعه منسوب می‌کنید؟!

*** اکنون به تمام پرسش‌های وهابیان، هر چند مکرر و بی‌شمار باشد، پاسخ می‌دهیم ویادآور می‌شویم‌که این پرسش‌ها نه‌تنها در عقاید جوانان شیعی تزلزل ایجاد نکرده، که‌آنان‌را درعقیده وآیینشان استوارتر می‌سازد.

۱- صحیح بخاری، باب ما جاء فی بیوت أزواج النبی، حدیث ۳۱۰۴

۲- صحیح مسلم، شماره ۲۹۰۵، فرعی ۴۹

ص:۳۸

ص: ۳۹

پرسش ۱

این مسأله که امیرمؤمنان، علی علیه السلام دخترش امّ کلثوم را به عقد عمربن خطاب درآورد، نشانه داشتن رابطه حسنه نیست؟

پاسخ

تزویج امّ کلثوم به عمربن خطاب، از مسائل اختلافی در تاریخ است.

به‌طوری که این قطعه تاریخی به تعابیر مختلف وصورت‌های متناقض نقل گردیده است. بنابر این، برای اثبات چیزی، نمی‌توان به چنین مسأله‌ای تکیه و اعتماد کرد؛ مانند:

۱. علی علیه السلام او را به عقد عمر درآورد.

۲. این کار به وسیله عباس عمومی علی علیه السلام انجام پذیرفت.

۳. این کار از روی تهدید انجام گرفت.

۴. عروسی انجام گرفت و عمر از او دارای فرزندی به‌نام زید شد.

۵. خلیفه پیش از مراسم عروسی کشته شد.

۶. زید نیز دارای فرزندی بود.

۷. او کشته شد و وارثی نداشت.

۸. او و مادرش در یک روز کشته شدند.

۹. مادرش پس از وی زنده بود.

۱۰. مهریه او چهل هزار درهم بود.

ص: ۴۰

۱۱. مهریه او چهار هزار درهم بود.

۱۲. مهریه او پانصد درهم بود.

این اختلاف‌ها در ذهن انسان تردیـد ایجاد کرده و اصل تزویـج را زیر سؤال می‌برد. «(۱)» فرض کنیـم این ازدواج رخ داده است، با توجه به مطالب زیر، هرگز نمی‌توان گفت این تزویج از روی طیب نفس و طوع و رغبت بوده است، زیرا:

۱. شـکی نیست که روابـط خانـدان رسـالت بـا خلیفه وقت کاملًا تیره و تـار بود و یورش به خانه وحی و هتک حرمت دختر گرامی پیامبرصلی الله علیه و آله چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد؛ زیرا مدارک معتبر آن را ثابت می‌کند. «(۲)» ۲. عمر فردی خشن و تندخو بود، هنگامی که خلیفه اول او را به خلافت برگزید، گروهی ازصحابه به این امر اعتراض کردند و گفتند:

فردی خشن و تند خو را بر ما مسلّط کردی!

۳. طبری می‌نویسد: خلیفه، نخست از دختر ابوبکر، به نام امّ‌کلثوم

۱- . الذریهٔ الطاهرهٔ، نگارش ابی بشر دولابی ۲۲۴- ۳۱۰ صص ۱۵۷، ۱۶۲ این اختلافات را ذکر می‌کند.

۲- . هجوم به خانه وحی و هتک حرمت دخت گرامی پیامبر صـلی الله علیه و آله در معتبرترین مدارک اهل سـنت آمده است؛ مانند المصـنف تألیف ابن ابی شیبه، استادِ بخاری، متوفای ۲۳۵، ج ۸، ص ۴۹۰، شماره ۴۵۴۹؛ انساب الاشراف، تألیف بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶، چـاپ دارالمعارف، قاهره؛ الإمامـهٔ والسـیاسه، تألیف ابن قتیبه ۲۱۳- ۲۷۶، ج ۱، ص ۱۳۰۱۲ چاپ مکتبهٔ تجاری کبری مصـر؛ تاریخ طبری، تألیف طبری ۲۲۴- ۳۱۰، ج ۲، ص ۴۴۳؛ استیعاب، تألیف ابن عبد البر، ۳۶۸- ۴۶۳ ج ۳، ص ۹۷۲ و دیگر مدارک.

ص: ۴۱

خواستگاری کرد ولی دختر ابوبکر به خاطر تندی اخلاق خلیفه، این خواستگاری را رد کرد. «(۱)» بنابراین، نمی‌توان این ازدواج را نشانه حسن روابط دانست.

اگر واقعاً ازدواج نشانه همبستگی فکری و حسن روابط باشد، باید گفت ازدواج پیامبرصلی الله علیه و آله با امّ حبیبه دختر ابو سفیان، نشانه همفکری پیامبرصلی الله علیه و آله با او بود؛ مردی که جنگ‌های خونینی را بر ضدّ اسلام به راه انداخت و دست او در جنگ احد و احزاب کاملًا مشهود است.

همچنین پیامبر خداصلی الله علیه و آله با دختر حُییّ بن اخطب، به نامصفیه ازدواج کرد، آیا این نشانه همفکری رسول اللّه با حییّ بود؟!

علما و دانشمندان شیعه، رساله‌های متعدد در نقد این رویداد تاریخی نوشته‌اند. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب «راهنمای حقیقت» مراجعه کنند.

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۸

ص: ۴۲

پرسش ۲

علی علیه السلام با ابوبکر و عمر بیعت کرد، آیا این نشانه حقانیت آن‌ها در خلافت نیست؟

پاسخ

شیعه بر این باور و اعتقاد است که امیر مؤمنان هرگز با احدی بیعت نکرد؛ زیرا خود را خلیفه منصوص خدا می‌دانست، ولی آنگاه که دید زمام امور به دست غیر او افتاد، وظیفه تشخیص داد که در مواردی آن‌ها را ارشاد و راهنمایی کند؛ آن حضرت، خود می گوید:

«دیدم اگر به دنبال گرفتن حق خویش باشم، همین اسلام موجود نیز از میان می‌رود.» «(۱)»

وقتی وضعیت را اینگونه یافت، همراهی و همکاری را لازم دید.

حتی آنگاه که برخی از اعراب از پرداخت زکات سرپیچی کردند، چاره‌ای جز سکوت نیافت. البته در مواردی که لازم دیده، پرده را کنار زده و از حقانیت خویش دفاع کرده است.

به گفته روایات اهل سنّت، امیر مؤمنان، پس از درگذشت فاطمه زهرا علیها السلام بیعت کرد. ولی حضرت فاطمه علیها السلام تا جان در بدن داشت، با

۱- نهج البلاغه، نامه شماره ۶۲

ص: ۴۳

ابوبکر سخن نگفت و از او خشمگین بود. «(۱)» ما فرض می کنیم که حضرت علی علیه السلام پس از درگذشت حضرت فاطمه، با خلیفه بیعت کرد، ولی تمام محدثان و عالمان اتفاق نظر دارند که حضرت فاطمه تا آخرین لحظات عمرش بیعت نکرد بلکه از آنان روی گردان بود!

ابن حجر در شرحصحیح بخاری نقل می کند: «فاطمه بر ابو بکر خشم گرفت و از او دوری جست تا آن که پس از شش روز از دنیا رفت.

همسرش علی بر او نماز گزارد و ابوبکر را از این ماجرا آگاه نساخت. «(۲)» اکنون می‌پرسیم: دخت گرامی پیامبرصلی الله علیه و آله که به حکم روایت بخاری، بهترینِ زنان جهان بود و طبعاً چنین زنی، معصوم یا تالی تلو معصوم است، چرا با ابوبکر بیعت نکرد؟ اگر واقعاً خلافت ابوبکر، مشروع بود، چرا دخت گرامی پیامبر نسبت به وی خشمگین بود؟ کمی صریح‌تر بگوییم، پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله فرموده است:

«مَن مَاتَ وَ لَمْ یَکُن فِی عُنُقِه بَیعَةَ إِمَامٍ فَقَدْ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً». «(۳)»

«هرکس بمیرد، در حالی که با امامی بیعت نکرده باشد، مرگ او مرگ جاهلیت است.»

اکنون باید به یکی از این دو پرسش پاسخ داده شود:

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲، ج ۵، ص ۸۲، و ج ۸، ص ۳۰

۲- فتح الباری، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ج ۷، ص ۴۹۳، حدیث ۴۲۴۰ و نیز کتاب الفرائض، ج ۱۲، ص ۵، حدیث ۶۷۲۶

۳- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۲، باب حکم من فرّق أمرالمسلمین؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۶

ص: ۴۴

الف) دختر گرامی پیامبرصلی الله علیه و آله با ابو بکر بیعت نکرد و بیعت امامی را بر گردن نداشت، آیا نعوذ باللّه مرگ او مرگ جاهلیت بود؟

ب) کسی که خود را امام زمان معرفی می‌کرد، امام واقعی نبوده، بلکه در جایگاه امام واقعی نشسته بود.

مورد نخست را نمی‌توان انتخاب کرد؛ زیرا دختر گرامی پیامبرصلی الله علیه و آله همان بانویی است که خداوند او را از هر رِجْسی تطهیر کرد و پیامبرصلی الله علیه و آله در باره‌اش فرمود: «فَاطِمهُ سَیِّدَهُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ». «(۱)»

ونیز فرمود: «یَا فَاطَمهُ إِنَّ اللَّه یَغضِبُ لِغَضَبِکِ وَیَرْضَی لِرِضَاکِ». «(۲)»

پس باید گفت: او طاهره مطهّره بوده و هرگز بر خلاف فرمان پیامبر خداصلی الله علیه و آله عمل نکرده است.

در اینجا نتیجه می‌گیریم:

حضرت فاطمه با کسی که بیعت نکرد، امام واقعی نبوده و به یقین وقتی از دنیا رفت، بیعت امامی بر گردنش بوده و او کسی جز علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام، وصیّ رسول اللّه، نبوده است.

به گفته بخاری (به فرضصحّت گفتار وی) علی علیه السلام پس از شش ماه بیعت کرد، این سخن حاکی از آن است که این انتخاب، از نظر امام انتخابصحیحی نبود؛ زیرا آن حضرت هرگز از امر مشروع کناره‌گیری نمی‌کرد.

شگفت است که این همه مدارک تاریخی بر مظلومیت زهرا و

۱- . بخاری، ج ۴، ص ۲۵، باب مناقب قرابهٔ رسول اللّه صلی الله علیه و آله.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴

ص: ۴۵

همسر عزیزش و ظلم‌هایی را که بر آن‌ها، از طرف خلافت شد، نادیده می‌گیرید و بر یک بیعت، آن هم پس از شش ماه بسنده می‌کنید و از این طریق، بر همه رخدادهای تلخ، که پس از رحلت حضرت رسولصلی الله علیه و آله پیش آمد، سرپوش می‌گذارید! از این بیان روشن می‌شود پرسشی را که (پرسش ۱۱۷) از ابن‌حزم نقل کرده که او گفته است: «از شیعه می‌پرسم علی‌بن ابی‌طالب بعد از شش ماه با ابوبکر بیعت کرد، آیا تأخیر او در بیعت، کار درستی بوده یا نه ...؟» این پرسشی است بر اساس یک پندار که تنها خودِ ابن‌حزم و پیروانش قائل‌اند. بیعت از ناحیه آن‌حضرت مطلقاً منتفی‌است و اصلًا خلیفه وقت، بعد از شش ماه، نیازی به بیعت علی علیه السلام نداشت؛ زیرا زمام کارها را به‌دست گرفته بود و علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام هم کسی نبود که به خاطر دختر پیامبر، واجبی را ترک کند. باید گفت همکاری و همراهی حضرت در حدّ ارشاد خلفا بود تا لااقل اصل اسلام از میان نرود و چنان‌که خواهیم گفت، به فرض که بیعتی بوده، از روی اکراه و اضطرار بوده و در نامه معاویه به علی علیه السلام به این واقعیت تصریح شده است.

ص: ۴۶

پرسش ۳

چرا علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام نام خلفا را بر فرزندانش نهاد؟

پاسخ

می‌دانیم که نام‌های سه خلیفه، نام‌های مخصوص این سه نبود، بلکه قبل و بعد از اسلام، چنین نام‌هایی در میان عرب شایع و رایج بود. پس این نامگذاری، هرگز دلیل بر علاقه به مقام خلافت و اداره کنندگان آن نیست. شما می‌توانید با مراجعه به کتاب‌های رجالی؛ مانند الاستیعاب نوشته ابن عبد البر و اسد الغابه نوشته ابن اثیر،صحابه‌ای را که نام ابو بکر، عمر یا عثمان داشتند، ملاحظه فرمایید.

ما، در این جا، تنها به یک کتاب به نام «اسدالغابه فی معرفهٔ الصحابه» بسنده می‌کنیم و از کسانی نام می‌بریم که نام آنان «عمر» بود.

۱. عمر الأسلمی ۲. عمر الجمحی ۳. عمربن الحکم ۴. عمربن سالم الخزاعی ۵. عمر بن سراقه ۶. عمر بن سعد الأنماری ۷. عمر بن سعد السلمی ۸. عمر بن سفیان ۹. عمر بن ابی سلمه، ۱۰. عمر بن عامر السلمی، ۱۱. عمر بن عبید اللَّه ۱۲. عمر بن عکرمه ۱۳. عمر بن عمرو اللیثی ۱۴. عمربن عمیر ۱۵. عمربن عوف ۱۶. عمر بن غزیهٔ ۱۷. عمر بن لاحق ۱۸. عمر بن مالک بن عقبه ۱۹. عمربن مالک الأنصاری ۲۰.

عمربن معاویهٔ الغاضری ۲۱. عمربن یزید ۲۲. عمر بن الیمانی.

اینها کسانی هستند که ابن اثیر آورده و اگر تابعان راهم، که نامشان

ص: ۴۷

عمر بوده، بر آن‌ها بیفزایید، تصدیق خواهید کرد که این نام و نام‌های دیگر خلفا، از اسامی معروف میان عرب جاهلی و اسلام بوده و هرگز از شنیدن این نام، تنها آن سه نفر به ذهن تداعی نمی‌کرد.

افزون بر این، وجه دیگری نیز در این نام‌گذاری بوده که در پاسخِ پرسش ششم خواهد آمد.

بنابراین، تنها با نام‌گذاری نمی‌توان همه ستم‌هایی را که در تاریخ بر اهل بیت علیهم السلام روا شده، انکار کرد.

گذشته از این، اگر وضعیت خفقان، وحشت و فشار بر شیعیانِ آن روزگار را در نظر آوریم، خواهیم دید ائمه معصوم از اهل بیت برای نجات شیعیان ناگزیر دست به اقداماتی می‌زدند که در نظر شرع جایز بود؛ از جمله:

نام خلفا را بر فرزندانشان می‌نهادند. با بزرگانصحابه، به وسیله ازدواج، پیوند خویشاوندی برقرار می‌کردند تا از این فشارها بکاهند و دستگاه ظلم بنی امیه و بنی عباس نتوانند به این بهانه که آنان با خلفای سه‌گانه معارض‌اند، از سادگی مردم سوء استفاده کرده، عرصه را بر آنان و شیعیانشان سخت بگیرند و دست به قتل و غارت بزنند.

ص: ۴۸

پرسش ۴

پس از قتل عثمان، مسلمانان، در خانه علی ریختند تا با آن حضرت بیعت کنند. شیعیان می گویند: علی فرمود: «دَعُونِی وَالْتَمِسُوا غَیْرِی»؛ «مرا رها کنید و دیگری را بجویید». اگر علی علیه السلام خلیفه بود، چرا می گوید: دیگری را بجویید؟

پاسخ

خلافت به دوصورت متصور است و آن دو، تفاوت روشنی با هم دارند:

۱. خلافت منصوص، که تعیین خلیفه از جانب خدا است. خلافت به این معنا قابل فسخ و یاصرف نظر کردن نیست. در این مورد خلافت به‌سان نبوت است و وظیفه‌ای است الهی که بر دوش فردی نهاده می‌شود.

۲. خلافت انتخابی، که خلیفه از سوی مردم برگزیده می‌شود. گفتنی است امام علیه السلام خلافت به معنای دوم را نمی‌پذیرد.

توضیح این که: مردم پس از قتل عثمان، از علی‌بن ابی‌طالب خواستند به‌سان سه خلیفه پیشین، با بیعت، زمام امور را به دست گیرد و امام علیه السلام در این حال با بیان: «مرا رها کنید و دیگری را بجویید.» به این خواسته پاسخ مثبت ندادند.

نپذیرفتن چنین خلافت و بیعتی، نشانه این نیست که امام خلیفه منصوص و واقعی نبود، بلکه نشانه آن است که روش پیشینیان را نادرست

ص: ۴۹

و غیرصحیح می‌دانست.

امّا چرا نمی‌پذیرفت؟ برای این‌که آنان در موقعیتی سراغ علی آمدند که روحیه پاکی که در عصر رسالت برصحابه حاکم بود، از میان رفته و روح دنیاپرستی و زراندوزی بر بخشی ازصحابه حکومت می‌کرد.

تاریخ از اندوخته‌های هولناك طلحه و زبیر و عبدالرحمان‌بن عوف و سعدبن ابی سرح، پرده برداشته است.

خلیفه پیشین، یک پنجم از غنایم آفریقایی را به مروان بن حکم داد، و این کار به قدری زننده بود که گروهی ازصحابه‌صریحاً به نقد کار خلیفه پرداختند و شاعری گفت:

وأعطیت مروان خمس ال غنیمهٔ آثرته وحمِیتَ الحِمَی

یک پنجم (۱۵) غنایم افریقیه را به مروان دادی و او را برگزیدی و از خویشاوندان خود حمایت کردی.

امام در چنین وضعیتی می‌گوید: من شایسته خلافت بر این مردم نیستم. بروید و کسی را پیدا کنید که با این روش هماهنگ باشد، ولی آنگاه که اصرار مردم را دید، ناگزیر شد برای حفظ وحدت مسلمین و جلوگیری از متلاشی شدن قوا و نیرو، بیعت را بپذیرد ولی راه و روش خود را به وسیله اوّلین سخنرانی خود، اعلام کرد و تمام اسراف‌کاری‌ها که به وسیله خلیفه پیشین رخ داده همه باید به بیت‌المال برگردد؛ چنان که فرمود:

«وَ اللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ وَ مُلِکَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ عَلَی مُسْتَحِقِّیهِ، فَإِنَّ فِی الْعَدْلِ سَعَهًٔ، وَ مَنْ ضَاقَ عَلَیْهِ الْعَدْلُ

ص: ۵۰

فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ». «(۱)»

«به خدا سوگند هرگاه به اموال نامشروع و غارت شده از بیت‌المال،صداق زنان قرار گیرد و کنیزان با آن خریداری شوند، من آن را به بیت المال باز می‌گردانم؛ زیرا در عدل و داد گشایشی است و هرکس عدل و داد برای او ناخوشایند باشد، ستم و بیداد برایش ناخوشایندتر است.»

گرد آورنده پرسش‌ها، سخن امام را به طور کامل نقل نکرده است.

برای روشن شدن این حقیقت که چرا حضرت دعوت و بیعت مردم را نپذیرفت، ناگزیریم سخن امام علیه السلام را به‌نحو کامل نقل کنیم:

«مرا واگذارید و دیگری را بجویید. ما به استقبال کاری می‌رویم که دارای رویه‌ها و رنگ‌های گوناگون است. دل‌ها برابر آن بر جای نمی‌ماند و خردها پایدار نخواهند بود. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده و راه روشن، تیره و ناشناس گردیده است. بدانید که اگر من درخواستتان را بپذیرم، شما را بر اساس آن‌چه خود می‌دانم خواهم برد و به گفته این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان گوش نخواهم داد.» «(۲)»

حضرت در این کلام، گوشه‌ای از حقایق و وضعیت حاکم بر آن عصر را شرح می‌دهد و روش و منش خویش را در اداره حکومت را ارائه می‌کند. برخی از ویژگی‌های حاکم بر جامعه آن روز، عبارت‌اند از:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۲

ص: ۵۱

* تغییر تدریجی در سنت رسول‌اللّهصلی الله علیه و آله پس از ۲۳ سال؛ مانند برتری دادن عرب بر عجم، موالی بر بندگان و ...

* رفتار عثمان در باره تقسیم ناعادلانه بیت‌المال و گماردن نزدیکان خود از بنی‌امیه بر امارت و ... که موجب شورش مسلمانان و قتل او گردید.

* طمع «(۱)» جمعی از بیعت کنندگان با امام برای استفاده از فرصت‌های حکومتی. «(۲)»* شایعه حرص و اصرار امام برای دست یابی به حکومت. «(۳)»* وجود معاویه و بغض وی نسبت به امام، که نزدیک‌ترین افراد خاندانش در زمان پیامبر خداصلی الله علیه و آله به دست امام علی علیه السلام به قتل رسیده‌اند و او دنبال بهانه است تا امام را به دست داشتن در قتل عثمان متهم کند و به بهانه قصاص با قاتلان عثمان دست به هر کاری می‌زند. «(۴)»* پیش بینی امام از بروز فتنه‌ها که ده سال پیش از انتخاب عثمان مطرح کرد. «(۵)» و اکنون نیز آن حضرت ادامه آن را به شکل تیره‌تر و سهمگین‌تر، به وضوح می‌بیند و تصریح می‌کند دل‌ها و عقل‌های مردم در برابر آن، پا برجا نخواهد ماند. «(۶)» و اموری دیگر از این دست موجب شد تا امام بدون مجامله، با

۱- همان، خطبه ۱۶۴؛ الملل والنحل، شهرستانی، صص ۳۲ و ۳۳

۲- همان، حکمت ۱۹۱ و ۲۰۲

۳- همان، خطبه ۱۷۲

۴- . نهج البلاغه، نامه ۱۰، ۲۸ و ۶۴

۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۵

۶- نهج البلاغه، خطبه ۹۲

ص: ۵۲

تفهیم حقیقت و روشن ساختن وضعیت بحرانی آن روز برای مردم، حجت را بر آنان تمام کند تا پس از بیعت نیز بهانه و توجیهی برای دیگران باقی نماند و اعتراضی علیه امام راه نیفتد؛ از همین رو، امام بعدها بر این نکته تأکید می‌ورزد و می‌فرماید:

«لَمْ تَکُنْ بَیْعَتُکُمْ إِیَّایَ فَلْتَةً ...». «(۱)»

«بیعت شما با من بدون اندیشه و تأمل نبود که اکنون آن را بشکنید.»

امیرمؤمنان علیه السلام در باره علت سکوت خود پس از سقیفه و پذیرش حکومت پس از قتل عثمان، می گوید:

«فَأَمْسَکْتُ بِیَدِی حَتَّی رَأَیْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ یَدْعُونَ إِلَی مَحْقِ دِینِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله فَخَشِیتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَی فِیهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً تَکُونُ الْمُصِیبَةُ بِهِ عَلَیَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَایَتِکُم ...». «(۲)»

«من دست برداشتم، تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمدصلی الله علیه و آله را نابود کنند. ترسیدم اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن ببینم یا شاهد نابودی آن باشم که مصیبت آن بر من سخت‌تر از رها کردن حکومت بر شما است، که کالای چند روزه دنیاست و به زودی ایام آن می گذرد.»

۱- . همان، خطبه ۱۳۶ و نامه ۵۴

۲- نهج البلاغه، نامه امام به مردم مصر، شماره ۶۲

ص: ۵۳

پرسش ۵

اگر فاطمه علیها السلام به وسیله خلفا مورد ستم قرار گرفت، چرا شوهر دلیرش از وی دفاع نکرد؟

پاسخ

در این پرسش، دفاع نکردن امام اصل مسلّم گرفته شده، در حالی که دلیلی بر این مطلب وجود ندارد.

علی علیه السلام در حدّ وظیفه شرعی، از حریم عصمت خود دفاع کرده است. لیکن دفاع در آن روزها، بهصورت جنگ و خونریزی، به مصلحت اسلام نبود و اگر شمشیر می‌کشید و بنی‌هاشم و گروهی ازصحابه، که پای‌بند به بیعت علی در غدیر خم بودند، یک طرف و هواداران خلافت طرف دیگر، در اینصورت مسلمانان به دو گروه تقسیم می‌شدند و اصل سفره اسلام برچیده می‌شد. اتفاقاً منافقان در لباس دلسوزی سراغ علی علیه السلام آمدند و به او گفتند:

«یَا أَبَاالْحَسَن، أَبْسِطِ یَدَکَ حَتَّی أُبَایِعَکَ».

«ای ابو الحسن، دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم.»

گوینده این سخن ابوسفیان، دشمن دیرینه اسلام است.

امیرمؤمنان از موضع او آگاه بود که او در لباس دلسوزی به خاندان پیامبرصلی الله علیه و آله می‌خواهد جنگ درونی و خانگی در مدینه راه بیندازد، از این‌رو، به او چنین فرمود:

ص: ۵۴

«إِنَّکَ واللَّهُ مَا أَرَدْتَ بِهَذَا إِلَّا الْفِتْنَهَٔ وَإِنَّکَ وَاللَّه طَالَ مَا بَغَیْتَ الْإِسْلَام شَرّاً لَا حَاجَهَٔ لَنَا فِی نَصِیحَتِکَ». «(۱)»

«به خدا سوگند تو با این گفتار، انگیزه فتنه‌گری داری. تو پیوسته بدخواه اسلام و مسلمانان بوده‌ای. ما نیازی به خیرخواهی تو نداریم.»

خاطر شریف سؤال کننده را (اگر سؤال کننده‌ای باشد) به این نکته جلب می‌کنم که: شجاع آن نیست در همه جا شمشیر بکشد و درو کند، شجاع، کسی است که به وظیفه خود عمل کند، چه بسا شجاعانی هستند که حاضر به شنیدن یک سخن حق نیستند و طبق مثل معروف که سعدی می‌گوید: «دوصد من سنگ برمی‌دارد و طاقت یک سخن نمی‌آرد.»

روزی پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله گروهی را دید که بر گرد شخصی جمع شده‌اند. پرسید: این کیست؟ گفتند: فردی دلاور است که سنگین‌ترین وزنه‌ها را برمی‌دارد. پیامبر در پاسخ فرمود: دلاور کسی است که بر خواسته‌های نفسانی خود چیره شود. «(۲)»

تاریخ اسلام گواهی می‌دهد که درخت اسلام در دل برخی ریشه ندوانیده بود، بلکه نهالی تازه پاگرفته در دل آن‌ها بود و امکان داشت با نسیمی یا بادی از جای کنده شود.

پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله به عایشه می‌فرماید:

«لَوْ لَا أَنَّ قَوْمَکِ حَدِیثُ عَهْدِهِمْ بِالْجَاهِلِیَّهْٔ لَهَدمْتُ الْکَعْبَهَٔ ثُمَ

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۹؛ حوادث سال پانزدهم هجری.

۲- بحارالانوار، ج ۱، صص ۷۷ و ۱۱۲

ص: ۵۵

لَجَعَلْتُ لَهَا بَابَینِ». «(۱)»

«اگر قریش تازه مسلمان نبودند، من وضع کعبه را دگرگون می‌کردم. سپس به جای یک در، دو در برای آن قرار می‌دادم.»

ما شجاع‌تر از پیامبرصلی الله علیه و آله کسی را نمی‌شناسیم، ولی آن حضرت وضعیت را برای همه کار مساعد نمی‌بیند. آیاصحیح بود که از یک سو نعره مانعان زکات بلند شود و از سوی دیگر آتش جنگ داخلی در مدینه برافروخته گردد؟

آنان که انتظار دارند قهرمانی مانند علی علیه السلام، شمشیری را که بر گردن کافران در بدر و احد و احزاب کشید، پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه و آله، همان شمشیر را بر گردن مسلمانان فرود آورد، تاریخ اسلام را بررسی نکرده و از وضعیت آن روزگار آگاه نیستند. آنان نه اسلام شناسند و نه علی شناس.

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۱۷۶

ص: ۵۶

پرسش ۶

بسیاری از بزرگان اصحاب با اهل بیت پیامبرصلی الله علیه و آله پیوند خویشاوندی برقرار کرده‌اند، سپس مواردی را می‌شمارد و نتیجه می‌گیرد که اهل بیت علیهم السلام با آن‌ها محبت و دوستی داشته‌اند.

پاسخ

در اینجا نظر یادآوری دو نکته ضروری است:

۱. پرسشگر، در طرح این پرسش، تفکر قبیله‌ای دارد که می‌گوید:

ازدواجصحابه و اهل‌بیت با یکدیگر، نشانه کمال الفت و دوستی میان آن‌ها بوده است؛ چنان‌که در میان قبایل عرب، ازدواج نشانه الفت وصمیمیت میان دو قبیله است.

در حالی که مسأله اختلاف، میان اهل بیت علیهم السلام و برخی ازصحابه (نه همه)، نه اختلاف قبیله‌ای، که اختلاف عقیدتی و به یک معنی رفتاری بود. روشن است که چنین اختلافی، با ازدواج چند نفر از نوه‌ها و نبیره‌ها، از میان نمی‌رود.

و به دیگر سخن، اگر اختلاف خاندان رسالت با گروه‌های دیگر، اختلاف سیاسی و یا مالی بود، می‌گفتیم دختر دادن و دختر گرفتن نشانه آن است که مواضع هر دو گروه به هم نزدیک شده و دست الفت به یکدیگر داده‌اند.

اختلاف آنان بر سر یک مسأله اساسی، و آن رهبریِ جامعه پس از

ص: ۵۷

رحلت حضرت رسولصلی الله علیه و آله بود. این اختلاف اساسی هرگز با چند ازدواج موردی از میان نمی‌رود؛ چنان که تاکنون از میان نرفته است. پس ازدواج دو سه نفر از فرزندان حسین‌بن علی علیهما السلام یا حسن بن علی علیهما السلام با چند تن یا نواده‌های خلفا یا همدستان آن‌ها، دلیل بر این نیست که آن‌ها در همه مسائل عقیدتی، فقهی و سیاسی با هم اشتراک نظر داشتند.

در عراق، ازدواج در میان خانواده‌های سنی و شیعی فراوان است، ولی هرگز این دلیل بر آن نیست که خانواده هر یک از زوجین، پذیرای عقیده دیگری شده است.

خلیفه سوم دارای همسری مسیحی به نام نائله بود، آیا این دلیل بر این است که عثمان مسیحی شده بود؟ «(۱)» ۲. این ازدواج بر یک اصل قرآنی استوار بوده و آن این‌که ... وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى «(۲)»

اگر نیاکان زوج و یا زوجه نسبت به خاندان رسالت بی مهری کرده و بر دخت گرامی پیامبر ستم روا داشته‌اند، دلیل نمی‌شود که نوه و نبیره‌های آنان در این جرم شریک باشند؛ زیرا هرکسی مسؤول اعمال خویش است.

گذشته از این، در پاسخ پرسش سوم گفتیم که: پیشوایان معصوم برای کاهش فشارها نام خلفا را روی برخی از فرزندان خود می‌گذاشتند و در برخی از موارد، ازدواج‌هایی انجام می‌گرفت که سپر فشار و بلا باشد.

حاصل آن‌که نوع پیوندها را نمی‌توان دلیل بر وحدت عقیده گرفت.

۱- البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۱۵۳

۲- النجم: ۳۸

ص: ۵۸

پرسش ۷

از نظر شیعه، امامان علم غیب می‌دانند و از مرگ خود آگاه‌اند و با اختیار خود می‌میرند، در اینصورت آیا امامی که جام زهر نوشیده، نوعی خودکشی کرده است؟

پاسخ

اوّلًا گاهی شهادت در راه خدا و گزینش اختیاری مرگِ سرخ، برای امام علیه السلام یک تکلیف، بلکه عین تسلیم نسبت به خواست خدا است.

حسین‌بن علی علیهما السلام با کمال آگاهی و اختیار، راه کربلا را در پیش گرفت و می‌دانست که کشته می‌شود. امّا شهادت برای او یک تکلیف بود تا مسلمانان را با ماهیت واقعی امویان آگاه سازد، و حالت بی تعهّدی را از میان ببرد و روح جهاد بر ضدّ حاکمان وقت را زنده کند؛ حاکمانی مانند یزید که وحی را انکار می‌کرد و نبوت پیامبر را زیر سؤال می‌برد و در پی انتقام جویی از کشتگان خاندان خود در جنگ‌های بدر و احد بود؛ چنان که در شعر خود می‌گوید:

لِعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلا خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحْیٌ نَزَلْ

لَسْتُ مِنْ خُنَدفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ مِنْ بَنی أَحْمَدَ ما کانَ فَعَلْ

لَیْتَ أَشْیاخی بِبَدْرٍ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلْ

لَأَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً ثُمَّ قالُوا: یا یَزیدُ لاتُشَلْ

«بنی هاشم با حکومت بازی کردند و بر محمد، نه وحیی نازل شده و نه کتابی آمده است!

من از فرزندان خندف نیستم، اگر از فرزندان محمد انتقام کارهای او را نگیرم.

ای کاش پدران من در جنگ بدر شاهد بودند که خزرجیان (مردم مدینه) چگونه از زخم شمشیرها و نیزه‌ها ناله می‌کردند.

اگر آن‌ها اینصحنه‌ها را می‌دیدند، شادمان می‌شدند و از شادی فریاد برمی‌آوردند که ای یزید دستت درد نکند!»

در مقابل حکومت جائر، امام با علم قطعی به مرگ، باید به استقبال شهادت برود و به تکلیفش عمل کند.

درباره دیگر پیشوایان، باید گفت مسمومیت آنان، ناشی از جهادهای لسانی و قلمی آنان بر ضدّ ستمگران و خلفای جور بوده است. واکنش این جهادها جز این نبود که دشمنان بر ضدّ آنان به‌پا خیزند و آنان را به هر وسیله‌ای نابود کنند. پس اگر می‌گوید: شهادت و مرگ آنان به اختیار خودشان بود، مقصود همین است که آنان با اختیار کامل به نبرد با ستمگران برخاستند و نتیجه قطعی آن، همان شهادت و مسمومیت آنان بوده است و اگر ایشان دست روی دست می‌گذاشتند و یا ستایشگر ستمگران و خلفای اموی و عباسی می‌شدند، هرگز به استقبال شهادت نمی‌رفتند.

زندگی پیشوایان، زندگی انزوایی و گوشه‌گیری نبود. آنان در متن اجتماع به تبلیغ احکام، بیان عقاید و دیگر وظایف می‌پرداختند و نتیجه قطعی این نوع رفتارها شهادت و مسمومیتشان بود و آن‌ها با اختیار کامل

ص:۵۹

ص: ۶۰

پذیرای این مسمومیت بودند و این کار به خاطر پیشبرد مقاصد اسلام بود.

ولی در مواردی که در خانه خود مسموم شدند، به خاطر این است که آگاهی آنان از غیب در گرو خواست و اراده آن‌ها بوده است. اگر وضعیت ایجاب می‌کرد، از این علم و آگاهی بهره می‌گرفتند. در روایات هم آمده است که: «إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلِّمَ»، «(۱)»

بنابراین، ممکن است در این موارد، از این علم غیب بهره نگرفته‌اند، شاید هم مصلحت نبوده است.

بنابراین، آگاهی پیامبر و امام از غیب، مانند کسی است که نامه‌ای همراه دارد و هرگاه بخواهد از محتوای آن آگاه گردد، می‌تواند بگشاید و از مضمونش آگاه گردد. اگر پیامبر و امام در مواردی هدف تیر حوادث ناگوار و مصایب قرار می‌گرفتند، به خاطر آن بود که روی مصالحی نمی‌خواستند به علمی که در کانون وجود آنان هست توجه کنند و مصلحت الهی اقتضا می‌کرد که در این موارد از اختیار خود بهره‌مند نشوند. اگر هم به آن علم توجه می‌کردند، چون تسلیم محض خواست خدا بودند، به استقبال شهادت می‌رفتند.

پاسخ این پرسش، با مراجعه به روایاتی که در باره علم شخصیت‌های الهی وارد شده، به سادگی به دست می‌آید. در این مورد به کتاب‌های نامبرده در پاورقی مراجعه فرمایید. «(۲)»

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸

۲- در کتاب مفاهیم القرآن، ص ۳۳۷ و آگاهی سوم، صص ۲۳۵- ۲۱۲ برخی از این پاسخ‌ها به گونه‌ای وارد شده است.

ص: ۶۱

پرسش ۸

چرا حسن‌بن علی علیهما السلام که نیروی فراوانی داشت و می‌توانست جنگ را ادامه دهد، از درصلح با معاویه در آمد، امّا حسین بن علی علیهما السلام با این که توانایی نداشت، به جنگ یزید رفت؟ آیا یکی از آن‌ها راه خطا پیش گرفته است؟

پاسخ

۱. آدمی از پرسشگر یا طراحان پرسش، و به ویژه از کسانی که این پرسش‌ها را گرد آورده، منتشر می‌کنند، در شگفت می‌ماند که چگونه بر همهصحابه لباس عصمت و یا لباس عدالت پوشانیده و همه را پاک و منزه از گناه و خلاف می‌شمارند! آیا حسن و حسین علیهما السلام، فرزندان پیامبرصلی الله علیه و آله، که ستایش‌های فراوانی از جد بزرگوارشان درباره آن‌ها نقل شده،صحابه نبودند؟ چرا باید کار یکی را خطا بدانیم؟!

این سخن حاکی از آن است که گرد آورنده این پرسش‌ها، فردی ناصبی است نه سلفی؛ زیرا سلفی‌ها همهصحابه را محترم می‌شمارند، ولی نویسنده این شب‌نامه و کتابچه، کوچکترین احترامی برای دو نور دیده پیامبر قائل نشده است. پیامبری که فرمودند: «مَنْ أَحَبَّنِی وَ أَحَبَّ هَذَیْنِ وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا کَانَ مَعِی فِی دَرَجَتِی یَوْمَ الْقِیَامَهِ». «(۱)»

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۵، به شماره ۳۸۱۶، باب ۹۲، مناقب علی بن ابی طالب؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷

ص: ۶۲

همچنین فرمود: «الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهٔ». «(۱)»

۲. طراح پرسش، تصوّر کرده است که آن دو امام طاهر و مطهّر، فکر سلطنت و حکومت داشته‌اند! و از نظر هدف بسان معاویه بوده‌اند که پس ازصلح با حسن‌بن علی، بر فراز منبر رفت و گفت: «مردم! من با شما نجنگیدم تا نماز بخوانید و روزه بگیرید، جنگیدم تا بر شما حکومت کنم!»

هر دو پیشوای معصوم به دنبال انجام وظیفه بودند نه در فکر حکومت. گاهی وظیفه ایجاب می‌کندصلح را برگزینند و گاهی جهاد را؛ چنان‌که جد بزرگوارشان پیامبر خداصلی الله علیه و آله در بدر و احد و احزاب جهاد کرد ولی در حدیبیهصلح را برگزید.

۳. حسن‌بن علی علیهما السلام راه برادرش حسین‌بن علی علیهما السلام را رفت و تا لشکریان در اطاعتش بودند به جهاد پرداخت اما آنگاه که دید تن آسایی و دنیا پرستی بر آن‌ها غالب شد و نبرد، جز نابودیِ باقی‌مانده نیروها، نتیجه دیگری ندارد، دست از جنگ کشید وصلح تحمیلی را پذیرفت.

شاید هیچ سندی در ترسیم دور نمای جامعه متشتت و پراکنده آن روزِ عراق و نشان دادن سستی عراقیان در کار جنگ، گویاتر و رساتر از گفتار خود آن حضرت نباشد.

حضرت مجتبی علیه السلام در «مدائن»؛ آخرین نقطه‌ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی جامع و مهیّجی ایراد کرد و در آن چنین گفت:

۱- . سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶، حدیث ۳۷۶۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۱۵۴ و ۱۵۱ و صحیح ابن حبّان، ج ۱۵، ص ۱۲، حدیث ۶۹۵۹

ص: ۶۳

«هیچ شک و تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی‌دارد. ما درگذشته به نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می‌جنگیدیم، ولی امروز بر اثر کینه‌ها، اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته است. استقامت خود را از دست داده و زبان به شکایت گشوده‌اید.

وقتی به جنگصفین روانه می‌شدید، دین خود را بر منافع دنیا مقدم می‌داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین ترجیح می‌دهید. ما همان‌گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن‌گونه که بودید وفادار نمانده‌اید.

بعضی از شما، کسان و بستگان خود را در جنگصفین، و برخی دیگر کسانِ خود را در نهروان از دست داده‌اند. گروه اول، برکشتگان خود اشک می‌ریزند و گروه دوم خونبهای کشتگان خود را می‌خواهند، بقیه نیز از پیروی ما سر پیچی می‌کنند!

معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف و برخلاف هدف بلند و عزت ما است. اکنون اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، بگویید تا با او به مبارزه برخیزیم و با شمشیر پاسخش را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیریم و رضایت شما را تأمین کنیم.

سخن امام علیه السلام به اینجا که رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند:

«الْبُقْیَهْ، الْبُقْیَهْ»؛ «ما زندگی می‌خواهیم، ما می‌خواهیم زنده بمانیم!» «(۱)»

۱- . ابن اثیر، اسْدُ الغابهٔ فی معرفهٔ الصحابه، تهران، المکتبهٔ الإسلامیه، ج ۲، صص ۱۳ و ۱۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۳، ص ۴۰۶؛ مجلسی، بحار الأنوار، تهران، المکتبهٔ الإسلامیهٔ، ۱۳۹۳ ه. ق. ج ۴۴، ص ۲۱؛ سبط ابن جوزی، تذکرهٔ الخواص، نجف، منشورات المطبعهٔ الحیدریه، ۱۳۸۳ ه. ق. ص ۱۹۹

ص: ۶۴

وقتی مردم حسن بن علی علیه السلام را تنها گذاشتند، آن حضرتصلح را برگزید.

آیا او با اتکا به چنین سپاهی، که فاقد روحیه رزمندگی‌است، می‌توانست با دشمن نیرومندی مانند معاویه وارد جنگ شود؟

آیا با چنین سپاهی، که از عناصر متضادی تشکیل شده بود و با کوچکترین غفلت احتمال داشت خود خطرزا باشد، امید پیروزی می‌رفت؟

موشکافان تاریخ در بارهصلح امام حسن علیه السلام کتاب‌های ارزشمندی نوشته‌اند که متأسفانه نویسنده این کتابچه از آن‌ها آگاهی ندارد. کسانی که مایل‌اند در باره این موضوع مطالعه کنند، به کتاب «صلح الحسن» شیخ راضی آل یس، که به قلم مقام معظم رهبری به فارسی برگردانده شده و نیز کتاب «پیشوایان اسلام» مراجعه کنند.

امّا چرا حسن‌بن علی علیهما السلام با آن جمع کم جهاد نکرد در حالی که حسین بن علی علیهما السلام با ۷۲ تن، به جهاد پرداخت؟ در پاسخ باید گفت:

شهادت امام حسن به خاطر وضعیت حاکم در روزگار وی، هیچ اثری در جامعه نداشت و نهضتی را بر ضدّ امویان پدید نمی‌آورد؛ چرا که هنوز، حزب اموی درست شناخته نشده‌بود. در حالی‌که شهادت امام حسین علیه السلام، جهان اسلام را تکان داد و نهضت‌ها و جنبش‌های پیاپی را پدید آورد.

ص: ۶۵

پرسش ۹

مصحف فاطمه علیها السلام

جزوه یاد شـده، حدیثی از اصول کافی نقل کرده که در آن از «مصـحف فاطمه» یاد شده است. تنظیم کنندگان جزوه مصحف را به معنای قرآن گرفته و در باره آن پرسش‌هایی را مطرح کرده‌اند؛ مانند:

۱. آیا پیامبر و اصحاب او قرآن فاطمه را می‌دانستند؟

۲. آیا ...

و ...

پاسخ

مایه شگفتی است که فردی حدیثی را به‌گونه‌ای نادرست ترجمه می‌کند و آنگاه پرسش‌هایی را در باره آن ردیف می‌کند!

حـدیث مربوط به «مصـحف فاطمه علیها السـلام» است. گردآورنـده پرسـش‌ها تصوّر کرده است که «مصـحف» در زبان عرب و در عصـر پیامبرخداصـلی الله علیه و آله به معنـای قرآن بوده است، در حالی که مصـحف که از «صـحیفه» گرفته شـده، در لغت عرب به معنای مطلق کتاب است.

* در قرآن کریم آمده است:

- «آنگاه که نامه‌های اعمال منتشر گردد.» «(۱)»

۱-. تکویر: ۱۰

ص: ۶۶

- «این، درصحیفه‌های نخستین، در کتاب ابراهیم وموسی است.» «(۱)»* تاریخ گواه است که درصدر اسلام، «مصحف» در باره دفتر یـا کتـاب جلـد شـده به کـار می‌رفت. حتی پس از درگـذشت پیـامبر، مصـحف نـام قرآن نبود، بلکه هر کتاب مجلّـدی را مصـحف می‌گفتند.

- ابن ابی داوود سجستانی در باره گردآوری قرآن در مصحفی، از محمـد بن سـیرین نقل می‌کنـد: وقتی پیامبرصـلی الله علیه و آله درگذشت، علی علیه السلام سوگند یاد کرد رداء بر دوش نیندازد مگر برای نماز جمعه، تا این‌که قرآن را در مصحفی جمع کند.

- ابو العالیه نقل می‌کند:

«آنان قرآن را در خلافت ابو بکر در مصحفی گرد آوردند.»

وی همچنین نقل می‌کند:

«عمر بن خطـاب فرمـان به گردآوری قرآن داد و او اول کسـی است که قرآن را در مصـحف جمـع کرد.» «(۲)» این جمله‌ها حاکی است که در آن روزگار، مصـحف به معنای دفتر بزرگ و یا کتابی مجلد بوده که اوراق را از پراکنده شدن حفظ می‌کرده، سپس به مرور زمان اختصاص به قرآن یافته است.

* روایات پیشوایان ما حاکی است، حتی در زمان آنان، لفظِ مصحف به معنای کتاب و یا دفتر مکتوب بوده است.

- امامصادق علیه السلام فرمود:

«هرکس قرآن را از روی مصحف (برگ‌های مجلد) بخواند، از

۱- اعلی: ۱۸ و ۱۹

۲- . کتاب المصاحف، نگارش حافظ ابوبکر عبداللَّه‌بن ابی داوود سجستانی، صص ۱۰- ۹

ص: ۶۷

چشم خود بهره می گیرد.» «(۱)»- و نیز در حدیثی دیگر آمده است:

«خوانـدن قرآن از روی مصـحف (برگ‌های مجلـد)، عـذاب را از پدر و مادر کم می کند.» «(۲)»* مورّخان درباره ترجمه خالـد بن معدان می‌نویسند:

- «خالد بن معدان دانش خود را در مصـحفی (دفتری) ضـبط کرده بود که آن دکمه و دسـتگیره داشت». «(۳)»- خالد بن معدان از تابعـان بـوده و هفتادصـحابی را درک کرده است. «(۴)» تـا این‌جـا روشن شـد که تـا پایان قرن اول، لفظ «مصـحف» به معنای کتاب مجلـد و یا دفترچه جلـد شـده بوده و افراد، دانش و آگاهیِ خود را در آن ضـبط می کردنـد و اگر بعدها قرآن را مصـحف گفته‌اند، چون از ذهن‌ها بیرون آمده و بر برگ‌ها نوشته شده و بهصورت مجلّد درآمده بود.

با توجه به این مسأله، نباید در شـگفت باشـیم که دخت گرامی پیامبر دارای مصحفی باشد و دانش و آگاهی‌های خود را که از پدر بزرگوارش برگرفته بود، در آن نوشته و برای فرزندان خود، بهصورت بهترین میراث، به یادگار بگذارد.

خوشبختانه فرزندان فاطمه علیها السلام حقیقت و واقع این مصحف را

۱- . اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۳

۲- همان.

۳- کتاب المصاحف سجستانی، صص ۱۳۴ و ۱۳۵

۴- اللباب فی تهذیب الأنساب، ابن اثیر، ج ۳، صص ۶۲ و ۶۳

ص: ۶۸

شناسانده و گفته‌اند: این مصحف، جز یک رشته آگاهی‌هایی که از پدر بزرگوارش و یا به خاطر «محدَّث» بودن از فرشته شنیده، چیز دیگری نیست. اکنون برخی از روایات را می‌آوریم:

* امامصادق علیه السلام فرمود: «نزد ما جامعه‌ای است که در آن حلال وحرام وارد نشده و مصحف فاطمه علیها السلام هست، در حالی که در آن کلمه‌ای از قرآن نیست بلکه املای رسول خداصلی الله علیه و آله و خطّ علی علیه السلام است و همگی در اختیار ماست.» «(۱)» امامصادق علیه السلام در روایتی دیگر در وصف مصحف فاطمه می گوید:

«به خداوند سوگند کلمه‌ای از قرآن شما در آن نیست. راوی گوید پرسیدم: آیا در آن دانش هست؟ امام در پاسخ می‌دهد: بله، ولی نه از دانش‌های معمولی.» «(۲)» با توجه به آنچه گفته شد، دانسته می‌شود که مصحف فاطمه علیها السلام ارتباطی به قرآن ندارد و کسانی آن را دستاویزی ساخته‌اند برای متهم کردن پیروان اهل‌بیت به تحریف قرآن. اگر آنان مغرض نباشند- ناآگاهانه و بدون تحقیق- درباره واقعیت آن سخن می گویند. بنابراین، اصل این پرسش‌ها واقعیت ندارد تا پاسخ بخواهد.

۱- بصائر الدرجات، الصفار، صص ۱۵۷ و ۱۵۸، چاپ مؤسسه نعمان.

۲- کافی، همان، حدیث ۱

ص: ۶۹

پرسش ۱۰

حدیثی است از کافی که نام برخی از راویان آن «عمر» است؟

پاسخ

این پرسش تکرار پرسش سوم است و پاسخ آن پیشتر داده شد.

پرسش ۱۱

اشاره

در روایات شیعه آمده است که باید در مصیبتصبر کرد و از بی‌قراری و بی‌تابی پرهیز نمود و از سیلی برچهره زدن و مانند آن خودداری کرد.

با این وصف، چرا شیعه در ایام سوگواری بر خلاف این احادیث گام عمل می‌کند؟

پاسخ

تفاوت است میان گریه برای از دست رفتگان، که در خصوصیات فطری است و چاک کردن گریبان و خراشیدنصورت.

راه نخست، راه پیامبر و یاران اوست؛ آنگاه که فرزندش ابراهیم درگذشت، چنین فرمود: «چشم گریان است و اشک ریزان و قلب سوزان». «(۱)» در جنگ احد، آنگاه که حمزه شهید شد،صفیه دختر عبد المطّلب

۱- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۸

ص: ۷۰

در دامنه احد به دنبال پیامبر می گشت. وقتی حضرت او را دید، میان انصار و او فاصله انداخت و فرمود: او را به حال خود واگذارید.صفیه کنار جنازه حمزه نشست و گریست. هرگاهصدایش به گریه بلند می‌شد،صدای گریه پیامبرصلی الله علیه و آله نیز بلند می‌شد و اگر او آهسته می گریست پیامبر هم آهسته گریه می کرد. فاطمه، دختر رسول اللّهصلی الله علیه و آله نیز می گریست. پیامبرصلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه می‌فرمود: «هیچ کس مانند تو مصیبت نخواهد دید.» «(۱)»

حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت پیامبر پیوسته می گریست و می‌فرمود: ای پدر، تو به پروردگارت نزدیک شدی و دعوتش را اجابت کردی، اکنون بهشتِ برین جایگاه تو است. «(۲)» در طول تاریخ اسلام، گریه برگذشتگان ونزدیکان درمیان مسلمانان؛ اعم ازصحابه و تابعان، بیش از آن است که ما در اینجا منعکس کنیم حتی گریه‌های شیخین (ابوبکر و عمر) در موارد زیادی، هنگام درگذشت دوستانشان در تاریخ ثبت شده است. «(۳)» عایشه می گوید: پس از آن که رسول خدا قبض روح شد، سر او را بر بالش نهادم و برخاسته با زنان دیگر، بر سر وصورت زدم. «(۴)» سوگواری برای عزیزان، که از فطرت انسان سرچشمه می گیرد، نه تنها مطلوب و خواستنی است، حتی تاریخ می گوید: در جنگ احد، زنان

۱- امتاع الأسماع، مقریزی، ص ۱۵۴

۲- صحیح بخاری، باب مرض النبی و وفاته؛ مسند أبی داود، ج ۲، ص ۱۹۷؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۳؛ تاریخ الخطیب، ج ۳، ص ۲۶۲

۳- به کتاب مرزهای توحید و شرک، صص ۱۹۵- ۲۰۱ مراجعه فرمایید.

۴- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۱

ص: ۷۱

انصار بر کشتگان خویش سوگواری می‌کردند. ناگاه پیامبرصلی الله علیه و آله به خاطرش آمد که عمویش حمزه، که شربت شهادت نوشیده است، سوگوار ندارد، از زنان انصار خواست همچنان که بر نزدیکان خود اشک عاطفه می‌ریزند بر حمزه نیز گریه کنند. «(۱)» وقتی پیامبر بر مرگ یکی از دخترانش می‌گریست، عبادهٔبن‌صامت از علت گریه پرسید. حضرت پاسخ دادند: گریه، رحمتی است که خداوند در نهاد فرزندان آدم قرار داده است و خداوند فقط بر بندگان عطوف خود رحم خواهد کرد. «(۲)» ولی درگذشت شخصیت‌های اسلامی و رهبران دینی حساب دیگری دارند. سوگواری در ایّام درگذشت آنان، نه تنها به معنای بی‌صبری شخصی نیست، بلکه به معنای نوعی حمایت از آنان و دعوت به راه آنان است.

آنان جهادگران واقعی اسلام بودند که هرگز با ظالمان اموی و عباسی نساختند و شربت شهادت نوشیدند. راهپیمایی و به اصطلاح مردم، هیئت‌های عزاداری، برای احیای مکتب آن‌هاست و هر نوع سینه‌زنی و نوحه سرایی، همه و همه به منظور زنده کردن راه و رسم آن‌هاست که بار دیگر امت اسلامی در دام منافقان ستمگر نیفتند که «مرگ سرخ به از زندگی ننگین است».

۱- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۲۰. این رویداد گویا پیش از سوگواری« صفیه» برای حمزه بوده است.

۲- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۸۱

ص: ۷۲

نتیجه‌گیری

۱. از این بیان نتیجه می گیریم که سوگواری، گریه و اشک ریختن در فراق عزیزان، رحمتی الهی است و حاکی از کمال انسانی است که در مقابل سنگدلی که از هیچ چیز اثر نمی‌پذیرد و به هیچ کسی رحم نمی کند قرار دارد.

۲. راه پیمایی و عزاداری و نوحه سرایی دسته جمعی برای احیای مکتب، امری مطلوب است و نه تنها مورد نهی نیست بلکه مورد ستایش است.

۳. نوحه سرایی‌ها و راهپیمایی‌های شیعه در تاسوعا و عاشورا و در مناسبت‌های دیگر، جنبه سیاسی دارد و هدف این است که بنی امیه را محکوم کنند و همه کسانی را که لب فرو بسته و مؤید آن‌ها بوده‌اند از خود طرد کنند تا مظلومیت اهل بیت و ستمگری اموی‌ها، زنده نگاه دارند.

۴. مخالفان عزاداری از آن می‌ترسند که مظلومیت اهل بیت و ستمگری اموی‌ها بار دیگر مطرح گردد و به دنبال مستمسک‌هایی هستند که شیعه را از این کار باز دارند. در این راستا روایاتی را مطرح می کنند که ما نیز منکر آن‌ها نیستیم، ولی هدف آنان سرپوش نهادن بر اعمال بنی‌امیه و منزوی ساختن خاندان رسالت است.

اگر در این عزاداری‌ها، کاری بر خلاف دستور الهیصورت گیرد، هیچ عالمی آن را تجویز نمی کند و حساب مکتب را باید از کار برخی از افراطی‌ها جدا کرد.

ص: ۷۳

پرسش ۱۲

قمه زدن و خونین کردن سر، چه حکمی دارد؟

پاسخ

در پاسخ پرسش پیشین گفتیم که هر نوع نوحه‌سرایی و راهپیمایی، که در جهت احیای مکتب حق و محکوم کردن ظالمان بنی امیه و بنی‌عباس انجام گیرد، نوعی کمک به حق و دعوت الی اللّه است ولی اگر در ضمن آن‌ها کاری بر خلاف شریعت اسلامصورت پذیرد، هیچ عالمی آن را تجویز نمی کند.

ما از گردآورنده یا گردآورندگان سؤال‌ها می‌پرسیم: در سال گذشته، نوجوانی از اردن با بستن کمربندی انفجاری، در شهر حله عراق، وارد مجلس عروسی شد و با منفجر کردن خود، بیش از ۱۰۰ نفر را کشت.

وقتی خبر به بستگان وی در اردن رسید، خانواده‌اش برای وی «مجلس عرس» برپا کردند! آیا شما این ترورها را که کودک و زن و افراد بی گناه را می کشد تجویز می کنید؟ تیر در چشم خود نمی‌بینی امّا ...

ص: ۷۴

پرسش ۱۳

چراصحابه‌ای که در غدیر خم حاضر بودند و با علی علیه السلام به خلافت بیعت کردند، در مقابل غصب خلافت او توسط دیگران اعتراض نکردند؟

پاسخ

به نظر می‌رسد که پرسشگر کوچک‌ترین مطالعه‌ای در این مورد ندارد. او از کجا می گوید کهصحابه اعتراض نکردند؟!

از آن رو که هدف گزیده گویی و خلاصه نویسی است، نمی‌توانیم تعداد مناظرات، احتجاجات و اعتراضاتی را که بر نادیده گرفتن حق علی علیه السلام انجام گرفت در این‌جا منعکس کنیم.

کافی است در این مورد کتاب گرانسنگ الغدیر را مطالعه کنید، آنجا که ۲۲ مناظره، احتجاج و انتقاد ازصحابه و تابعان را نقل کرده است. «(۱)» شیرین‌تر آن‌که وقتی رابطه معاویه با عمرو بن عاص تیره شد، پسر عاص در پاسخ نامه معاویه نوشت:

«ویحك یا معاویة ... وقال [رسول اللّٰه] فی یوم غدیر خم: ألا من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله». «(۲)»

۱- الغدیر، ج ۱، صص ۳۲۷- ۴۲۲

۲- مناقب، خوارزمی، ص ۱۹۹، حدیث ۲۴۰

ص: ۷۵

گذشته از این، گرد آورنده پرسش‌ها تصور کرده است کهصحابه هیچ‌گاه از فرمان پیامبر تخلف نمی‌کردند. در حالی که آن حضرت در واپسین روزهای عمرش فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که گمراه نشوید، اما گروهی با دستور حضرت مخالفت کردند. «(۱)» موارد مخالفتصحابه با دستور پیامبر، بیش از آن است که بتوان در این‌جا منعکس کرد.

۱- صحیح بخاری، حدیث ۱۱۴

ص: ۷۶

پرسش ۱۴

آنگاه که پیامبرصلی الله علیه و آله (قبل از وفاتش) خواست نامه‌ای بنویسد و عمر با آن مخالفت کرد، چرا علی علیه السلام چیزی نگفت با این‌که او مرد شجاعی بود؟

پاسخ

در اینجا با ابن عباس هم‌صدا می‌شویم که گفت:

پیامبر خداصلی الله علیه و آله، روز پنج‌شنبه، که چیزی به وفاتش نمانده بود، فرمود: قلم و دواتی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید «(۱)» ولی از میان حاضران برخی با این کار مخالفت کردند و عمر بن خطاب گفت: بیماری بر پیامبر چیره شده است! و در نقل دیگر گفت:

پیامبر هذیان می‌گوید! و اصحاب به مشاجره با یکدیگر پرداختند. این سخنان به‌گوش پیامبرصلی الله علیه و آله رسید و فرمود: برخیزید و از این‌جا بروید.

شایسته نیست در محضر پیامبر به اختلاف و کشمکش بپردازید. آنگاه ابن عباس می‌گوید: بزرگ‌ترین فاجعه و مصیبت همان بود که میان پیامبرصلی الله علیه و آله و خواسته او که نوشتن نامه بود، مانع شدند تا آنجا که‌صدای زنان پشت پرده بلند شد و مخالفان را نکوهش کردند.

۱- .« ... ائْتُونِی بِکِتَابٍ أَکْتُبْ لَکُمْ کِتَاباً لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ. قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِیَّ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَ عِنْدَنَا کِتَابُ‌اللَّهِ، حَسْبُنَا، فَاخْتَلَفُوا وَ کَثُرَ اللَّغَطُ، فَقَالَ صلی الله علیه و آله قُومُوا عَنِّی وَ لَا یَنْبَغِی عِنْدِیَ التَّنَازُعُ». صحیح بخاری، شماره‌های ۱۱۴، ۳۰۵۳، ۳۱۸۶، ۴۴۳۲، ۵۶۶۹، ۷۳۶۶

ص: ۷۷

در این جا دو پرسش مطرح می‌شود:

۱. چرا خلیفه دوم بـا دسـتور اکیـد پیامبرصـلی الله علیه و آله مخـالفت کرد؟ آیـا این مخالفت عصـیان علیه پیامبرصـلی الله علیه و آله نیست؟ قرآن می‌فرماید:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَاتُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ. «(۱)»

«ای افراد با ایمان بر خدا و پیامبر پیشی نگیرید ...»،

آیا جلوگیری از نوشتن، پیشی گرفتن بر خدا و پیامبر نبود؟

۲. چرا پیامبر نامه را ننوشت؟ علت آن روشن است؛ زیرا وقتی سـخن پیامبرصـلی الله علیه و آله زیر سؤال رفت و آن معلول بیماری و نعوذ باللَّه هذیان گویی پیامبرصـلی الله علیه و آله معرفی شد، اگر می‌نوشت نامه‌اش نیز به همین تهمت مردود شـمرده می‌شد و آنچه نباید بشود، می‌شد. در نتیجه تمام مکتب زیر سؤال می‌رفت.

از این بیـان روشن می‌شود که چرا علی علیه السـلام جانب پیامبرصـلی الله علیه و آله را نگرفت؛ معلوم است که وقتی پیامبرصـلی الله علیه و آله، از نگارش نامه منصرف می‌شود، علی علیه السلام جز اطاعت پیامبرصلی الله علیه و آله کاری نمی‌تواند بکند.

از قضا سرکنگبین صفرا فزود.

طرح کننـده این پرسـش خواسـته است نقطه ضـعفی برای شـیعه دست و پا کند، ولی می‌بینیم که این حدیث، که بخاری آن را در ۶ جایصحیح خود نقل کرده، مایه بی پایگی مکتب اموی و ضربه محکمی بر عدالت جمعی ازصحابه است.

۱- حجرات: ۱

ص: ۷۸

پیامبر خداصلی الله علیه و آله هر چند نامه را ننوشت، ولی خوشبختانه آن را به نحو دیگری جبران کرد؛ آنگاه که به مسجد رفت و حدیث ثقلین را مطرح کرد، فرمود:

«إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ؛ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی، مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً». «(۱)»

درست همان کلمه ضلالت و گمراهی را که در حدیث پیشین به کار برده بود، در اینجا نیز به کار برد.

۱- مرحوم میرحامد حسین مؤلف« عبقات الأنوار»، بخشی از کتاب خود را به بیان اسانید و تبیین متن این حدیث اختصاص‌داده وهمگی در ۶ جلد، چاپ شده است. به عنوان نمونه: سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۰۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷ و ۲۶ و ۵۹ و ح ۴، ص ۳۶۶ و ۳۷۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۱۰۹- ۱۰۱ و کتاب السنة ابن أبی عاصم: ۶۲۹، حدیث ۱۵۵۳

ص: ۷۹

پرسش ۱۵

آیا کتاب کافی شرح و تفسیر قرآن است، در حالی که بیشتر روایات کافی ضعیف است؟

پاسخ

از ترفندهای باطل‌گرایان این است که نخست طرف مخالف را متهم می‌کنند، آنگاه از او سؤال می‌پرسند.

اوّلًا: در کجا آمده است که بیشتر روایات کتاب کافی ضعیف است؟

روایات کافی بر چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱.صحیح ۲. موثق ۳. حسن ۴. ضعیف.

این‌که شیعه روایات مهم‌ترین کتاب خود را به چهار بخش تقسیم می‌کند، نشانه واقع گرایی این مکتب است؛ زیرا کتابصحیحی جز قرآن در اختیار بشر نیست و دیگر کتاب‌ها باید مورد بررسی قرار گیرد. از این نظر، کتاب کافی با موشکافی خاصّی به چهار بخش تقسیم شده است.

علّامه مجلسی در کتاب «مرآة العقول» همه بخش‌ها را معین نموده‌اند.

مؤلف کافی در آغاز کتاب، برای سنجش حدیث، معیاری از امامان نقل کرده، فرموده‌اند:

«اعْرِضُوهُمَا عَلَی کِتَابِ اللَّهِ- عَزَّ وَ جَلَّ- فَمَا وَافَقَ کِتَابَ اللَّهِ- عَزَّ وَ جَلَّ- فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ کِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوه». «(۱)»

۱- کافی، ج ۱، ص ۸

ص: ۸۰

ولی در مقابل، اهل حدیث و سلفی‌ها «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» را از آغاز تا پایانصحیح دانسته‌اند و گرفتار مشکلاتی شده‌اند که هم اکنون دامنگیر آن‌هاست و نقل نمونه، که قطعاً مجعول و دروغ است، مایه گسترش دامنه سخن می گردد. در کتاب «الحدیث النبوی بین الروایهٔ والدرایه» به این قسمت پرداخته شده است.

ثانیاً: ادعای دیگر آن‌که کافی شرح و تفسیر قرآن است، اگر مقصود او این است که در کتاب کافی مجملات قرآن؛ مانندصلاهٔ، زکات، حج و جهاد تبیین و تفسیر شده و اجزا و شرایط آن‌ها بیان گردیده است، این، اختصاص به کتاب کافی ندارد. تمام کتاب‌های حدیثی، حتیصحاح و سننِ اهل سنت، دارای چنین مقامی هستند و اگر مقصود این است که کتاب کافی بهصورت تفسیر بر قرآن نوشته شده، این سخن بی اساس بوده و کسی آن را نگفته است و به فرض این که بهصورت تفسیر نوشته شده باشد، روایات آن ارزشیابی شده و طبق ضوابط با آن‌ها رفتار می‌شود. امّا سلفی‌ها، بر خلاف ما، که گردآورنده پرسش‌ها هم از آن‌ها است، خبر واحد را نه تنها در مسائل عملی و فقهی بلکه در مسائل اعتقادی می‌پذیرند و به‌همین دلیل گرفتار مشکلاتی در مسائل اعتقادی شده‌اند.

اخیراً در مدینه منوره، همایشی در مورد حجّیت خبر واحد در عقاید برپا شد و تقریباً همه شرکت کنندگان که سلفی بودند، با این مطلب موافقت کردند که دین و عقیده خود را بر اساس خبر واحد برپا کنند و روی این اساس، در آیین آنان، تجسیم و تشبیه و مجبور بودن انسان، کاملًا پذیرفته شده است.

ص: ۸۱

پرسش ۱۶

انسان فقط بنده خداست، پس چرا می گویید عبدالحسین و ...؟

پاسخ

عبودیت در معانی مختلفی به کار می‌رود:

۱. عبودیت در مقابل الوهیت؛ روشن است که استعمال عبودیت در چنین موردی، به معنای مملوک بودن است که شامل تمام بندگان خدا می‌شود. منشأ مملوک بودن انسان، خالق بودن خداوند متعال و مخلوق بودن انسان است. در این استعمال، از آنجا که عبودیت، رمز مخلوق بودن است، فقط به اسم خداوند متعال اضافه می‌شود و می گویند: «عبداللَّه» زیرا:

إِنْ كُلُّ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِی الرَّحْمَنِ عَبْداً. «(۱)»

«هیچ موجودی در آسمان‌ها و زمین نیست جز آن که خدا را بنده و فرمان بردار است.»

همچنین قرآن به نقل از حضرت مسیح می‌فرماید:

قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِی الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً. «(۲)»

«من بنده خدایم، او کتاب آسمانی به من داده و مرا پیامبر قرار داده است.»

۱- مریم: ۹۳

۲- . مریم: ۳۰

ص: ۸۲

۲. عبودیت قراردادی؛ چنین عبودیتی، ناشی از غلبه و پیروزی انسانی بر انسان دیگر در میدان جنگ است.

دین اسلام، این نوع عبودیت را تحت شرایطی خاص که در فقه بیان شده، پذیرفته است. اختیار افرادی که در جنگ به دست مسلمانان اسیر می‌شوند، با حاکم شرع است و او می‌تواند یکی از راه‌های سه‌گانه را برگزیند؛ آزادسازی اسیران بدون دریافت غرامت، آزاد کردن آنان در مقابل اخذ غرامت و در اسارت نگهداشتن آن‌ها.

درصورت سوم، فرد اسیر «عبد» مسلمانان محسوب می‌شود و به همین دلیل در کتب فقهی، بابی به نام «عبید و اماء» منعقد شده است.

به عنوان مثال، قرآن می‌فرماید:

وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. «(۱)»

«مردان و زنان بی همسرِ خود را همسر دهید. همچنین غلامان و کنیزانصالح و درستکارتان را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند. خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد. خداوند گشایش دهنده و آگاه است.»

در این آیه، خداوند اسیران جنگی را بندگان و کنیزان مسلمانان می‌داند و می‌فرماید: ... عِبَادِکُمْ وَ إِمَائِکُمْ .... در اینجا «عبد» به نام غیر خداوند اضافه شده است.

۳. عبودیت؛ در اینجا عبودیت به معنای اطاعت و فرمانبرداری است

۱- نور: ۳۲

ص: ۸۳

و در کتاب‌هـای لغـت این معنی آمـده است. «(۱)» بنابراین، در نام‌هایی ماننـد «عبـد الرسول» و «عبـد الحسـین» معنای سوم مورد نظر اسـت. عبـدالرسول و عبدالحســین یعنی؛ مطیـع پیامبرصـلی الله علیـه و آلـه و امـام حسـین علیـه السـلام. و بی شـک چـون اطـاعت از پیامبرصلی الله علیه و آله و اولی‌الأمر واجب است هر مسلمانی مطیع پیامبر و ائمه علیهم السلام بعد از ایشان می‌باشد:

... أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ .... «(۲)»

«اطاعت کنید خدا را و پیامبر خدا و اولی الأمر [/ اوصیای پیامبر] را ...»

بر اساس این آیه، قرآن کریم پیامبر را «مُطاع» و مسـلمانان را «مطیع» معرفی کرده است و اگر کسـی همین معنا را در نام فرزنـد خود بگنجاند، نه تنها قابل سـرزنش نیست که شایسـته سـتایش است. ما افتخار می‌کنیم که مطیع پیامبر و حضـرت امام حسـین باشـیم و به فرمان آن‌ها گوش فرا دهیم.

البته واضح است که میان «عبدالرسول» و «عبداللَّه» بودن، منافاتی نیست و انسان در عین حال‌که عبد خداوند است، مطیع پیامبرصـلی الله علیه و آله نیز هست؛ زیرا دانستیم که عبودیت در مورد خداونـد، عبودیت تکوینی و ناشـی از خـالقیّت حق است، امـاعبودیت در مـورد پیامبرصـلی الله علیـه و آله ناشـی از تشـریع و دسـتور خداونـد می‌باشـد که انسان‌هـا را به اطـاعت از پیامبرصـلی الله علیه و آله می‌خواند و پیامبرصلی الله علیه و آله را مُطاع می‌نامد. میان این دو استعمال، فاصله و تفاوت بسیار است.

۱- . لسان العرب و القاموس المحیط، ماده« عبد».

۲- نساء: ۵۹

ص: ۸۴

پرسش ۱۷

وقتی علی‌بن ابی‌طالب می‌دانست خداوند او را به عنوان خلیفه برگزیده، چرا با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرد؟ اگر قدرت نداشت، پس امام نبود. امام بایـد قـدرت و توان داشته باشـد، و اگر قـدرت داشت، چرا از قـدرت خود استفاده نکرد، پس این خیانت است. پاسخ شما در این مورد چیست؟

پاسخ

اوّلًا: در هیچ تاریخی نیامده است که امیر مؤمنان علیه السلام با عمر و عثمان بیعت کرد؛ زیرا خلافت عمر به وسیله ابوبکر تثبیت شد و او در حقیقت خلیفه ابو بکر بـود. وقتی ابـوبکر عمر را برای خلافت نصب کرد، مردم به حضـور وی رسیده، گفتنـد: چرا مردی تندخو را به خلافت نصب کردی؟

اگر او خلیفه شود بر تندخویی‌اش می‌افزاید. وقتی به لقای پروردگار بپیوندی، در پیشگاهش، از این که او را به خلافت برگزیده‌ای، چه پاسخی خواهی داد؟

ابوبکر در پاسخ آنان گفت: جوابم به خـدا این است که بهترین خلق خـدا را برای این مقام برگزیـدم. «(۱)» همچنین رسمیت یافتن خلافت عثمان، به وسیله عبدالرحمان‌بن عوف و با تردستی خاص او بود که در تاریخ آمده است. اصلًا نیازی به

۱- الخراج، تألیف ابویوسف بغدادی، ص ۱۰۰

ص: ۸۵

بیعت علی علیه السلام ندیدند.

طراح این پرسش، چگونه و از کجا بهصورت قاطع می گوید:

حضرت علی با آن دو بیعت کرد؟!

و امّا در مورد بیعت با ابو بکر، باید گفت از نظر شیعه بیعتی در کار نبود و از دیدگاه اهل سنت، علی علیه السلام پس از شش ماه؛ آنگاه که حضرت فاطمه علیها السلام به پدر پیوست و در کنار علی نبود، بیعت کرد. این‌جا، جای این پرسش است که چرا علی علیه السلام از یک امر مشروع عقب ماند. از نظر شما، اگر علی علیه السلام وصی پیامبرصلی الله علیه و آله نبود،صحابی عادل که بود، پس علّت تأخیر او به مدّت شش ماه، از این امر مشروع چه بود؟ بیعت نکردن دخت گرامی پیامبرصلی الله علیه و آله تا لحظه مرگ چگونه قابل توجیه است؟ با این که در کتب روایی خودتان هست که: «مَن مَاتَ وَ لَمْ یَکُن فِی عُنُقِه بَیعَهٔ إمَامٍ فَقَدْ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهٔ». «(۱)»

مطلب دیگر این‌که پرسشگر می گوید: «اگر قدرت نداشت، پس امام نیست». او تصور می کند که امامت مقامی انتخابی است که حتماً باید با قدرت انتخاب کنندگان روی کار بیاید، ولی امامت علی علیه السلام انتصاب الهی است و کسانی که از جانب خدا برای مقامی منصوب می‌شوند، برای مشروعیت خود نیازی به رأی مردم ندارند و انبیا و اوصیا پیوسته به وسیله قدرت‌های مسلّط و ظالم کشته می‌شدند. آیا نبوت و وصایت آن‌ها چون قدرت نداشتند، مشروعیت نداشت؟

۱- . صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۲، باب حکم من فرّق أمرالمسلمین؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۶

ص: ۸۶

پرسش ۱۸

چرا وقتی حضرت علی علیه السلام به قدرت رسید:

الف) در منبر گفت: «خَیرُ هَذِهِ الْأُمَّهْ بَعْدَ نَبِیِّهَا أَبُو بَکْر وَ عُمَر».

ب) ازدواج موقت را رواج نداد.

پ) فدک را باز نگرداند.

ت) «حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ» را به اذان و اقامه اضافه نکرد.

ث) «الصلاهُ خیرٌ مِنَ النَّوم» را از اذان حذف نکرد.

ج) برای مردم قرآن دیگری نیاورد ...

پاسخ

به گردآورنده این پرسش‌ها (که مدعی هستند از سایت‌ها گرفته‌اند) یادآور می‌شویم که: شما مدعی امور شش‌گانه پیش‌گفته هستید و باید آن‌ها را ثابت کنید. شما ادعاهایی مطرح ساخته‌اید و هیچ مدرکی برای آن‌ها ارائه نکرده‌اید. آیا همین چند پرسش بی‌مدرک، مایه گمراهی شیعیان شده است؟!

۱. حدیثی که از زبان امیر مؤمنان، علی علیه السلام درباره دو خلیفه نخست نقل شد، از احادیث جعلی و ساختگی است. این تنها حدیثی نیست که از زبان علی علیه السلام درباره خلفا جعل کرده‌اند. در این مورد، ۳۶ حدیث در فضیلت خلفا از آن حضرت جعل گردیده که آثار جعل و وضع، از آن‌ها

ص: ۸۷

پیداست. برای آگاهی از این احادیث و شیوه جعل، به کتاب شریف الغدیر مراجعه فرمایید. «(۱)» از بررسی این احادیث چنین به دست می‌آید که گویی از نظر جاعلان، علی علیه السلام کاری جز مدّاحی خلفا و ستایش آنان نداشته است. اگر علی علیه السلام چنین مقام و موقعیتی برای خلفا می‌شناخت، چرا در بیعت با آنان شش ماه تأخیر کرد؟ و چرا برترین زنان جهان، دخت گرامی پیامبرصلی الله علیه و آله با آنان بیعت نکرد؟ و چرا با آنان سخن نگفت و در حالی که نسبت به آنان خشمگین بود، از این جهان رفت؟

چرا این حدیث مجعول را بپذیریم ولی آن خطبه غرّاء را که همه محقّقان برصحت انتساب آن به علی علیه السلام اتفاق دارند نپذیریم که فرمود:

«أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبی قُحافهٔ وَ إِنَّهُ لَیَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّی مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَی». «(۲)»

«به خدا سوگند ابوبکر ردای خلافت را بر تن کرد، در حالی که خوب می‌دانست من نسبت به حکومت اسلامی چون محور سنگ آسیاب هستم ...».

و سخن دیگرِ امام را چه کنیم که فرمود:

«آنان خودسرانه بر مسند خلافت نشستند و ما را که از نظر نسب برتر و نزدیک‌ترین پیوند با رسول خدا داریم کنار زدند ...». «(۳)»

۱- . الغدیر، ج ۸، ص ۵۴- ۶۲؛ تذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، ص ۷۷

۲- نهج البلاغه، خطبه سوم. ابن خشاب این خطبه را پیش از تولد رضی، در سال ۳۰۶ برای مصدق بن شبیب واسطی نقل کرده است، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۵

۳- نهج البلاغه، ۱۶۲

ص: ۸۸

۲. کلام امیر مؤمنان در باره ازدواج موقت، و نکوهش کار عمر که آن را ممنوع ساخت، کافی است که گفت:

«اگر عمر از ازدواج موقت جلوگیری نمی‌کرد، جز افراد تیره بخت کسی به سراغ زنا نمی‌رفت.» «(۱)»

یکی از مسلّمات تاریخ این است گروهی ازصحابه، همواره بر حلّیت ازدواج موقت تأکید می‌کردند، حتی طبق نقل ذهبی «ابن جریج» فقیه مکه، مکرر متعه کرده است. «(۲)» ۳. درباره فدك و این که چرا آن را بازپس نگرفت، روشن است؛ چون اگر در دوران قدرت، آن را از دست عاملان خلفا پس می‌گرفت، متهم به دنیاگرایی می‌شد و خود حضرت در نامه‌ای که به عثمان‌بن حنیف نوشته، می‌گوید:

«آری از میان آنچه که آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدك در اختیار ما بود که گروهی بر آن هم حسادت ورزیده و گروه دیگری آن را سخاوتمندانه رها کردند، بهترین حاکم خداست.

مرا با فدك و غیر فدك چه کار؟ در حالی که جایگاه فردای هرکس قبر اوست که در تاریکی آن، آثارش محو و اخبارش ناپدید می‌شود،» «(۳)»

پرسش کننده برگی از تاریخ فدك را نخوانده است که فدك در طول تاریخ خلفا تا عصر مأمون، بارها باز پس گرفته و باز به آل مروان سپرده شد.

۱- . تفسیر طبری، ج ۵، ص ۹؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱، باب نكاح المتعة؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۹۵ و ۴، ص ۴۳۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ترجمه عبدالملك بن خريج.

۳- نهج البلاغه، نامه شماره ۴۵ که به عثمان بن حنیف نوشته است.

ص: ۸۹

از آنجا که هدف خلاصه گویی است، علاقه‌مندان می‌توانند درباره تاریخ فدک به کتاب «فروغ ولایت» مراجعه کنند.

۴. درباره «حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ» کافی است یادآور شویم که یکی از متکلّمان اشعری می گوید: خلیفه دوم بالای منبر قرار گرفت و گفت: من سه چیز را بر شما تحریم می کنم و اگر کسی مرتکب شد او را به مجازات می‌رسانم:

۱. عقد موقت ۲. حج تمتع ۳. «حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ». «(۱)» حلبی می‌نویسد: ابن عمر و امام زین العابدین در اذان، بعد از جمله «حَیَّ عَلَی الْفَلَاح»، «حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ» می گفتند. «(۲)» در طول تاریخ گفتن «حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ» در مئذنه‌ها نشانه گرایش به اهل بیت علیهم السلام بوده است.

ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴- ۳۵۶) می‌نویسد: وقتی یکی از حسنی‌ها بر مدینه فرمانروا شد، عبداللَّه بن حسن افطس بالای مناره مسجد رفت و به مؤذن دستور داد در اذان «حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ» بگوید. «(۳)» و امّا چرا امیر مؤمنان به اشاعه آن نپرداخت! روشن است که وی در روزگار خود، با سه گروه در داخل نبرد کرد: ۱. پیمان شکنان ۲.

ستمکاران، ۳. خوارج و نافرمانان. با این مشکلات، آن حضرت باید جبهه چهارمی هم می گشود و این، در چنان وضعیتی بهصلاح نبود ولی در عین حال در موارد مناسب از بدعت‌های خلفا نکوهش می کرد. یکی

۱- شرح تجرید قوشچی، ص ۴۸۴

۲- سیره حلبی، ص ۳۰۵

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۲۷۷

ص: ۹۰

از آن‌ها «نماز تراویح» است؛ یعنی خواندن نوافل ماه رمضان با جماعت که از بدعت‌های خلیفه دوم است و در عصر پیامبر خداصلی الله علیه و آله به این شیوه که اکنون در مساجد می‌خوانند، اصلًا وجود نداشت. «(۱)» وقتی امام علی علیه السلام زمام حکومت را به دست گرفت، مردم کوفه از آن حضرت خواستند برای آنان امامی برای نماز تراویح معین کند.

حضرت از تعیین امام خودداری نمود و آن را بدعت شمرد. در این هنگام، عمل علی علیه السلام را نوعی مقابله با سیره عمر دانستند و ناله «واعمراه!» از مسجد بلند شد. در این هنگام امیر مؤمنان علی علیه السلام گفت: من امامی تعیین نمی‌کنم، خودتان تعیین کنید. «(۲)» شگفت آن‌که عمر چنین نمازی را «بدعت حسنه!» شمرد. آیا «بدعت در دین» می‌تواند حسن و زیبا باشد؟

در پایان یادآور می‌شویم که باید نوافل ماه رمضان در خانه‌ها بهصورت فرادی اقامه شود نه در مساجد. در این مورد کافی است به حدیثی که مسلم درصحیح خود نقل کرده توجه کنیم که پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود:

«عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ فِي بُيُوتِكُمْ، فَإِنَّ خَيْرَصَلَاةِ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ». «(۳)»

«بر شماست که نمازها را در خانه‌هایتان بخوانید؛ زیرا بهترین نماز، نمازی است که در خانه خوانده شود، مگر نماز واجب که جایگاه آن مسجد است.»

۱- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۵۰، حدیث ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰

۲- تهذیب، ج ۳، باب فضل شهر رمضان، حدیث ۳۰؛ کافی، ج ۴، ص ۱۵۴

۳- فتح الباری، ج ۴، ص ۲۵۰، حدیث ۲۰۱۰

ص: ۹۱

برای تفصیل به کتاب «الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف» مراجعه کنید. «(۱)» ۵. «الصلاهٔ خیر من النوم» از نظر محققان بعداً به اذان اضافه شده است. در این مورد کافی است بدانیم مالک در موطأ نقل می‌کند: مؤذن عمر سراغ او آمد تا او را برای نماز ببرد، او را در خواب یافت، برای بیدار کردن او گفت: «الصَلاةُ خَیرٌ مِنَ النَّوم» «(۲)»

عمر از این جمله خوشش آمد و گفت آن را در ندای اذانصبح قرار دهید.

در کتاب «الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف» در باره این جمله بهصورت گسترده سخن گفته شده. «(۳)» در این‌جا از بازگویی نکته‌ای ناگزیریم و آن این‌که: هر فصلی از فصول اذان، یکی از معارف الهی را دربردارد و یا دعوت به یکی از فرایض است. جمله «حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ» چنانکه گفتیم جزو اذان است و نماز را بهترین عمل و برترین کارها می‌شمارد ولی جمله دیگر؛ یعنی «الصّلاةُ خَیرٌ مِنَ النَّوم» فقط نماز را از خوابیدن بهتر معرفی می‌کند. معلوم است که این، جز پایین آوردن شأن نماز نیست.

از این گذشته، آیا هیچ خردمندی در جهان شک دارد که نماز بهتر از خواب است تا بالای مئذنه اعلام کنیم: هان! ای مردم، بدانید نماز بهتر از خواب است؟!

۶. چرا وقتی علی‌بن ابی‌طالب خلیفه شد، قرآن دیگری نیاورد؟

۱- الانصاف، صص ۳۸۳- ۴۲۲

۲- موطأ، ص ۷۸ به شماره ۸

۳- الانصاف، ج ۱، صص ۱۵۱- ۱۶۲

ص: ۹۲

این پرسش به قدری بی‌پایه و اساس است که نیاز به پاسخ ندارد.

قرآنی که اکنون در اختیار همه مسلمانان است، همان قرآن به قرائت علی علیه السلام است؛ زیرا عاصم به یک واسطه قرائت را از علی علیه السلام گرفته است.

با این وصف، قرآن دیگری در کار نبود که بیاورد.

آری، در برخی از روایات آمده است که امیر مؤمنان، قرآن را بر حسب نزول آیات و سور تنظیم کرده بود، که آن را نزد خود محفوظ داشت و کوچک‌ترین اختلافی با قرآن فعلی جز در تنظیم و ترتیب نداشت. «(۱)»

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۳۵- ۱۳۶، چاپ بیروت، دار صادر.

ص: ۹۳

پرسش ۱۹

در زمان خلافت دو خلیفه نخست اسلام فتوحات اسلامی گسترش یافت و در هیچ زمانی، اسلام به اندازه زمان آن‌ها قدرت نداشته است، ولی در زمان علی بن ابی طالب که شما او را معصوم می‌دانید، مسلمانان دچار اختلاف داخلی شدند.

پاسخ

اگر شخصیت و برتری افراد، به اندازه گسترش جغرافیایی حکومت آنان باشد، پس دو خلیفه نخست، بر پیامبر نیز برتری دارند! زیرا در زمان پیامبرصلی الله علیه و آله قدرتی که اسلام پیدا کرد، کمتر از قدرتی بود که در زمان آن دو به دست آورد.

اگر میزان، گسترش جغرافیایی حکومت است، در زمان هارون الرشید خورشید اسلام، بیش از همه وقت درخشش داشت. پس باید هارون بالاتر از همه، حتی پیامبرصلی الله علیه و آله باشد!

نکته باریک تر از مو این‌جا است که گسترش قلمرو اسلام، نه مرهون خلافت این دو نفر که مرهون تعالیم روح بخش اسلام بود؛ تعالیمی که دل‌ها آن را می‌پذیرفت و مردم از حکومت‌های جائر خود، خسته و نالان بودند.

ندای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه» و شعار عدالت خواهی و مساوات اسلام میان انسان‌ها، جاذبه‌ای داشت که ملّت‌ها را به سوی خود متوجه می‌کرد. البته

ص: ۹۴

نباید فرهنگ جهاد و شهادت را، که اسلام آورده بود، در گسترش اسلام نادیده گرفت.

اختلاف و دو دستگی در دوران خلافت امام علی علیه السلام نتیجه شیوه حکومت خلفای پیشین بود؛ به خصوص در دوران خلیفه سوم که عدالت خواهی و انسان دوستی، به زر اندوزی و تعصب قبیله‌ای تبدیل شد و امام می‌خواست این ملت دنیا طلب و زر اندوز را به دوران رسول‌اللَّهصلی الله علیه و آله باز گرداند. دنیا طلبان با چنین حکومتی مخالفت کردند و با قدرت‌های مالی که پیش‌تر اندوخته بودند، ارتشی را برای جنگ با علی علیه السلام ترتیب دادند و امام نیز به فرمان پیامبر وصریح آیات قرآن با آنان جنگید. «(۱)» بنابراین، اختلافات، معلول حکومت علی علیه السلام نبود، بلکه معلول تربیت‌های نادرست پیشینیان بود که پذیرای حکومت عدل الهی نبودند.

۱- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۸۵، حدیث ۶۹۳۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۲؛ مسند احمد، ج ۱۷، ص ۳۶۰، حدیث ۱۱۲۵۸.

ص: ۹۵

پرسش ۲۰

اگر معاویه انسان بدی بود، چرا حسن بن علی علیهما السلام با اوصلح کرد؟

پاسخ

این پرسش، همان پرسش هشتم و تکرار آن است و نیازی به پاسخ جداگانه ندارد، ولی در این‌جا دو نکته را می‌افزاییم:

۱. معاویهٔ بن أبی سفیان، نخستین فردی است که سبّ و دشنام بهصحابه را رسمیت داد و آشکارا خلیفه وقت و امامِ برگزیده را لعن می‌کرد. حتی وقتی شنید، سعد بن ابی وقاص، علی علیه السلام را لعن نمی‌کند، از او پرسید: «مَا لَکَ لَا تَسُبّ عَلِیّاً؟»؛ «چرا علی علیه السلام را دشنام نمی‌دهی؟» او در پاسخ گفت: علی سه فضیلت دارد که هیچ یک از مسلمانان آن را ندارند و من آرزو می‌کنم یکی ازآن‌ها را داشتم‌که برای مردم بهتر ازهمه ثروت‌ها بود.

آنگاه سه فضیلت را می‌شمارد که اجمال آن چنین است:

الف) در یکی از غزوات، پیامبرصلی الله علیه و آله علی را همراه خود نبرد و او را جانشین خود در مدینه ساخت. علی علیه السلام به پیامبرصلی الله علیه و آله گفت: مرا نزد زنان و کودکان جا گذاشتی؟! پیامبر فرمود: آیا راضی نیستی که برای من مانند هارون برای موسی باشی، جز این که پس از من پیامبری نیست؟

ب) در روز نبرد خیبر فرمود: پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسول را دوست دارد و نیز خدا و رسولش او را دوست می‌دارند.

ص: ۹۶

گردن‌ها کشیده شد و هر فردی آرزو می‌کرد که همان فرد باشد، که پیامبر او را ستود و ناگهان فرمود: بگویید علی بیاید. علی علیه السلام آمد، در حالی که از درد چشم می‌نالید. پیامبر با آب دهان، چشم او را متبرّک ساخت و بهبود بخشید و پرچم را به او داد و او آن قلعه را فتح کرد.

ج) وقتی آیه مباهله نازل گردید و قرار شد که طرفین زنان و کودکان و افراد بسیار نزدیک خود را برای مباهله فرا بخوانند، پیامبرصلی الله علیه و آله علی و دخت گرامی‌اش فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و گفت: «اللّهمّ هَؤلَاءِ أَهْلِي ...». «(۱)»

اکنون می‌پرسیم: کسی که چنین فرد برجسته‌ای را دشنام می‌دهد و واعظان درباری را وا می‌دارد که به وی دشنام دهند، فردی مسلمان است؟

خوب است در این باره، از زبان نویسنده تفسیر «المنار» بشنوید که می‌نویسد:

«در شهر استانبول مجلسی برپا شد و یکی از بزرگان کشور آلمان، در حالی که یکی از شرفای مکه نیز آنجا بود، چنین گفت: بر ما مردم اروپا لازم است مجسمه طلایی معاویهٔ بن ابی سفیان را در بزرگترین میدان‌های برلین نصب کنیم!

حاضران گفتند: چرا؟ گفت: به خاطر آن که او نظام حکومت اسلامی را که بر اساس دموکراسی بود، به نظام سلطنتی موروثی برگرداند و اگر چنین نبود، اسلام جهان را می‌گرفت و مردم آلمان و تمام ملل اروپایی پیروان دین اسلام می‌شدند.» «(۲)»

۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی، حدیث ۲۴۰۴

۲- المنار، ج ۱۱، ص ۲۶۰

ص: ۹۷

استاد بخاری؛ یعنی اسحاق بن راهویه می گوید: یک حدیثصحیح درباره معاویه نمی‌شناسد. بخاری با ظرافتی خاص از معاویه سخن به میان آورده و به جای «باب فضایل معاویه»، «باب ذکر معاویه» گفته است.

به تعبیر احمد بن حنبل «دشمنان علی چون هیچ عیبی در او ندیدند به سمت فضیلت سازی برای دشمن وی؛ یعنی معاویه رفتند و الّا هیچ فضیلتی در او نیست.» «(۱)»

۱- فتح الباری، کتاب فضائل الصحابهٔ، باب ذکر معاویه.

ص: ۹۸

پرسش ۲۱

آیا پیامبرصلی الله علیه و آله بر تربت کربلا سجده کرده است؟

پاسخ

بارزترین مظاهر بندگی، سجده بر خاک پاک است، شیوه‌ای که پیامبر آن را به مسلمانان آموزش داد و فرمود: «جُعِلَتْ لِیَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً». «(۱)»

بنابراین، خاک از نظر این حدیث دو ویژگی دارد:

۱. باید پیشانی را بر آن نهاد ۲. درصورت نبودن آب، تیمم بر خاک جایگزین وضو و غسل است.

متأسفانه این دستور پیامبر سال‌ها است که از مساجد اهل سنت برچیده شده است. در حالی که در گذشته به خاطر نبودن امکانات مالی، بر حصیر یا بر زمین سجده می‌کردند، ولی امکانات مالی سبب شد که همه مساجد مفروش گردید و این سنت رسول خداصلی الله علیه و آله از میان رفت.

شیعه معتقد است باید به هنگام نماز، بر زمین یا چیزی که از زمین می‌روید، سجده کرد و در این مورد، دلایلی دارند که می‌توانید مشروح آن را در کتاب «الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف» بخوانید. «(۲)» ولی در عین حال، از نظر روایات، سجده بر تربت کربلا فضیلت

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱، کتاب تیمم، حدیث ۲

۲- الانصاف، ج ۱، صص ۲۳۴- ۲۶۷

ص: ۹۹

بیشتری دارد و این نه به خاطر آن است که برای حسین سجده می‌کنیم، بلکه سجده برای خداست و تربت (خاک حسینی) به اصطلاح فقهی «مسجود علیه» (محل سجدگاه) است و این کاری مستحبی است نه واجب، و نکته آن این است که این خاک، با خون بزرگترین سرداران اسلام، که پایه‌های حکومت امویان را متزلزل ساخت، عجین گشته است.

سجده بر این تربت، یادآور جانبازی‌ها و فداکاری‌های آن حضرت و ۷۲ تن از شهیدان راه خداست که مرگ سرخ را بر زندگی مذلّت بار ترجیح دادند و امّا این‌که پیامبرصلی الله علیه و آله بر تربت حسین سجده نکرد- اگرصحیح باشد- برای این است که هنوز در آن زمان ملاک سجده وجود نداشت؛ زیرا هنوز این خاک به خون حسین علیه السلام آغشته و متبرّک نشده بود.

باید در نظر داشت که شیوه و سیره بزرگان همواره این بوده که بر خاک مکان‌های متبرک سجده کنند.

مسروق بن اجدع (متوفای ۶۲ هجری) که از تابعان است، هنگام سفر خشتی از مدینه همراه می‌برد و بر آن سجده می‌کرد. «(۱)»

گذشته از این‌ها، سجده بر تربت پاک، در خانه‌ها، مسافرخانه‌ها و مکان‌های دیگر، چندان آسان نیست و لذا شیعیان تربت پاکی، از پاک‌ترین خاک‌های جهان را بهصورت جامد درآورده و همراه خود می‌برند تا عمل به حکم الهی در همه‌جا آسان شود.

اکنون اگر قرار باشد، در این مورد جوابی نقضی بگوییم، از شما می‌پرسیم: آیا پیامبرصلی الله علیه و آله بر این فرش‌های گران قیمت، که در مساجد

۱- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۲، ص ۱۷۲

ص: ۱۰۰

انداخته‌اید و بر آن‌ها سجده می‌کنید، سجده کرده است؟ البته نا گفته نماند که او بر سنگ‌ریزه‌های مسجد و گاه بر حصیر سجده می‌کرد.

شگفت اینجاست که پیامبرصلی الله علیه و آله اصرار می‌ورزید انسان بر خاک سجده کند و حتی کسانی که بر غیر خاک سجده می‌کردند، مانع را از زیر پیشانی آنان می‌کشید و می‌فرمود: «پیشانی خود را به زمین بچسبان». «(۱)» و روایت با این مضمون، بسیار است، بیش از آن که بتوان در اینجا نقل کرد.

امروزه اصرار بر این است که بر فرش‌های گران قیمت سجده شود.

باید گفت اکنون زمانی است که سنت‌ها بدعت و بدعت‌ها سنت شده است!

در پایان شایسته یادآوری است که امّ سلمه می‌گوید: پیامبرخداصلی الله علیه و آله در حالی که اشک می‌ریخت فرمود:

«أتانی جبرئیل بالتربهٔ التی یقتل علیها الحسین، فهی التی أقلّب فی کفی». «(۲)»

«این تربتی را که در دست من است، جبرئیل آورد و گفت: حسین در آن نقطه کشته می‌شود.»

۱- العزیز شرح الوجیز معروف به شرح کبیر، ج ۱، ص ۲۵۲

۲- طبقات ابن سعد، ج ۸، حدیث ۷۹، ترجمه امام حسینعلیه السَّلام، طبرانی معجم کبیر، ج ۳، صص ۱۱۴- ۱۱۵، حدیث ۲۸۱۷

ص: ۱۰۱

پرسش ۲۲

شیعه می گوید:صحابه پیامبرصلی الله علیه و آله بعد از رحلت او مرتد شدند؟

پاسخ

معلوم می‌شود گردآورنـده پرسـش‌ها هیـچ آگـاهی از مکتب خود نداشـته، گویا نظر او تنها این بوده است که مطالب را جمع کنـد، غافل از آن که اهل سنت طبق روایاتصحیحین، برخی ازصحابه را پس از رحلت پیامبرخداصلی الله علیه و آله مرتد می‌دانند.

بخاری درصحیح خود نقل می کند:

«پیامبرصـلی الله علیه و آله فرمـود: من پیشـگام شـما به سوی حوض کوثرم. هرکس بـدانجا بیایـد، از آن می‌نوشـد و هرکس بنوشـد هیچگاه تشـنه نمی‌شود. آنگاه گروهی به نزد من آینـد که آن‌ها را می‌شـناسم و آن‌ها نیز مرا می‌شناسـند، سـپس آنان را از من جـدا می کنند. من می گویم:

اینان از من هسـتند. می گوینـد: نمی‌دانی بعـد از رحلت تو چه کارها انجام دادنـد؟! آنگاه می گویم: کسانی را که دین مرا دگرگون ساختند، از من دور کنید!» «(۱)»

بخاری و مسلم هر دو نقل کرده‌اند:

«روز قیامت، گروهی از اصحابم بر من وارد می‌شوند. آنان را از

۱- صحیح بخاری، ج ۹، کتاب الفتن، ص ۴۶

ص: ۱۰۲

حوض دور می‌کنند. می‌گویم: خدایا! آنان اصحاب من هستند. گفته می‌شود:

تو نمی‌دانی بعد از تو چه بدعت‌ها در دین پدید آوردند! آن‌ها مرتد شدند و به حال پیش از اسلام بازگشتند.» «(۱)»

در این مورد، فزون از ۱۰ حدیثصحیح از پیامبرصلی الله علیه و آله نقل شده که همه حاکی از ارتداد گروهی ازصحابه است. «(۲)»

آیا شیعهصحابه را تکفیر می‌کند یا مؤلفان این کتاب‌ها؟

شیعه هرگزصحابه را تکفیر نکرده؛ زیرا گروه عظیمی از آنان بر بیعت امام علی علیه السلام باقی مانده و پیشگامان تشیع بودند و گروه زیادی از آنان برای ما شناخته نیستند و ما درباره آنان جز خیر گمان نمی‌بریم.

گروهی نیز بیعتی را که با امام داشتند، شکستند و اینان از نظر شیعه پیمان شکنان هستند که در اسلام حکمشان روشن است.

۱- جامع الأصول، نگارش ابن اثیر، ج ۱۱، کتاب حوض، ص ۱۲؛ شماره ۷۹۷۲. و در پیش گفتار برخی از روایات نقل شد.

۲- جامع الأصول، نگارش ابن اثیر، ج ۱۱، کتاب حوض، ص ۱۲؛ شماره ۷۹۷۲. و در پیش گفتار برخی از روایات نقل شد.

ص: ۱۰۳

پرسش ۲۳

چرا امامت در اولاد حسین بن علی ادامه یافت نه در فرزندان حسن‌بن علی؟

پاسخ

حضـرت ابراهیم علیه السـلام دارای دو فرزند به نام‌های اسـماعیل و اسـحاق بود، چرا نبوت تا عصـر رسول‌اللَّهصلی الله علیه و آله در نسل اسحاق استمرار یافت نه در نسل حضرت اسماعیل؟

حضرت یعقوب ۱۲ فرزند داشت و رشته نبوّت در نسل یکی‌از آن‌ها استمرار یافت، حتی «بنیامین» که برادر تنی حضرت یوسف بود، از این منقبت محروم گشت. پاسخ این‌ها را خدا در یک کلمه بیان کرده است: ... اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ .... «(۱)»

۱- انعام: ۱۲۴

ص: ۱۰۴

پرسش ۲۴

چرا در مدتی که پیامبرصلی الله علیه و آله بیمار بود، علی علیه السلام حتی یک بار امام جماعت نشد؟ امامتصغری دلیلی بر امامت کبری است؟

پاسخ

گرد آورنده پرسش‌ها، از نظر فکر و اندیشه، کودکی بیش نیست. او می‌گوید: اگر کسی به اذن پیامبر پیشنماز شد، این دلیل بر امامت کبری و رهبری جامعه به وسیله اوست.

در کجای دنیا اگر کسی به سمت پایینی منصوب شد، دلیل بر شایستگی او برای بالاترین سِمَت‌هاست؟ ابوبکر خواه امامت نماز را در دوران بیماری پیامبرصلی الله علیه و آله برعهده گرفته باشد یا نه، یا این‌که به دستور پیامبر بوده یا نه، چنین عملی گواه بر هیچ منصبی از مناصب ولایت و خلافت نیست.

شگفت اینجاست که در اینجا عدم امامت علی علیه السلام را در نماز جماعت، دلیل بر عدم خلافت و ولایت او می‌گیرد، ولی باید به خاطر بسپارد که اگر چنین ولایتی دلیل بر خلافت است، امیرمؤمنان بالاتر از این را در غزوه تبوک برعهده گرفت؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه و آله در مدینه چهار ماه تمام، وظایف پیامبری را، که یکی از آن‌ها امامت نماز بود، برعهده وی نهاد و به او گفت:

ص: ۱۰۵

«أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی».

شگفتا! اشخاص متعددی در غیاب پیامبرصلی الله علیه و آله امامت در نماز را به عهده گرفتند که بیشترین مورد آن از «ابن امّ مکتوم» بوده است ولی هرگز احدی عمل او را دلیل بر شایستگی او برای امامت ندانسته است.

در پایان، یادآور می‌شویم که هرگز دلیلی بر عدم امامت جماعت حضرت علی علیه السلام در دوران بیماری پیامبر وجود ندارد.

ص: ۱۰۶

پرسش ۲۵

شما می‌گویید علت پنهان شدن امام دوازدهم در غار، ترس از ستمگران است. این مسأله اکنون با برپایی دولت ایران حل شده است، چرا ظهور نمی‌کند؟

پاسخ

نخست از شما می‌پرسیم که در کدام کتاب و سخنرانیِ شیعه دیده‌اید که گفته باشند حضرت مهدی (عج) در غاری پنهان شده؟ آیا این راه امانتداری و برخورد به روش علمی است که نسبت‌های ناروایی را به جمع عظیمی از امت اسلام بدهید و بعد پاسخ بخواهید؟!

اگر مرادتان سرداب منسوب به حضرت است، آنجا معبد و عبادتگاه حضرت بوده و از همانجا خداوند وی را از چشم‌ها پنهان داشت؛ چنان‌که حضرت مسیح را در همان نقطه‌ای که بود از دیده‌ها پنهان ساخت و هم اکنون زنده است.

و این‌که گفته‌اید چرا ظهور نمی‌کند، در حالی‌که نظامی مانند جمهوری اسلامی پشتیبان اوست، این سخن حاکی از آن است که گوینده از فلسفه غیبت آن حضرت آگاه نیست؛ فلسفه غیبت، تنها ترس از ترور نیست بلکه شرایطی دارد که تا آن شرایط فراهم نشود، ظهور آن حضرت رخ نمی‌نماید.

شرایط بهصورت اجمال عبارت‌اند از:

۱. آمادگی روانی در ملت‌ها؛ مردم جهان باید برای اجرای اصول

ص: ۱۰۷

اخلاقی و دینی، تشنه و آماده گردند و تا زمانی که در مردم جهان چنین تشنگی‌ای‌ایجاد نشود، عرضه هر نوع برنامه مادّی و معنوی مؤثر نخواهد بود.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «روزی که قائم آل محمد علیهم السلام قیام کند، خداوند دست خود را بر سر بندگان می گذارد و در پرتو آن خِرَدها را کامل می کند و شعور آنان به بالاترین حد خود می‌رسد. «(۱)» ۲. تکامل علوم و فرهنگ‌های انسانی؛ برای برقرار ساختن یک حکومت جهانیِ الهی، بر اساس عدل و داد، نیاز به پیشرفت علوم و دانش‌های مادی و فرهنگ اجتماعی است.

۳. تکامل وسایل ارتباط جمعی؛ چنین حکومتی نیاز به وسایل پیشرفته ارتباط جمعی دارد تا بتواند مقررات و احکام و رهنمودهای خود را در مدت کوتاهی به سراسر جهان برساند.

۴. پرورش نیروی انسانی؛ از همه این‌ها مهم‌تر و بالاتر، رسیدن به چنین هدفی و پی‌ریزی چنین انقلابی، نیازمند نیروهای پرتوان و کار آزموده است که در واقع موتور محرک این انقلاب را تشکیل می‌دهد و فراهم آمدن چنین افراد پاکباخته و فداکار و ورزیده، به زمان نیاز دارد.

مسأله مهدویت از مسائل مسلّم و روشن و مورد اتفاق همه مسلمانان است و احادیث آن، در حدّ تواتر است و در نظر سلفی‌ها نیز مهدویت یکی از عقاید اسلامی است، پس ما نیز می‌پرسیم: چرا با وجود مسلمانان و دولت‌های اسلامی در قرون متمادی هنوز ظهور نکرده است؟

معلوم می‌شود فرد یا افراد سؤال کننده، کودکانه می‌اندیشد و نه از نظریات بزرگان مکتب خود آگاهی دارد و نه کتابی را در این زمینه خوانده است.

۱- کافی، کتاب العقل، ج ۱، ص ۲۵، حدیث ۲۱

ص: ۱۰۸

پرسش ۲۶

وقتی پیامبر خداصلی الله علیه و آله از مکه مهاجرت کرد، ابوبکر را همراه خود برد و او را از خطر نجات داد و از سوی دیگر علی را در معرض خطر قرار داد.

اکنون پرسش این‌است که کدام یک از آن دو سزاوارتر است که خاری به پایش نخلد و در معرض مرگ قرار نگیرد؟ اگر بگویید علی می‌دانست که کشته نمی‌شود، پس او را در معرض خطر قرار نداد، در اینصورت خوابیدن در بستر پیامبر برای او فضیلت نیست؟!

پاسخ

حضرت رسولصلی الله علیه و آله به هنگام هجرت، یاران خود را دو گروه نکرد؛ گروهی را به همراه خود ببرد تا خاری به پایشان نخلد و گروه دیگر را رها کند، تا زیر ضربات دشمن جان سپارند.

خوابیدن در جایگاه پیامبرصلی الله علیه و آله و جان نثاری در راه هدف، شأن مردان بزرگ است که بقای دین و دعوت الهی را بر همه چیز ترجیح می‌دهند و در آن موقعیت جز علی علیه السلام کسی این بار امانت را به دوش نمی‌کشید و لذا او را در جایگاه خود قرار داد تا دشمن تصوّر کند پیامبر خانه را ترک نکرده است و در شأن چنین جان نثاری این آیه فرود آمد که:

... وَمِنْ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ

ص: ۱۰۹

بِالْعِبَادِ. «(۱)» و «(۲)»

«برخی از مردم کسانی هستند که جان خود را با خدا معامله می‌کنند و در پی خشنودی او هستند و خدا به بندگان خویش مهربان است.»

بنابراین، بسیار دور از انسانیت و عقل است که چنین عمل عظیمی را، که در تاریخ کم نظیر است، نشانه بی ارزشی جان علی علیه السلام در نظر پیامبرصلی الله علیه و آله تفسیر کنیم.

و امّا این‌که علی علیه السلام می‌دانست که کشته نمی‌شود، سخنی است بی‌پایه، آنچه که در تاریخصحیح آمده، به شکل دیگری است و آن این‌که، پس از سپری شدن شب هجرت، علی همراه «هند بن أبی هاله» فرزند خدیجه و ربیب پیامبرصلی الله علیه و آله دو شب، آن‌هم در نیمه‌های شب، به حضور رسول‌اللّٰه شرفیاب شدند. در یکی از شب‌ها پیامبرصلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «إِنَّهُمْ لَنْ یَصِلُوا مِنَ الْآنِ إِلَیْکَ بِأَمْرٍ تَکْرَهُهُ»؛ «(۳)»

یعنی اکنون دیگر نمی‌توانند به تو آسیبی برسانند. پیامبرصلی الله علیه و آله، این اطمینان خاطر را در شب دوم یا سوم به علی علیه السلام داد، نه در شب اول. «(۴)» اتفاقاً، تاکتیک مبارزه، چنین اقتضا می‌کند که افراد ضعیف را در عقب نشینی‌ها و مهاجرت‌ها با خود ببرند و افراد قوی را درصفوف نخستین پیکار با دشمن برجای گذارند تا بتوانند با مقاومت خود، سپر امنیتی را برای عقب‌نشینی کنندگان و مهاجران فراهم سازند و پیامبرصلی الله علیه و آله نیز چنین کرد.

۱- . بقره: ۲۰۷

۲- اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۵؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰

۳- این جمله را ابن هشام و طبری و ابن اثیر نقل کرده ۳ اند.

۴- فروغ ابدیت، ج ۱، صص ۴۲۸- ۴۲۹

ص: ۱۱۰

پرسش ۲۷

علت تقیّه، یا ترس از مرگ است یا شکنجه و امامان که از این دو ترسی ندارند، چرا تقیه می کنند؟

پاسخ

تقیه به خاطر ترس از مرگ یا شکنجه نبود، بلکه اسبابی داشت که به برخی از آن‌ها اشاره می کنیم:

۱. حکومت‌های اموی و عباسی، از هر نوع تشکّل شیعی و گرد آمدن شیعیان به دور یک امام وحشت داشتند و به هیچ قیمت آن را نمی‌پذیرفتند و لذا در دوران خلافت معاویه، تشکل‌های شیعی نابود شدند و شخصیت‌هایی مانند حجر بن عدی و میثم تمار اعدام و یا به دار آویخته شدند. از این جهت امام برای حفظ باقی‌مانده شیعیان، تقیه می کردند که مبادا آن‌ها را از میان ببرند.

۲. اگر امام تقیه نمی کرد، نمی‌توانست به‌دیگر وظایف‌خود بپردازد.

او به‌صورت آرام وبدون درگیری و احیاناً مماشات لفظی با گروه مخالف، حقایق را بیان می کرد و از این طریق، افراد آماده را آگاه می‌ساخت.

روشن است که اگر تقیه نمی کرد همین خدمت نیز از میان می‌رفت.

۳. امر به معروف بهصورت آشکار و مخالفت با نظام حاکم، درصورتی لازم است که مفید فایده باشد. بدیهی است در آن شرایط، جز به هم زدن نظم و ایجاد آشوب نتیجه‌ای نداشت.

ص: ۱۱۱

این افراد از تاریخ زندگانی شیعیان در عصر امامان کاملًا بی اطلاع هستند و لذا تصوّر می‌کنند که تقیه امام علیه السلام برای حفظ جان خود بوده است، در حالی که برای حفظ جان شیعیان و پیروان انجام می‌گرفت.

سلمهٔ بن مُحرِز می‌گوید: به امامصادق علیه السلام گفتم: مردی مرا وصیّ خود نموده و یک دختر بیش ندارد، ترکه او را چگونه تقسیم کنم؟ امام علیه السلام فرمود: نیمی از آن را به دختر بده و نیم دیگر به بستگان پدری. من به کوفه برگشتم و گفتگوی خود با امامصادق علیه السلام را برای زراره نقل کردم. او گفت: امام این حکم را از روی تقیه بیان کرده است. حکم واقعی نزد امام این است که همه را به دختر بدهی.

سال دیگر برای حج به مدینه آمدم. جریان را به امامصادق علیه السلام عرض کردم. گفتم گویا در بیان حکم از من تقیه کردی. فرمود: نه، من از آن ترسیدم که تو همه را به دختر بدهی و بستگان پدری تو را به محکمه ببرند و نیمی از مال را از تو بخواهند.

آنگاه از من پرسید: نیمه دیگر را چه کردی؟ گفتم: نداده‌ام. گفت:

کسی هم از این جریان آگاه است؟ گفتم: نه، فرمود همه را به دختر بده. «(۱)»

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۷، باب ۱۴ از میراث ابوین، حدیث ۳، و باب ۵، حدیث ۴

ص: ۱۱۲

پرسش ۲۸

نصب امام معصوم برای این است که ظلم و شر از جامعه برچیده شود، لیکن می‌بینیم که با نصب علی‌بن ابی طالب برای خلافت و یا فرزندان او، ظلم برچیده نشد.

پاسخ

خداوند تمام پیامبران را برای چنین هدفی برانگیخته است، چنان‌که می‌فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمْ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ .... «(۱)»

«ما پیامبران را با دلایل همراه با کتاب برانگیختیم تا مردم، عدالت را بر پا دارند.»

اکنون پرسش این است که آیا این هدف عملی شد و همه پیامبران الهی جور و ستم را از جهان برچیدند؟ شما درباره پیامبران چه پاسخی دارید، پاسخ ما درباره نصب امام معصوم نیز همان است.

هدف از نصب امام معصوم از جانب خدا، در مقابل مکتب دیگر، که گزینش امام غیر معصوم از طرف خدا را تجویز می‌کند، این است که

۱- . حدید: ۲۵

ص: ۱۱۳

امام علاوه بر گسترش عدالت، همه وظایف پیامبر را، جز پذیرش وحی، ادامه دهد؛ یعنی حکم حوادث نوظهور را بیان کند. شبهات معاندان را برطرف سازد و در حدّ امکان، احکام نورانی الهی را اجرا نماید. در هر حال، نصب امام از جانب خداوند، حجت را بر تمام مردم تمام می‌کند و جای عذری بر کسی باقی نمی‌گذارد.

امیر مؤمنان علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام روزی که بر اریکه حاکمیت نشست به تمام این وظایف و دستورات عمل کرد.

در پایان یادآور می‌شویم کدام یک از این دو طرح می‌تواند امت را به کمال برساند؟

۱. نصب امام معصوم از جانب پروردگار، به وسیله پیامبران، که از خطا و گناه و زر اندوزی و قبیله‌گرایی منزّه و پاک باشد؟

۲. گزینش یکی از افراد عادی برای چنین منصب مهم که هیچ گونه تضمینی برای عدم لغزش او وجود ندارد.

ص: ۱۱۴

پرسش ۲۹

در فقه شیعه، زنان از زمین ارث نمی‌برند، پس چرا فاطمه علیها السلام مطالبه فدک را کرد که زمین بود؟

پاسخ

اوّلًا: آنچه اتفـاق علمای شـیعه است این است که فقط از زمین خانه مسـکونیِ شوهر ارث نمی‌برد، نه از خانه و املاک دیگر پـدر و سـایر بسـتگان. این سؤال کننـده تـا چه حـد در اشـتباه است! او تصور می کنـد در نظر شـیعه زن مطلقاً از زمین ارث نمی‌برد، حتی از زمین‌های موروثی پدر و مادر!

ثانیاً: فـدک ارث نبود، بلکه نحله بود. پیامبر خداصـلی الله علیه و آله فـدک را که به وسیلهصـلح به دست آمده و به یک معنی انفال بود، به دختر خود بخشید، آن هم به دستور خدا بود که فرمود: وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ .... «(۱)»

۱- اسراء: ۲۶

ص: ۱۱۵

پرسش ۳۰

ابوبکر با افراد مرتد جنگید ولی در نظر شیعه، علی‌بن ابی‌طالب برای این‌که مردم مرتد نشوند، قرآنی را که پیامبرصلی الله علیه و آله بر او املا کرده بود، بیرون نیاورد؟

پاسخ

دو ادعا در اینجا مطرح گردیده و برای هیچ یک مدرکی ارائه نشده است.

اوّلًا: ابوبکر با مرتدها نجنگید، بلکه جنگ او با کسانی بود که از پرداخت زکات خودداری کرده بودند و دلیلشان این بود که: ما خلیفه برگزیده گروهی از مهاجرین و انصار را به رسمیت نمی‌شناسیم. البته این جنگ‌ها در تاریخ به نام نبرد با مرتدان معروف شده و کوشش گردیده که آیه ۵۴ سوره مائده را ناظر به آن بدانند، در حالی که به قول طبری، شأن نزول آیه، ارتباطی به مسأله زمان ابوبکر ندارد. «(۱)» بنابراین، در حقیقت جنگ او با گروهی بود که به هر علتی، از پرداخت زکات خودداری می‌کردند و هرگز اصلی از اصول اسلام را منکر نشده بودند.

ثانیاً: کدام شیعه و در کدام کتاب گفته است که علی علیه السلام قرآنی را که پیامبر برای او املا کرد، به خاطر مرتد نشدنِ مردم بیرون نیاورد؟ اتفاقاً

۱- تفسیر طبری، ج ۴، صص ۲۸۵ و ۲۸۶

ص: ۱۱۶

علی علیه السلام قرآنی را که پس از پیامبرصلی الله علیه و آله، طبق ترتیب نزول جمع کرده بود، ارائه کرد، وقتی استقبال نکردند، او هم آن را نزد خود محفوظ نگه داشت. گرد آورنده این پرسش‌ها اگر اهل دانش بود، هرگز این سخن را نمی‌گفت.

قرآن علی علیه السـلام در کتاب تاریـخ یعقوبی و مصابیـح الأنوار به‌طور مفصل آمده است. هیچ تفاوتی با این قرآن جز در تقدیم و تأخیر سوره‌ها ندارد. «(۱)»

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۳۵- ۱۳۶، چاپ بیروت، دار صادر؛ طبقات کبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ الاستیعاب، بخش سوم، ص ۹۷۶ وعبدالکریم اشعری شهرستانی در کتاب« مصابیح الأنوار»، ج ۱، ص ۱۲۵ در مورد قرآن امام سخن گفته است.

ص: ۱۱۷

پرسش ۳۱

علی علیه السلام مرد شجاعی بود، اگر با خلافت خلفا موافق نبود، چرا به غصب خلافت خود اعتراض نکرد و چرا با خلفا نجنگید و با آنان بیعت کرد؟

پاسخ

این پرسش به نوعی تکرار پرسش دوم و پنجم است که در آنجا گفته شد علی علیه السلام بیعت نکرد ولی به خاطر حفظ اسلام و ارشاد خلفا همکاری کرد و مورد مشورت آنان قرار گرفت و خود فرمود: من حفظ اسلام و نیز حفظ وحدت مسلمانان را بالاتر از آن می‌دانم که خلافت از دست من گرفته نشود.

در نامه‌ای به ابو موسی اشعری نوشت: هیچ‌کس به اندازه من علاقمند به وجود الفت میان مسلمانان نیست. «(۱)» و امّا چرا انتقاد نکرد، گفتیم که مکرر انتقاد کرد و با حدیث غدیر بر خلافت خود احتجاج نمود ولی او اهل دنیا نبود که به خاطر مقام و منصب، هر چند به حق، همه پل‌ها را خراب و جامعه را گرفتار تفرقه کند یا اصل اسلام را متزلزل سازد.

۱- نهج البلاغه، بخش نامه‌ها، شماره ۷۸

ص: ۱۱۸

پرسش ۳۲

حدیث کساء، چهارنفر ازخانواده پیامبرصلی الله علیه و آله را شامل می‌شود و آن‌ها را از گناه منزّه می‌داند، چه دلیلی بر عصمت بقیه امامان وجود دارد؟

پاسخ

اوّلًا: این «حدیث کساء» نیست که آن‌ها را از گناه و خطا منزّه می‌شمارد بلکه «آیه تطهیر» است و در این‌که این آیه در حق این چهار نفر نازل شده، جای هیچ بحث نیست و روایات مربوط به آن، در حدّ تواتر است.

ثانیاً: عصمتِ دیگر پیشوایان، به وسیله امام پیشین ثابت شده است.

هر امامی به امامت امام بعد از خود تصریح کرده و چون خود معصوم است و بر عصمت امام بعد از خود گواهی داده، سلسله عصمت حفظ می‌شود. البته این یکی از راه‌های ثبوت عصمت امامان است. در این‌جا راه‌های دیگری نیز هست که تفصیل آن را موکول به وقت دیگر می‌کنیم؛ مانند آن‌که «وجوب اطاعت اولی الأمر» در آیه مبارکه، بدون قید و شرط، نشانه عصمت این گروه است، حال این گروه معصوم کیست، باید گفت جز این دوازده تن، مصداق دیگری در خارج ندارد.

ص: ۱۱۹

پرسش ۳۳

در یک سو امامصادق علیه السلام می گوید: «من از دو طریق نواده ابوبکر هستم» و در سوی دیگر، شیعیان روایاتی از او نقل می کنند که ابوبکر را مذمّت کرده است. چگونه می‌توان این دو را جمع کرد؟

پاسخ

جمله «وَلَدَنِی أَبُو بَکْرٍ مَرَّتَیْن» در کتاب کافی نیست که برخی به آن کتاب نسبت می‌دهند. مرحوم کلینی فقط یادآور می‌شود که مادر امامصادق علیه السلام «امّ فروه» دختر قاسم بن محمد است و مادر امّ فروه اسماء دختر عبد الرحمان بن ابی‌بکر. بدون این که عبارت یاد شده را بیاورد.

ابن عنبه در کتاب «عمدهٔ الطالب»، جمله مزبور را از امامصادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: «وَلَدَنِی أَبُو بَکْرٍ مَرَّتَیْن» «(۱)»

ولی هیچ سندی ارائه نمی کند.

با حدیث مرسل و بدون سند چگونه می‌توان بر مطلبی استدلال کرد؟ همچنین اربلی در کشف الغمه از کتاب عبدالعزیز الأخضر الجنابذی «(۲)» که از علمای اهل سنت است، نقل می کند و می گوید: «قَالَ

۱- عمدهٔ الطالب، ج ۱۹۵، چاپ نجف اشرف.

۲- عبدالعزیز بن محمد بن المبارک الأخضر، حنبلی جنابذی سپس ساکن بغداد شد. در سال ۵۲۴ متولد و در سال ۶۱۱ درگذشته است شذرات الذهب، ج ۵، ص ۴۶.

ص: ۱۲۰

جَعْفَر علیه السلام: وَ لَقَدْ وَلَدَنِی أَبُو بَکْرٍ مَرَّتَیْن». «(۱)»

باید گفت:

اوّلًا: ناقل حدیث فردی سنی است و گفتار او در مقام «احتجاج»، برای شیعه حجت نیست.

ثانیاً: با فرضِ حجت بودن، روایت کاملًا بی سند و در اصطلاح، حدیث مرسل است و حدیث مرسل و فاقد سند، فاقد حجیت و غیر قابل احتجاج است. آیا می‌توان با یک حدیث بی سند بر یک اصل عقیدتی استدلال کرد؟!

شما نبردهای خونین و کشمکش‌های روشن را که بعد از سقیفه رخ داد، نادیده می‌گیرید و به یک حدیث بی اصل و اساس استدلال می‌کنید و می‌خواهید بر این گذشته تلخ سرپوش بگذارید؟!

۱- کشف الغمه، ص ۳۷۴

ص: ۱۲۱

پرسش ۳۴

عمر مسجد الاقصی را آزاد کرد وصلاح الدین ایوبی بار دیگر آن را پس گرفت. شیعیان چه دستاوردها وفتوحاتی داشته‌اند؟

پاسخ

طراح پرسش از دو نفر یاد کرد؛ یکی از سلف به نام عمر بن خطاب و دیگری از خلف به نامصلاح الدین ایوبی.

ما نیز از جهاد شیعه در عصر سلف و خلف یاد می‌کنیم؛ در سلف و عصر پیامبر خداصلی الله علیه و آله بیشترین بار جهاد در بر دوش علی علیه السلام بود و حدیث «لَا سَیْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَی إِلَّا عَلِیٌّ» در باره او شنیده شد و در جنگ خندق، ارزش جهاد او با عبادت ثقلین برابر خوانده شد و در فتح خیبر، پیامبرصلی الله علیه و آله در باره او فرمود: «کَرَّارٌ غَیْرُ فَرَّارٍ»؛ «او پیوسته حمله می‌کند و از میدان نبرد نمی‌گریزد»، در حالی که دو نفر پیش از او رفتند و از میدان نبرد گریختند.

علی علیه السلام علاوه بر جهاد با مشرکان، با سه گروه دیگر نیز جنگید:

«پیمان شکنان»، «ستمکاران» و «شورشگرانِ نافرمان» و نبرد او با این سه گروه، در حدیث پیامبر خداصلی الله علیه و آله آمده است.

این از امامان و پیشوایان شیعه، امّا از خود شیعیان، کافی است یادآور شویم که در نوع فتوحات، شیعیان علی علیه السلام شرکتی تام داشته‌اند؛ یمنی‌ها از قبیله‌های مختلف، چون حمدان و کنده و ... همگی شیعیان علی علیه السلام بودند و همین سبب شد که گروهی از آنان از یمن مهاجرت کرده،

ص: ۱۲۲

ساکن عراق شدند تا در فتوحات اسلامی شرکت داشته باشند.

فاتح شام و دیار بکر و آسیایصغیر ابو ایّوب انصاری، میهماندار ومیزبان پیامبرصلی الله علیه و آله، شیعه خالص علی علیه السلام بود و هم اکنون قبرش در اسلامبول مزار همگان است.

محمدبن ابی بکر که از نظر روح و روان فرزند علی علیه السلام بود، به دستور آن حضرت برای ادامه گسترش اسلام به مصر رفت و به شهادت رسید و پس از وی مالک اشتر نخعی برای ادامه مأموریت به مصر اعزام شد که متأسفانه در نیمه راه با دسیسه معاویه مسموم گردید و هم اکنون قبرش مزار مردمان است.

در دوران خلفا، فاصله شیعه و سنی در حد امروز نبود، بلکه در فتوحات با داشتن گرایش‌های مختلف، همه شرکت می‌کردند.

این از سلف، امّا درباره خلف، کافی است بدانیم که مرابطه (مرزبانی) یکی از وظایف بزرگ مسلمانان بوده و بیشتر به وسیله دولت‌های شیعهصورت گرفته است.

حمدانیان در شام، فاطمیان در شمال آفریقا و علویان در طبرستان و دیلمان و گیلان، مرزبانان اسلام بودند. دولت‌های شیعه در هند در مبارزه با بت‌پرستی و تشکیل دولت اسلامی برای خود، سرگذشت مفصلی دارند و اکبرآباد در هند مرکز دولت‌های شیعی بود.

کسانی که علاقه‌مندند از جهاد نظامی شیعه در جهان آگاه شوند، به کتاب «جهاد الشیعه» نگارش خانم دکتر «سمیرهٔ مختار اللیثی» چاپ دار الجیل مراجعه کنند.

نبردصفویان در جنوب ایران با پرتغالی‌ها و نبرد ایرانیان با روس و انگلیس در شمال و جنوب ایران، ازصفحات زرین جهاد شیعه با کافران

ص: ۱۲۳

است. وقتی پرتغالی‌ها، بندرعباس را اشـغال کردند و نام آن را بندر گمبرون نهادند، شاه عباسـصـفوی با نیروی ایمان شیعیان آنجا را پس گرفت و نـام آن را بنـدرعباس نهـاد. جهـاد نادرشـاه با هنـدیان بت پرست، یکی از بزرگ‌ترینصـفحات تاریـخ جهاد اسـلامی با بت‌پرستان است.

در قرن چهاردهم، آنگاه که انگلسـتان عراق را اشـغال کرد، مرجعیت شـیعه به پیشوایی آیت اللّه محمد تقی شیرازی توانست با بر پا کردن «ثورة العشـرین» در سـال ۱۹۲۰ میلادی این سـرزمین اسـلامی را از وجود زالوصـفتان انگلیسـی پاک گردانـد و به این کشور استقلال ببخشد.

در این چنـد سـال اخیر، بزرگ‌ترین ضـربه را شـیعیان لبنان بر پیکر اسـرائیل وارد ساخته‌انـد و مقاومت اسـلامی لبنان در چنـد مرحله اسـرائیل را که تـا پـایتخت لبنـان پیشـروی کرده بود، به گونه‌ای خفت بـار عقب رانـد و زهر چشـمی به آنان نشان داد که تاکنون از مجموع دولت‌های عربی دریافت نکرده بودند.

در این‌جا جهاد نظامی شـیعه را بهصورت بسـیار موجز و فشـرده آوردیم، ولی حقیقت این است که گردآورنده این پرسـش‌ها تصور کرده است که جهاد، تنها جهاد نظامی است و از عظمت جهاد علمی و فرهنگی غفلت کرده است.

اگر جهاد قلمی و فرهنگی نبود، هرگز سربازان فداکار و از خود گذشته در میدان نبرد، از جان گذشتگی نشان نمی‌دادند.

ائمه اهل بیت علیهم السلام از پیامبر خداصلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که فرمود:

«ثلاثهٔ تخرق الحجب، و تنتهی إلی ما بین یدی اللّه؛صریر أقلام العلماء، و وطیء أقدام المجاهدین، وصوت مغازل

ص: ۱۲۴

المحصنات». «(۱)»

«سه چیز است که پرده‌ها را می‌شکافد و به درگاه الهی می‌رسد: ۱.

صدای قلم دانشمندان ۲.صدای پای جهادگران ۳.صدای ریسندگی‌زنان پرهیزکار.»

همچنین فرمود:

«أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ».

«بالاترین جهاد، گفتن سخن حق نزدیک فرمانروای ستمگر است.»

و پیشوایان معصوم شیعه، که به شمشیر ظالمان و یا سمّ ستمگران جام شهادت نوشیدند، به خاطر سخنان حقی بود که نزد ظالمان می‌گفتند.

در حالی که گروه‌های دیگر با خلفای اموی و عباسی سازش داشتند و با آن‌ها کنار می‌آمدند، به جز افراد نادر که نمی‌توان روی آن‌ها حساب کرد.

انسان تصور می‌کند که میدان جهاد، بستر نظامیان است، ولی تاریخ خلاف آن را گواهی می‌دهد.

علما و دانشمندان شیعه، به خاطر جهاد فرهنگی و نشر اسلام ناب محمدی، به وسیله ستمگران جام شهادت نوشیدند و یا با شمشیر کشته شدند و یا بر سر دار رفتند و احیاناً بدن‌هایشان سوزانده شد. «(۲)» در هر حال، شیعه مفتخر است که با جهاد قلمی و فرهنگی خود، تفکّر اسلام ناب محمدی را که در تعالیم اهل بیت- همتای قرآن- متجلی است، به جهانیان معرفی کرده است.

۱- الشهاب فی الحکم والآداب، ص ۲۲؛ الأمثل فی تفسیر کتاب اللّه المنزل، ج ۱۸، ص ۵۲۳

۲- شهداء الفضیله، تألیف علّامه امینی.

ص: ۱۲۵

پرسش ۳۵

عمر بن خطاب وقتی برای تحویل گرفتن کلیدهای بیت المقدس رفت، علی را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت، این رخداد را چگونه تفسیر می‌کنید؟ «(۱)» پاسخ

راوی این مطلب که از کتاب یاد شده آورده، «سیف بن عمر» از کذّابان و جعّالان تاریخ است و همه نویسندگان رجال، او را تضعیف کرده‌اند. چگونه با چنین سند باطلی بر مدّعای خود استدلال می‌کند؟! «(۲)»

۱- . البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۵۷

۲- تهذیب التهذیب، نگارش ابن حجر عسقلانی، ج ۴، شماره ۵۰۶

ص: ۱۲۶

پرسش ۳۶

شیعه می‌گوید: حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور، طبق حکم آل داود قضاوت می‌کند. در اینصورت شریعت حضرت محمدصلی الله علیه و آله که نسخ کننده همه شریعت‌هاست، چه می‌شود؟

پاسخ

شیوه قضاوت حضرت داود این بود که با ذکاوت و هوش سرشار خدادادی، حقیقت نزاع را کشف و طبق علم خود عمل می‌کرد و نیازی به شاهد و بیّنه نداشت.

از برخی روایات استفاده می‌شود که حضرت مهدی علیه السلام نیز در مقام داوری، از همین راه وارد می‌شود؛ چنان که آمده است: «إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ لَا يَسْأَلُ النَّاسُ بَيِّنَةً». «(۱)»

اکنون پرسش این است: آیا عمل قاضی به علم خود، مغایر با شریعت اسلام است یا یکی از طرق قضاوت در اسلام همین است؟

کسانی که معتقدند قاضی پاکدامن می‌تواند در مقام داوری، به علم خود عمل کند، منکر این نیستند که یکی از ابزارهای قضاوت، بیّنه است، که عبارت است از دو شاهد عادل. نویسنده تصور کرده است عمل به

۱- بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۰، حدیث شماره ۲۴

ص: ۱۲۷

علم، به معنای طرد دیگر ابزارهای قضاوت است، در حالی که این شیوه، توسعه ابزار قضاوت است.

از حسن اتفاق، گروهی از فقهای اهل سنّت معتقدند قاضی در مواردی می‌تواند به علم خود عمل کند. ربیع می‌گوید: مذهب شافعی بر این عقیده است که قاضی به علم خود عمل می‌کند و اگر در این فتوا توقف کرد، به خاطر فساد دستگاه قضاوت است.

ابو یوسف شاگرد ابوحنیفه و مُزَنی پیرو مکتب شافعی برهمین نظریه فتوا داده‌اند. حتی می‌گویند: شافعی در کتاب «امّ» و در «رساله» خود، در حجّیت اصول، بر این مسأله تصریح کرده است.

ابوحنیفه و محمدبن حسن شیبانی می‌گویند: اگر پیش از انتصاب به قضاوت، از جریان آگاه گردد و موضوع نزاع مربوط به قلمرو قضاوت باشد، می‌تواند به علم خود عمل کند. «(۱)» هیچ‌کس تصور نکرده است که اگر کسی گفت قاضی می‌تواند به علم خود عمل کند، این به معنای ترک شریعت اسلام و عمل به شریعت منسوخ است.

مشکل ما باگردآورنده پرسش‌ها این‌است که ایشان فاقد آگاهی‌های علمی و فقهی است و گرنه با او به گونه‌ای دیگر سخن می‌گفتیم.

۱- خلاف، شیخ طوسی، کتاب قضا، مسأله ۴۱، و در این مسأله به مغنی ابن قدامه، ج ۱۰، صص ۱۴۰ و ۱۴۱ مراجعه شود.

ص: ۱۲۸

پرسش ۳۷

چرا وقتی حضرت مهدی ظهور می کند، با یهودیان و مسیحیان از درصلح و آشتی درمی‌آید و عرب‌ها و قریش را به قتل می‌رساند؟

پاسخ

این مطلب تهمتی بیش نیست. حضرت مهدی علیه السلام نه با تمام یهودیان از درصلح وارد می‌شود و نه همه اعراب و قریش را می کشد. آن حضرت حکومتی جهانی تشکیل می‌دهد که بر پایه عدل و قسط استوار است و اسلام واقعی که جد بزرگوارش آورده و با مرور زمان وصله‌ها به آن چسبیده و اختلاف‌ها چهره آن را پوشانده، به وسیله او حیاتی دوباره می‌یابد.

در این هنگام گروهی از پاک‌سرشتان یهود ونصاری به وی می گروند و گروهی از عرب‌ها و به ظاهر مسلمانان، با او به مخالفت بر می‌خیزند. آنگاه با گروه نخست از درصلح در می‌آید و با گروه دوم جهاد می کند.

ظهور او همانند ظهور پیامبر خداصلی الله علیه و آله است که برخی بستگانش با او مخالفت کردند و برخی از یهود و نصاری به وی گرویدند.

مسأله، مسأله‌ای کلی نیست، نه در طرف اهل کتاب و نه در طرف عرب و قریش. اگر کسی مجموع روایات وارد شده را مطالعه کند، قضاوت خواهد کرد که جریان، یک جریان طبیعی است؛ چه بسا خواصی

ص: ۱۲۹

که منافعشان به خطر می‌افتـد، با او از در مخالفت وارد می‌شوند و دور افتادگان که به هر دلیلی توفیق الهی شامل حال آنان می‌شود، به او می گروند.

ابوسـفیان و ابوجهل و ابولهب و حکم بن عاص از بسـتگان پیامبر با او جنگیدند ولیصـهیب رومی و بلال حبشـی و سـلمان فارسی از مخلصان آن حضرت شدند.

ص: ۱۳۰

پرسش ۳۸

گفته می‌شود که شیعیه معتقد است: ائمه در پهلوی مادرانشان هستند و از ران راست متولد می‌شوند!؟ «(۱)» پاسخ

نخستین دروغ در این پرسش آن است که می‌گوید: «شیعه معتقد است ...» در حالی که این جزو اعتقادات شیعه نیست. تنها در کتابی چنین خبری وارد شده و در کتاب اثبات الوصیه مسعودی، درصفحه‌ای که او نشانی داده، جز این جمله چیزی نیست: «وکانت ولادته علیصفهٔ ولادهٔ آبائه ونشأ منشأهم»؛ «ولادت امام رضا علیه السلام به‌سان ولادت نیاکانش بود و رشد و پرورش او نیز مانند آن‌ها بود.» و مقصود از این جمله آن است که او در محیطی پاک، روحانی و نورانی پرورش یافت؛ چنانکه پدران بزرگوار او نیز در چنین محیطی رشد یافتند.

فرض کنیم چنین جمله‌ای در آن کتاب هست، ولی هرچه که در کتاب‌ها آمده، عقیده شیعه نیست، عقیده شیعه بر کتاب خدا و سنت قطعی پیامبر و روایات متواتر از ائمه استوار است نه یک روایت ناشناخته.

گرد آورنده این پرسش‌ها ما را با مبانی خود مقایسه می‌کند.

پایه‌گذاران مذاهب او کسانی هستند که خبر واحد را در عقاید حجت می‌دانند، در حالی که شیعه به شدت آن را نفی می‌کند.

۱- اثبات الوصیه مسعودی، ص ۱۹۶

ص: ۱۳۱

پرسش ۳۹

از امامصادق نقل می‌کنند: هرکس نام مهدی را ببرد کافر است و از امامعسکری نقل می‌کنندکه او به‌مادر حضرت مهدی گفت: به همین زودی فرزندی می‌یابی و نام او را «م- ح- م- د» می‌گذاری؟!

پاسخ

بنا به روایت دوم، حضرت عسکری علیه السلام مادر آن حضرت را از نام فرزندش آگاه ساخته بود، ولی این، یک جریان خصوصی بود. البته در از زمان امامصادق به بعد، از بردن نام آن حضرت جلوگیری می‌شد. امام عسکری علیه السلام فرمود: اگر نام او را ببرید، رازش را آشکار ساخته‌اید و اگر راز او را آشکار کنید، او را نشان داده‌اید و اگر دیگران از جای او آگاه شوند، بر او دست می‌یابند. «(۱)» بنابراین، اگر امامصادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی جز کافران نام او را نمی‌برند»، مقصود از این حدیث آن است که هرکس نام او را در این شرایط حساس، که خلافت عباسی به دنبال او هستند، ببرد می‌خواهد از این طریق به اوصدمه‌ای برساند. بنابراین، دو روایت یاد شده منافاتی با هم ندارند. اصولاً آگاهی پدر و مادر از نام، با نهی دیگران از بردن نام، هیچ تعارضی ندارد.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۳

ص: ۱۳۲

پرسش ۴۰

کلینی روایتی نقل می‌کند که سیاه پوشیدن مکروه است، مگر در سه چیز: چکمه، عمامه و عبا.

و پس از دوصفحه و نیم می‌پرسد: چرا شیعه سیاه می‌پوشد؟ و لباس سیاه را لباس سیدها قرار داده‌اند؟

پاسخ

شگفتا! که این کتاب می‌خواهد عقاید شیعه را بیان کند، اما سراغ اعمال و رفتارها آمده و به مکروهات رسیده است. فرض کنید که سیاه پوشیدن مکروه باشد، مگر ارتکاب مکروه حرام است؟ چه بسا به دلایلی ارتکاب مکروه راجح باشد.

درباره مکروه بودن پوشش لباس سیاه، می‌گوییم: روایاتی که از پوشیدن لباس سیاه نهی کرده، (هر چند آن را تحریم نمی‌کند، بلکه مکروه می‌شمارد)، مقصودش کسی است که در میان رنگ‌های مختلف، رنگ سیاه را اختیار می‌کند و پیوسته لباس سیاه می‌پوشد.

امّا اگر بهصورت موقت و چند روزی آن را به عنوان لباس عزا بر تن کند؛ به‌گونه‌ای که وقتی دوران عزا سپری شد، او نیز لباس عزا را از تن درآورد و لباس دیگر بپوشد، هرگز حدیث یاد شده ناظر به‌چنین مواردی نیست.

و اصلًا مگر تنها شیعه است که برای عزا، لباس سیاه به تن می‌کند؟ به قول نویسنده دائرهٔ المعارف بستانی «در میان ملّت‌های متمدن، در میان

ص: ۱۳۳

طبقات مختلف لباس عزا یکسان است و آنان رنگ سیاه را برای عزا مناسب‌تر از رنگ‌های دیگر می‌دانند.»

از شاهنامه فردوسی استفاده می‌شود که در اعصار دیرین نیز لباس سیاه نشانه عزاداری بوده است. او می گوید:

در کاخ‌ها را سیه کرد پاک ز کاخ و ز ایوان بر آورد خاک

بپوشید پس جامه نیلگون همان نیلگون غرق کرده به خون

شواهد تاریخی بر این که لباس سیاه شعاری جهانی بوده و به هنگام عزا بر تن می کردند، فراوان است و اگر شیعه هم در ایام عزا پیراهن مشکی بر تن می کند، تبعیت از یک عرف جهانی است که اسلام از آن نهی نکرده است.

خلاصه این که: شیعه سیاه پوش نیست؛ یعنی هرگز ۳۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ شیعه در جهان، همگی و همیشه سیاه نمی‌پوشند و مرتکب این مکروه نمی‌شوند.

معلوم است که در مواقع شهادت اهل بیت علیهم السلام، به‌طور موقت سیاه پوشیدن، رمز حزن و عزاداری است و امیرمؤمنان، علی علیه السلام فرمود: شیعیان ما کسانی هستند که در شادی و حزن ما شرکت دارند. «(۱)» و هم اکنون در جهان پوشیدن سیاه در ایام مصیبت، رمز عزاداری است و این ربطی به شریعت و دین ندارد و یک عادت و از آداب و رسوم ملّی و قومی است.

جای تأسف است که گردآورنده این پرسش‌ها، نتوانسته است تفاوت میان عادات و رسوم ملی و مسائل دینی را متوجه شود!

در پاسخ پرسش دوم، گفتنی است برخی از سادات، عمامه مشکی می‌پوشند و در روایات عمامه مشکی استثنا شده است.

۱- بحارالأنوار، ج ۴، ص ۲۸۷

ص: ۱۳۴

پرسش ۴۱

شیعه به‌گروه‌های امامیه، اسماعیلیه، نصیریه، زیدیه و دروز تقسیم می‌شود. کسی‌که می‌خواهد آیین شیعه را اختیار کند، باید کدام یک از موارد پیش‌گفته را برگزیند؟

پاسخ

فرض کنید کسی می‌خواهد با خواندن پرسش‌های شما، هدایت! شود و مذهب سنی را اختیار کند؛ از میان ده‌ها گروه و فرقه، کدام را اختیار کند؟ اهل حدیث را یا سلفی، اشاعره، معتزله، ماتریدیه، ظاهریه و ... را؟

و در مذاهب فقهی کدامین را برگزیند؛ حنفی را یا شافعی، مالکی و بالأخره حنبلی را؟ شما هر چه پاسخ دادید، پاسخ ما هم همان است.

ولی برای این که او را با حقیقت آشنا کنیم، می‌گوییم: هرکس که می‌خواهد شیعه شود، باید با مطالعه کتاب‌های فرقه‌های شیعی، حق را پیدا کند. بالأخره این فرقه‌ها مشترکاتی دارند و متمیزاتی. در مشترکات، سخنی نیست، درباره مسائل اختلافی آن‌ها باید تحقیق کند و پیروی نسنجیده در عقاید جایز نیست.

ص: ۱۳۵

پرسش ۴۲

آیـا غیر از قرآن کریـم، کتاب‌هـای دیگری بر پیـامبر نـازل شـد؟ آیـا تنهـا علی علیـه السـلام از آن آگـاه بـود؟ آیـا کتاب‌هـای الجامعه،صحیفه ناموس،صحیفه عبیطه،صحیفه علی، جفر، مصحف فاطمه، تورات و انجیل و زبور را ائمه حفظ کرده‌اند؟

پاسخ

مسلمانان پس از درگذشت پیامبر خداصلی الله علیه و آله دو مرجع در اختیار داشتند: الف) قرآن مجید ب) سخنان پیامبر گرامی به نام سنّت. این دو رکن اساسی است که اسلام را به‌پا داشته است و احادیث امامان معصوم نیز منعکس کننده سنّت پیامبرصلی الله علیه و آله است؛ زیرا آنچه که می‌گویند، به نقل از او ست.

حضرت رسولصلی الله علیه و آله برای حفظ سنت، گاهی امر به نوشتن آن می‌کرد.

از باب نمونه:

۱. پیامبر گرامی در فتح مکه خطبه‌ای ایراد کرد و پس از آن، مردی از یمن حضور آن حضرت رسید و درخواست کرد که این خطبه را برای او بنویسد. پیامبرصلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: این خطبه را برای او بنویسید. «(۱)» ۲. در دوران پایانی عمر خود فرمود: قلم و دواتی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید، لیکن متأسفانه عمر مانع از

۱- . صحیح بخاری، باب کتاب العلم، حدیث ۱۱۲

ص: ۱۳۶

نگارش آن شد و گفت: بیماری بر پیامبر چیره شده و کتاب خدا برای ما کافی است. «(۱)» ۳. مردی از انصار، در محضر پیامبر خداصلی الله علیه و آله می‌نشست و سخنان او را گوش می‌داد ولی در خاطرش نمی‌ماند. در محضر پیامبر از ضعف حافظه‌اش شکایت کرد. حضرت فرمود: «اسْتَعِنْ بِیَمِینِکَ»؛ «از نوشتن کمک بگیر.» «(۲)»

عمرو بن شعیب، از جدّ خود نقل می‌کند که به پیامبر گرامی گفت:

آنچه را که از تو می‌شنوم بنویسم؟ فرمود: بنویس. «(۳)» جایی که قرآن دستور می‌دهد اگر کسی به کسی وامی داد بنویسد. «(۴)» آیا احادیث رسول خدا که لنگه و همتای قرآن است، چنین جایگاهی ندارد؟

به خاطر اهمیتی که سنّت پیامبر دارد، علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان آن حضرت به ضبط احادیث پیامبرصلی الله علیه و آله در دوران حیات و پس از رحلتش همت گماردند.

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«کُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِصلی الله علیه و آله أَعْطَانِی وَ إِذَا سَکَتُّ ابْتَدَأَنِی».

«هرگاه از پیامبرصلی الله علیه و آله می‌پرسیدم پاسخ می‌گفت و هرگاه خاموش

۱- بخاری، باب کتاب العلم، حدیث ۱۱۴

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۹

۳- سنن دارمی، ج ۵، ص ۱۲۵

۴- بقره: ۲۸۲

ص: ۱۳۷

می‌شدم، او سخن آغاز می‌کرد.» «(۱)»

بنـابراین، کتاب‌هـای مربوط به امیرمؤمنان علیه السـلام، همگی احادیث پیامبرصـلی الله علیه و آله است که از زبان او شـنیده و ضـبط کرده است و این کتاب‌هـا به نام‌هـای مختلف در میـان فرزنـدان او محفوظ بوده و حتی حضـرت باقر و حضـرتصادق علیهما السـلام گاهی از روی آن کتاب‌ها حکم شرعی را بیان می‌کردند. «(۲)» امیر مؤمنان نه تنها به ضبط احادیث پیامبرصلی الله علیه و آله اهتمام می‌ورزیـد، بلکه نخستین کسـی بود که اقـدام به نوشـتن قرآن کرد و همه آن را به‌تدریـج- در مـدت بیست و سه سـال نزول آیات- نـوشت و خود فرمود: به خـدا سوگنـد آیه‌ای در قرآن نیست، مگر آن که می‌دانم برای چه، درکجـا و در حق چه کسـی نـازل شـده اسـت. خـدایم به من دلی دانـا و زبـانی گویـا عطـا کرده است. «(۳)» بنـابراین، کتاب‌هـایی که نـام برده، اکثر آن‌هـا احـادیث رسول خداست درباره مصحف فاطمه نیز در گذشته سخن گفتیم.

برخی از آن کتاب‌هـا، که او نام می‌برد، بخاری آن‌ها را در باب کتابـهٔ العلم آورده است. «(۴)» شگفت اینجاست که این نقطه قوت (گردآوری سنت پیامبر) که در

۱- طبقـات الکبری، ابن سـعد، ج ۲، ص ۲۸۳، چاپ بیروت؛ سـنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷، حدیث ۳۷۲۲ و ص ۴۰، شماره ۳۷۲۹؛ تاریخ الخلفای سیوطی، ص ۱۷۰

۲- وسائل الشیعه، ج ۴، چاپ آل البیت.

۳- طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸، چاپ بیروت؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۳۵

۴- صحیح بخاری، باب کتابهٔ العلم، حدیث ۱

ص: ۱۳۸

تاریخ اهل بیت علیهم السلام وجود دارد، در دید این گردآورنده پرسش‌ها، نقطه ضعف تلقی شده است. کتاب‌های یاد شده، هر چند ممکن است برخی دو نام داشته باشد، نشانه اهمیت دادن اهل بیت علیهم السلام به فرهنگ اسلامی و علوم نبوی است.

البته چنین فردی حق دارد به این عمل فرهنگیِ بزرگ، از دیده منفی بنگرد؛ زیرا خلفا، پس از درگذشت پیامبر خداصلی الله علیه و آله هر نوع کتابت حدیث را ممنوع کردند.

عایشه می‌گوید: شبی دیدم پدرم خوابش نمی‌برد، علت را از وی پرسیدم. وقتیصبح شد، گفت: دخترم! احادیثی که نزد تو است بیاور، مجموعاً ۵۰۰ حدیث از پیامبر جمع کرده بود، همه را آتش زد و سوزاند. «(۱)» وقتی عمربن خطاب به قدرت رسید، بخشنامه‌ای را به تمام نقاط فرستاد و در آن اینگونه نوشت:

«مَنْ کَتَبَ عَنِّی شَیْئاً غَیْرَ الْقُرْآن فَلْیُمْحِهِ». «(۲)»

«هرکس از من چیزی غیر از قرآن نوشت، آن را محو کند و از میان ببرد.»

و به خاطر همین بخشنامه، نگارش حدیث ممنوع شد و نوشتن حدیث پیامبر، حالت ضدّ ارزش به خود گرفت. وقتی خلیفه اموی، عمربن عبد العزیز در دوران خلافت خود (۱۰۱- ۹۹) احساس کرد که ترک نگارش حدیث موجب از میان رفتن علوم نبوی است، در نامه‌ای از «ابوبکر بن حزم» (عالم مدینه) خواست احادیث پیامبر خدا را بنویسد؛

۱- تذکرهٔ الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۵

۲- مسند احمد، ج ۳، صص ۱۲ و ۱۴

ص: ۱۳۹

زیرا بیم آن می‌رفت که احادیث آن حضرت از میان برود و علم هنگامی نابود می‌شود که حالت پنهانی به خود بگیرد. «(۱)» ولی باز هم این بخشنامه به خاطر ذهنیتی که از قبل وجود داشت، چندان اثر نبخشید، تا این‌که در دوران منصور دوانیقی، در سال ۱۴۳؛ یعنی پس از یک قرن و نیم، نوشتن حدیث بهصورت رسمی رایج شد. «(۲)» وضعیت حدیثی که حدود یک قرن و نیم نوشته نشود و مذاکره و نوشتن آن ضد ارزش تلقی گردد، معلوم است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

در این مدت، چقدر بازرگانان حدیث، از جعل حدیث استفاده کرده و سره را با ناسره مخلوط کردند.

باز شگفت اینجاست که گرد آورنده پرسش‌ها که آگاهی امامان ما را از تورات و انجیل و زبور نقطه ضعف تلقی کرده، می‌گوید: اسلام تنها یک کتاب دارد و آن قرآن کریم است ...

آری، اسلام یک کتاب دارد و آن هم قرآن کریم است، ولی در عین حال، همه ما مأموریم انبیای پیشین و کتاب‌های آنان را تصدق کنیم.

قرآن می‌فرماید:

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَانُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ. «(۳)»

۱- صحیح بخاری، باب کیف یفیض العلم، حدیث ۴

۲- تاریخ الخلفا، ص ۲۶۱

۳- بقره: ۲۸۵

ص: ۱۴۰

«پیامبرصلی الله علیه و آله به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است و همه مؤمنان هم به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش ایمان آورده‌اند و می گویند: میان هیچ یک از پیامبران او فرقی نمی گذاریم و می گوید: شنیدیم و فرمان برداریم. پروردگارا! آمرزش تو را انتظار داریم و بازگشت ما به سوی توست.»

آگاهی پیشوایان از کتب آسمانی، سبب پیروزی اسلام و مسلمانان بر دانشمندان اهل کتاب بوده است؛ زیرا در این کتاب‌ها نام و اوصاف مبارک پیامبر خدا وارد نشده است؛ چنان که می‌فرماید: الَّذِینَ آتَیْنَاهُمْ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ ...؛ «(۱)» «پیامبر اسلام را می‌شناسند همچنان که فرزندان خود را می‌شناسند ...» و تفصیل آن در مناظره امام رضا علیه السلام با علمای اهل کتاب در مجلس مأمون، آمده است. «(۲)»

پرسش ۴۳

چرا پیامبرصلی الله علیه و آله وقتی فرزندش ابراهیم وفات یافت به سر وصورتش نزد؟

پاسخ

این پرسش تکراری است و پاسخ آن را در پرسش یازدهم آوردیم.

۱- بقره: ۱۴۶

۲- احتجاج طبرسی، ج ۲، باب مناظرات امام رضا علیه السلام، صص ۴۲۲- ۴۰۱ و در کتاب« تحف العقول» حرّانی نمونه‌هایی از علم امامان به زبور داود و صحیفه ابراهیم و تورات وارد شده است.

ص: ۱۴۱

پرسش ۴۴

بسیاری از علمای شیعه به خصوص در ایران، زبان عربی نمی‌دانند؟!

پاسخ

گویی طراح پرسش‌ها کشور ایران را درنوردیده و فهمیده است که علمای شیعه زبانی نمی‌دانند! در حالی که در تمام حوزه‌های علمیه، همه کتاب‌های درسی به زبان عربی است و بیشترین منشورات حوزه، کتاب‌های فقهی، اصولی، حدیثی و تاریخی است که به زبان عربی می‌باشد.

سوگند به خدا که وقتی به چنین پرسشهایی برخورد می‌کنم، ازصرف وقت برای پاسخ‌گویی به آن‌ها، احساس خسارت می‌کنم!

ص: ۱۴۲

پرسش ۴۵

شیعه معتقد است که بیشترصحابه، به جز تعداد بسیار اندک، منافق و کافر بوده‌اند؟!

پاسخ

این پرسش نیز تکراری است و پاسخ آن را در پرسش ۲۲ آوردیم.

در آنجا یادآور شدیم که «صحیح بخاری» و دیگر نویسندگانصحاح، به ویژه «جامع الأصول» ابن اثیر، که همهصحاح و سنن را یک‌جا گرد آورده، در ضمن ۱۰ حدیث، یادآور ارتداد بسیاری ازصحابه هستند و نجات یافتگان را بسیار اندک می‌دانند و به تعبیر آنان «هَمَلِ النَّعَم».

پاسخ شما درباره این احادیث چیست؟ پاسخ ما هم درباره احادیث شیعه همان است.

ص: ۱۴۳

پرسش ۴۶

در میان روایات شیعه تناقض و تضاد وجود دارد؛ به‌طوری که برخی از علما کتابی در باره رفع تناقض نوشته‌اند؟!

پاسخ

طراح پرسش خار را در چشم دیگران دیده، لیکن شاخه را در چشم خود نمی‌بیند.

محدّثان اهل سنت نقل کرده‌اند که پیامبر خداصلی الله علیه و آله پیوسته از وجود دروغگویان و جاعلان حدیث از زبان خود خبر می‌داد و پیوسته آنان را با آتش دوزخ تهدید می‌کرد. گاهی می‌فرمود:

«لَا تَکْذِبُوا عَلَیَّ فَإِنَّهُ مَنْ کَذَبَ عَلَیَّ فَلْیَلِجُ النَّارَ». «(۱)»

در حدیث دیگر فرمود:

«مَنْ کَذَبَ عَلَیَّ فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». «(۲)»

«هر کس بر من دروغ ببندد، جایگاه خود را در آتش آماده بداند».

این احادیث حاکی از آن است که در عصر پیامبرصلی الله علیه و آله همان‌صحابه‌ای که از نظر اهل سنت همگان عادل‌اند، گاه و بیگاه از زبان

۱- صحیح بخاری، حدیث ۱۰۶

۲- صحیح بخاری، حدیث ۱۰۷

ص: ۱۴۴

پیامبرصلی الله علیه و آله دروغ می‌گفتند و او نسبت به این کار هشدار می‌داد.

پس از رحلت حضرت رسولصلی الله علیه و آله جلوگیری از نقل حدیث، سبب شد که جعل حدیث برای کسب مقام و تقرّب به قدرت‌ها آسان شود و در این مورد، دانشمندان یهود و نصاری که تظاهر به اسلام کرده بودند، نقش عظیمی در جعل حدیث در اسلام را داشتند؛ مانند کعب الأحبار و وهب‌بن منبه و تمیم داری و .... «(۱)» جعل این احادیث مایه ظهور تعارض در احادیث نبوی گردید.

ابن ابی العوجاء در خانه حماد بن مسلم، محدّث نامی اهل سنت پرورش یافت و او در کتاب‌های حمّاد دست می‌برد و احادیثی را جعل می‌کرد. «(۲)» در این مورد کافی است بدانیم بخاری ۲۷۶۱ حدیث خود «(۳)» را از ۶۰۰ ۰۰۰ حدیث برگزیده است.

صحیح مسلم ۴۰۰۰ حدیث خود را از ۳۰۰ ۰۰۰ حدیث برگزیده است.

مسند احمد قریب ۳۰ ۰۰۰ روایت خود را از ۷۵۰ ۰۰۰ حدیث انتخاب کرد و یک میلیون حدیث را حفظ داشت.

همه این‌ها حاکی از آن است که بازار جعل حدیث در قرن دوم و سوم، برای کسب مقام و ثروت، به قدری داغ بود که محدّثان میلیونی در

۱- مقدمه ابن خلدون، ص ۴۳۹

۲- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۹۳

۳- این شماره با حذف مکررات صحیح بخاری به دست می‌آید: ارشاد الساری، ج ۱، ص ۲۸؛ شرح صحیح مسلم، نگارش نووی، ج ۱، ص ۳۲

ص: ۱۴۵

میان راویان دیده می‌شد.

اگر ساعات عمر پیامبرصلی الله علیه و آله را برای امور مختلف تقسیم کنید، به دست می‌آید که هرگز آن حضرت وقتی برای گفتن یک دهم این احادیث را نداشته است! از این جهت نویسندگانصحاح با تلاش فراوان توانستند معدودی از احادیث را به نامصحیح ضبط کنند.

مسلماً در جعل حدیث، تناقض و تعارض فراوانی به چشم خواهد خورد و لذا در همینصحاح، روایات حاکی از «جسم بودن خدا» و «مجبور بودن انسان» فروان است کهصد درصد با روایات تنزیه در تعارض هستند.

اکنون به برخی از علل تعارض در حدیث شیعه اشاره می‌کنیم:

۱. تقطیع روایات

گاهی برخی از راویان، بخش مورد نظر خود را از روایت نقل کرده و بخش دیگر را حذف نموده‌اند؛ به گونه‌ای که روایت درصورت ضمیمه کردن هر دو بخش، معنایی دارد و در تفکیک معنایی دیگر.

یکی از عوامل ظهور تعارض در روایات شیعه، تقطیع یک روایت به دو قسمت است.

۲. نقل به معنی

برخی از راویان، لفظ امام را نقل نکرده‌اند. بلکه مضمون و معنای آن را آورده‌اند و همین سبب اختلاف در اخبار و روایات شده است.

۳. جعل حدیث

جعل احادیث ازطریق غلاهٔ؛ مانند مغیرهٔبن سعید و ابو زینب اسدی،

ص: ۱۴۶

معروف به ابوالخطاب است و امامصادق علیه السلام انگشت روی روایات این افراد نهاد و گفت: اینان بر من و پدرم دروغ می‌بندند. «(۱)» از این جهت علمای شیعه به روایات اینان اعتنا نکرده و برای آن‌ها ارزش قائل نشده‌اند. بنابراین، اگر تعارضی به نظر می‌رسد، برخی جنبه طبیعی و برخی دیگر جنبه تخریبی داشته است. امّا آیا این تعارض برای ابد باقی می‌ماند یا علما و دانشمندان با موازین، همه این‌ها را از هم جدا کرده و تعارض را برداشته‌اند؟ و نویسندگان کتب اربعه پس از تلاش و تهذیب، به جمع احادیث دست زده‌اند و در این کتاب‌ها از روایت این جاعلان خبری نیست.

۱- رجال کشی، ص ۱۹۶، شماره ۱۰۳

ص: ۱۴۷

پرسش ۴۷

با این که شیعیان معتقدند علی‌بن ابی طالب از فرزندش حسین افضل و برتر است، ولی در سال روز شهادت آن حضرت، مانند روز عاشورا گریه نمی‌کنند، چرا؟

پاسخ

در افضل و برتر بودن علی علیه السلام نسبت به فرزندانش و همچنین برتر بودن پیامبرصلی الله علیه و آله نسبت به همگان حرفی نیست و فضیلت علی علیه السلام و دیگر امامان معصوم شعاعی از فضیلت پیامبر خداست، ولی در سالروز شهادت حسین‌بن علی علیهما السلام جهاتی است که در سالروز شهادت دیگران نیست:

۱. شهادت امام حسین علیه السلام یک فاجعه هولناک و دلخراش بود که ۷۲ تن، حتی کودک شیرخوار به دست گروهی که بویی از ایمان و انسانیت به مشام آن‌ها نرسیده بود، به شهادت رسیدند.

۲. خود پیامبرصلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام هرگاه از شهادت امام حسین علیه السلام یاد می‌کردند، اشکشان جاری می‌شد و در پاسخ پرسش ۲۱ به بخشی از روایات آن اشاره کردیم و حتی امام مجتبی علیه السلام به حسین بن علی علیهما السلام فرمود: «لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یا أَبا عَبْدِ اللَّهِ» و پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله در دوران زندگی خود، گاهی مجلس عزا بهصورت خصوصی تشکیل می‌داد و این یکی از رویدادهای تاریخی است که غالباً از آن غفلت شده است.

مرحوم علامه امینی در کتاب «سیرتنا و سنتنا» فصلی از این مجالس را

ص: ۱۴۸

که به وسیله پیامبرخداصلی الله علیه و آله و دیگران در محیط خانواده تشکیل می‌شد، گزارش کرده است.

۳. شهادت حسین بن علی علیهما السلام مسیر تاریخ را عوض کرد؛ زیرا اسلام به وسیله امویان قدرت طلب و پیروان آیین جاهلیت از مسیر اصلی خارج و راه دیگری را می‌پیمود که امام حسین بن علی علیهما السلام این سرنوشت را در سخنان خود به فرماندار معاویه فرمود:

«وَعَلَى الإِسْلامِ السَّلامُ، إِذْ قَدْ بُلِيَتِ الأُمَّةُ بِراعٍ مِثْلِ يَزيدٍ ...».

«اثری از اسلام باقی نمی‌ماند اگر امت اسلامی، گرفتار زمامداری مانند یزید می‌شد.» «(۱)»

از این روست که تظاهرات شیعه برای حفظ مکتب اهل بیت علیهم السلام در عاشورا نسبت به روزهای دیگر شدیدتر است و این هرگز به معنای برتر بودن امام حسین علیه السلام از جد بزرگوارش نیست.

۴. یکی از ابعاد این فاجعه آن است که: مردمی به ظاهر مسلمان و نمازگزار، فرزند پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله را با لب تشنه، در کنار فرات کشتند و سر او و ۱۸ تن از یاران او را بر نیزه زدند و به عنوان بزرگترین تحفه، به دربار یزید بن معاویه بردند!

آنان می‌خواستند دختران رسول اللَّهصلی الله علیه و آله را به عنوان اسیران جنگی به کنیزی ببرند! آیا این سخت‌ترین مصیبت بر خاندان رسالت نیست؟

۱- سیرتنا و سنتنا، صص ۴۱ و ۹۸؛ اللهوف، ص ۹۹، چاپ دارالاسوه.

ص: ۱۴۹

پرسش ۴۸

ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندانش، رکنی از ایمان است، چرا این رکن در قرآن باصراحت بیان نشده؟ در حالی که نماز و زکات، که پایین‌تر از ولایت است، در قرآن آمده است؟

پاسخ

«دست حق دیدی ولی نشناختی!» اگر آیات قرآن را با دقت می‌خواندی و خود را از عقاید موروثی، به ویژه در لباس وهابیّت آزاد می‌کردی، به یقین آیات ولایت بر تو مخفی نمی‌ماند.

قرآن مجید، ولایت علی علیه السلام را در این آیه بیان کرده است:

إِنَّمَا وَلِیُّکُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَهُمْ رَاکِعُونَ «(۱)»

خوشبختانه نزول این آیه را بسیاری از محدثان و محقّقان اهل سنت، درباره علی علیه السلام نقل کرده‌اند که تعداد آنان به ۶۶ نفر می‌رسد و در میان آنان، نُه نفر ازصحابه، نزول آیه را در حق امام نقل کرده‌اند.

و چون هدف در اینجا اختصار است، در این مورد شما را به کتاب شریف «الغدیر» ارجاع می‌دهم. «(۲)»

۱- مائده: ۵۵

۲- الغدیر، ج ۳، صص ۱۵۶ و ۱۶۲

ص: ۱۵۰

از این گذشته، چرا احادیث متواتر و متضافر پیامبرصلی الله علیه و آله را درباره ولایت علی علیه السلام نادیده می گیرید؛ مانند: ۱. حدیث غدیر ۲. حدیث منزلت ۳. حدیث «إِنَّ عَلِیّاً مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی». «(۱)»

و نمونه‌های دیگر که فراوان است.

گذشته از این، به چه دلیل هرچه رکن باشد باید در قرآن بیاید؟ شما می گویید «قرآن قدیم» است و هرکس بگوید «قرآن حادث» است کافر می‌شود، پس چرا این رکن در قرآن نیامده است؟

۱- . سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲، حدیث ۳۷۱۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۰؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۷۱، حدیث ۳۲۰۸۲ و ص ۳۷۵، حدیث ۳۲۱۱۰

ص: ۱۵۱

پرسش ۴۹

اگر آن‌گونه که شیعه می‌گوید، اصحاب دشمن یکدیگر بودند، چگونه آن‌ها در کنار هم و همراه هم، مناطق زیادی از جهان را فتح کردند؟

پاسخ

پاسخ این پرسش را در پرسش شماره ۳۴ آوردیم. در ضمن، آنچه به شیعه نسبت می‌دهد که معتقدندصحابه دشمن یکدیگر بودند، کاملًا بی‌پایه است. شیعه معتقد است بخشی ازصحابه پیشگامان تشیع بودند و بخش‌های دیگر، که اکثریت را تشکیل می‌دهند از نظر فکری و عقیدتی یکسان نبودند و چنین نبود که در همه مسائل با هم یکسان باشند، ولی به حکم «الحُکْمُ لِمَنْ غَلَبَ» با حفظ اختلاف در فکر و نظر، از نظر عملی، برای حفظ انسجام جامعه اسلامی با حاکمان وقت و خلفای زمان مخالفت عملی نمی‌کردند و حتی کسانی که اظهار مخالفت می‌کردند، سرکوب می‌شدند؛ مانند سعد بن عباده که در شام ترور شد و به قول آن‌ها با تیر غیبی کشته شد و عبداللَّه بن مسعود، که مورد ضرب و شتم قرار گرفت و جناب ابوذر به ربذه تبعید شد و ...

ما به گردآورنده این پرسش‌ها توصیه می‌کنیم تاریخ را با ذهنیصاف و شفاف و دور از هر نوع پیشداوری، از نو بخواند.

ص: ۱۵۲

پرسش ۵۰

چرا بسیاری از شیعیان نماز جمعه نمی‌خوانند؟

پاسخ

نماز جمعه یک نماز عادی و مانند نماز ظهر و عصر نیست که با هر وضعیتی و پشت سر هر امامی خوانده شود، بلکه نمازی عبادی- سیاسی است و امام در دو خطبه خود، وضعیت حاکم بر جامعه اسلامی و وظیفه مسلمانان را بیان می‌کند و این زمانی میسّر است که حکومتی تشکیل شود و به عالمان شیعی چنین اجازه‌ای بدهد و این شرایط قبل از انقلاب اسلامی در بسیاری از نقاط وجود نداشت ولی در عین حال، با نبودن وضعیت مساعد، در غالب شهرها نماز جمعه برپا می‌شد ولی پس از انقلاب اسلامی در ایران و آماده شدن شرایط، نماز جمعه حالتی رسمی و گسترده به خود گرفته است.

ص: ۱۵۳

پرسش ۵۱

چرا شیعیان معتقدند آیاتی از قرآن حذف شده و آیاتی را ابوبکر و عمر تغییر داده‌اند؟

پاسخ

نویسنده می گوید: «شیعیان معتقدند که آیاتی از قرآن حذف شده است».

او که این مطلب را به شیعیان نسبت می‌دهد، باید دلیلی از کتب عقاید شیعه برای این سخنش بیاورد. در حالی که در کتب عقاید شیعه چنین مطلبی وجود ندارد. قدیمی‌ترین کتاب عقاید ما، «عقائد الإمامیه» شیخصدوق است و در آن، به خلاف این سخن تصریح شده است.

پیش از آن، فضل بن شاذان (متوفای ۲۶۰ ق.) اعتقاد به تحریف را به مخالفان شیعه نسبت می‌دهد و تصریح می کند که قرآن مصون از تحریف است و چیزی از آن کاسته نشده است.

گرد آورنده سؤالات، با نقل روایاتی، تحریف را به شیعه نسبت می‌دهد. اکنون ما، نظر خوانندگان را به دو نکته جلب می کنیم:

الف) وجود روایت در کتب حدیثی، دلیل بر عقیده نیست. عقیده را باید از کتاب‌های عقاید جست که عصاره قرآن و احادیث متواتر و عقل قطعی است و چنین مطلبی، در هیچ یک از کتب اعتقادی شیعه نیامده است.

ص: ۱۵۴

ب) روایاتی که او ادعایش را بر آن‌ها مستند ساخته، حاکی از کم یا زیاد شدن آیات قرآن نیست، بلکه نوعی تفسیر و اشاره به مصداق بارز آیات است و این اشتباه اختصاص به ایشان ندارد. آنان که با لسان روایات اهل بیت علیهم السلام آشنا نیستند، این تفاسیر را جزئی از آیات دانسته‌اند، در حالی که این روایات ربطی به جملات و کلمات قرآن ندارد و تنها تفسیر آیات است.

اکنون به روایاتی که تمسک جسته اشاره می‌شود:

۱. می‌گوید: در اصول کافی، در تفسیر آیه ذرّ آمده است:

«... وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولِی وَ أَنَّ عَلِیّاً أَمِیرُ الْمُؤْمِنِیی».

پاسخ:

این حدیث، به فرضصحت، درصدد بیان آن نیست که این کلمات جزء آیه است، بلکه می‌خواهد بگوید در «عالم ذرّ» از چیزهایی که از انسان پیمان گرفته شده، رسالت پیامبرصلی الله علیه و آله و وصایت علی علیه السلام است.

بهترین شاهد این است که پس از آیه می‌گوید: «وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولِی وَ أَنَّ عَلِیّاً أَمِیرُ الْمُؤْمِنِین». و این نوع تفسیر، بیان مصداق است نه بیان اجزای آیه، و جمله به‌گونه‌ای است که اصلًا در دل آیه نمی‌گنجد.

۲. در حدیثی، آیه مربوط به پیامبر چنین آمده است:

«وَ أَنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بِهِ- یعنی بالإمام- وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ ...».

پاسخ:

اگر کسی حدیث را از اول تا آخر مطالعه کند، به یقین می‌رسد پیامبر

ص: ۱۵۵

خداصلی الله علیه و آله در مقام بیان موقعیت امامی است که بایـد پس از رحلت خودش بیاید و تکالیف پیامبر (غیر از تلقی وحی و تشریع)، بر دوش او است.

آنگاه یادآور می‌شود: مردان مؤمن کسانی هستند که به پیامبر ایمان می‌آورند و او را تقویت و یاری می‌کنند.

ایمـان به پیامبرصـلی الله علیه و آله، ایمـان به همه چیزهـایی است که بر او نـازل می‌شود و یکی از آن‌هـا امـامت امیرمؤمنـان و دیگر جانشینان اوست.

در حقیقـت امـام در مقـام بیـان تفسـیر و تـبیین حـدود و قلمرو ایمـان به پیامبرصـلی الله علیه و آله است؛ که از آن‌هـا است ایمـان به پیامبرصـلی الله علیه و آله یعنی ایمـان به عصـمت و اعجـاز او و این‌که خـاتم و آخرینِ پیـامبران است و جانشـینش علی‌بن ابی‌طـالب است. اگر می‌گویند: «یعنی بالإمام»، این جمله ناظر به یکی از اموری است که باید بدان ایمان آورد.

۳. حـدیث سوم که می‌گویـد: امام «کظلمات ...» را به فلان و فلان تفسـیر کرده است. از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده که از نظر سند بسـیار مخدوش است و اصولًا این کتاب نگارش علی بن ابراهیم نیست بلکه فردی به نام عباس بن محمد است که کاملًا مجهول و ناشناخته بوده و مطالب آن را از دو نفر گردآوری کرده است که این دو، عبارت‌اند از:

علی‌بن ابراهیم و زیادبن منذر، معروف به «ابی الجارود».

آنچه که از علی بن ابراهیم نقل کرده مربوط به سوره فاتحه و بقره و بخشی از سوره آل عمران است و از آیه ۴۵ سوره آل عمران تا آخر کتاب را از زیاد بن منـذر، معروف به «ابی الجارود» نقل می‌کنـد و اتفاقاً این آیه که در سوره نور آمـده، مربوط به بخشی‌اسـت که راوی آن زیادبن منذر است.

ص: ۱۵۶

بنابراین، پشتوانه احتجاج، حدیثی است از کتابی که:

۱. مؤلف آن مجهول و ناشناخته است.

۲. سند آن به جابر بن زید جعفی می‌رسد که نجاشی درباره او گفت: «کَانَ مُخْتَلِطاً»؛ «صحیح و سقیم را به هم مخلوط می‌کرد.» «(۱)»

آیاصحیح است با چنین روایتی شیعه را متهم کرد؟

و نیز در ضمن همین سؤال می‌گوید: امام در تفسیر آیه ... فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِکَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ، رستگاران را چنین تفسیر کرده است:

«الَّذِینَ اجْتَنَبُوا الْجِبْتَ وَ الطَّاغُوتَ أَنْ یَعْبُدُوهَا وَ الْجِبْتُ وَ الطَّاغُوتُ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ».

در این‌جا حضرت مصداق را بیان می‌کند. جبت و طاغوت هزاران مصداق دارد. حضرت در این آیه به سه مصداق آن اشاره می‌کند. آیا این تحریف آیه است؟

تحریف به معنای کم و زیاد کردن است، نه تفسیر کردن.

احادیثی که در این مورد آورده، همگی جنبه تفسیری دارد و او تصوّر کرده که تفسیرها جزو آیه هستند؛ مثلًا: آیه وَمَنْ یُطِعْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ که از امامصادق علیه السلام نقل شده، او تصور کرده آنچه در میان دو خط از امامصادق علیه السلام نقل شده، جزو آیه است، در حالی که تفسیر آیه است نه آیه.

۱- الذریعه إلی تصانیف‌الشیعه، ح ۴، ماده تفسیر علی‌بن‌ابراهیم، کلیات فی‌علم‌الرجال، صص ۳۴۰- ۲۲۷

ص: ۱۵۷

اطاعت خـدا و رسول قلمرو گسترده‌ای دارد؛ یکی از موارد آن، اطاعت خدا و رسول درباره اوصـیایی است که او معیّن کرده است؛ نظیر چنین تفسیری را بـدون آن‌که ملازم بـا تحریف قرآن باشـد، درصـحیح مسـلم از عـایشه نقـل می‌کنـد: «حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَی ...

- وَصَلاةُ الْعَصْر». «(۱)»

«صلاة العصر» جزو آیه نیست بلکه تفسیر آن است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱- . صحیح مسلم، باب الدلیل لمن قال الصلاةالوسطی هی صلاةالعصر، ج ۱، صص ۳۷- ۴۴۸

ص: ۱۵۸

پرسش ۵۲

شیعه در مورد آیه کریمه یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ ... می گوید: خداوند امامت را کامل می کند و «نور» در این آیه، امامت است.

و آیا خداوند نور خودش را با نشر اسلام کامل گردانید یا با دادن ولایت و خلافت به اهل بیت علیهم السلام؟

پاسخ

این حدیث در کتاب کافی ج ۱،ص ۱۹۵ و بحارالأنوار، ج ۲۳،ص ۳۱۸ آمده و معنای آن معلوم است. مقصود نشر اسلام است ولی اسلام اصولی دارد و فروعی و خلافت اوصیای الهی، از اصول اسلام است. و وظایف پیامبرصلی الله علیه و آله با امامت اوصیا تکمیل می‌شود؛ زیرا اگر نظامی را پدید بیاورد، امّا برای ادامه آن طرحی نریزد، مسلّماً وظایف به نحو اکملصورت نگرفته است و لذا در روز غدیر، پس از نصب امیرمؤمنان به خلافت و به تعبیر امروز تعیین معمار اسلام پس از خویش، آیه ... أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ ... فرود آمد. «(۱)» بنابراین امامت اهل بیت علیهم السلام بخشی از آن نوری است که خداوند اکمال آن را وعده داده است.

۱- . نزول آیه« اکمال» را در غدیر خم، از ۱۶ محدث و مفسر سنی نقل کرده است. به الغدیر، ج ۱، صص ۲۳۸- ۲۳۰ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۵۹

پرسش ۵۳

دو نفر از ائمه زمام خلافت را به دست گرفتند، پس خلافت و فرمانروایی ده نفر بقیه کجاست؟

پاسخ

گرد آورنده یا طراحان پرسش‌ها تصور کرده‌اند مراد از خلافت، خلافت انتخابی است، از این رو است که می گویند: خلافت آن ده نفر دیگر کجاست؟ ایشان از مکتب استادان خود پیروی می کننـد و امامت را مقامی دنیایی و قـدرتی ظاهری تلقی می کننـد و چون آن ده نفر دیگر انتخاب نشدند و قدرت ظاهری نداشتند، پس فاقد خلافت بودند! در حالی که امامت به‌سان نبوت، یک منصب الهی است با این تفاوت که پیامبر، پذیرای وحی و پایه گذار دین است و امام بیانگر شریعت و ادامه دهنده راه پیامبر؛ خواه مردم بپذیرند و خواه نپذیرند. مشروعیت امامت از آن‌ها گرفته نشده است.

در اینجـا سـرزنش متوجه مردم است که چرا حجت خـدا را نشـناختند و او پیروی نکردنـد، نه متوجه آن امـام و حجت خـدا که چرا قدرت نداشته است؟

ص: ۱۶۰

پرسش ۵۴

امامصادق علیه السلام در پاسخ زنی که پرسید: آیا ابوبکر و عمر را دوست بدارم؟ فرمود: آن‌ها را دوست بدار ...» «(۱)» و نیز امام باقر علیه السلام ابوبکر راصدیق نامید، امّا شما ...؟ «(۲)» پاسخ

در باره حدیث نخست، به نظر می‌رسد گرد آورنده پرسش‌ها چون به اصل کتاب مراجعه نکرده و فقط به سایت‌های مخالفان شیعه و همفکرانش سر زده، در نقل حدیث خیانت کرده است. بخشی از حدیث را نقل و بخشی را حذف کرده است.

خلاصه حدیث چنین است: زنی به نام امّ خالد که فرماندار مدینه به نام یوسف بن عمر، زمینی را به او بخشیده بود، به درِ خانه امامصادق علیه السلام آمد و اجازه ورود خواست. ابوبصیر می گوید: امامصادق علیه السلام به من فرمود: دوست داری سخن او را بشنوی؟ گفتم: آری. گفت: اکنون که چنین است اجازه ورود به او بده. آنگاه به ابوبصیر فرمود: بر روی فرشی که من نشسته‌ام بنشین به نشانه این که تو از نزدیکان من هستی. زن وارد شد و سخن گفت. او زنی سخنور بود. از امامصادق علیه السلام درباره دو نفر

۱- . روضه کافی، ج ۸، ص ۲۳۷

۲- کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۳۶۰

ص: ۱۶۱

پرسید. امام فرمود: آنان را دوست بدار. زن گفت: من هرگاه به سوی خدا رفتم بگویم که تو مرا به دوستی آن‌ها امر کردی؟ حضرت فرمود: بلی.

آنگاه زن گفت: این مردی که در کنار شما بر روی فرش مخصوص نشسته، به من می‌گوید از آن‌ها بیزاری بجویم ولی کثیر نوّاء (که زیدی مذهب بوده) مرا به دوستی آن‌ها دعوت می‌کند. کدام یک از آن‌ها نزد تو عزیزترند و آن‌ها را بیشتر دوست داری؟ حضرت فرمود: ابوبصیر نزد من عزیزتر از کثیر نوّاء و یاران اوست. «(۱)» ذیل حدیث می‌تواندصدر آن را معنا کند و حاکی از آن است که حضرت روی مصالحی آن زن را به دوست داشتن آن دو نفر دعوت کرده است و اگر مطلبی جدی بود، هرگز ابو بصیر را، که از نظر فکریصد درصد با این مطلب مخالف بود، روی بساط خود نمی‌نشاند و او را محبوبتر از مخالف وی (کثیر نوّاء) معرفی نمی‌کرد؛ به خصوص که آن زن با فرماندار مدینه (یوسف بن عمر) در ارتباط بود و هر نوع سخن خلاف سیاست روز را به گوش او می‌رساند و برای حضرت مشکلاتی به وجود می‌آورد.

کسانی که با روایات اهل بیت علیهم السلام آشنا هستند، منطق آن‌ها را درک می‌کنند.

امّا روایت دوم، حدیثی است بی سر و ته. علی‌بن عیسای اربلی، (متوفای ۶۹۳) از عروهٔ بن عبداللّه، که از رجال قرن دوم است، حدیثی را نقل می‌کند. این حدیث از دو جهت قابل احتجاج نیست:

۱- روضه کافی، ج ۸، ص ۱۹

ص: ۱۶۲

۱. از نظر سند؛ ناقل آن علی بن عیسای اربلی است که در سال ۶۹۳، از فردی به‌نام عروۀبن عبداللَّه نقل می‌کند که در عصر امام باقر (۱۱۴- ۵۷) می‌زیسته است. آیا چنین حدیث بی سندی قابل استناد است؟

در رجال شیعه، تنها یک عروۀبن عبداللَّه بن قشیر جُعفی است که شیخ طوسی او را از اصحاب امامصادق علیه السلام شمرده ولی وی کاملًا مجهول است. «(۱)» و در رجال سنی، وی به نام عروۀ بن عبداللَّه بن قشیر جعفی، مکنی به «ابوسهل» آمده است، که حدیث را از عبداللَّه بن زبیر نقل می‌کند و مردی که نزد عبداللَّه بن زبیر تلمّذ کرده و از او حدیث نقل می‌کند، از نظر روحیه باید با او نزدیک باشد و این خاندان کاملًا از امیرمؤمنان منحرف بودند و قطعاً قول چنین فردی نمی‌تواند سند باشد. «(۲)» از این گذشته، دقت در مضمون حدیث می‌رساند که کاملًا از زبان وی دروغ گفته شده؛ زیرا می‌گوید: من از ابی جعفر علیه السلام در باره زینت کردن شمشیر سؤال کردم. ایشان فرمود: ابوبکرِصدیق شمشیر خود را می‌آراست. پرسیدم: او راصدیق می‌نامی؟ از جای خود پرید و رو به قبله ایستاد و فرمود: آریصدیق! آری صدیق! آریصدیق! هرکس نگوید اوصدیق است خداوند سخنش را در دنیا و آخرت نپذیرد!

این عملِ غیر متناسب با وقار امام باقر علیه السلام و مبالغه بیش از حد در این مورد، نشانه آن است که عروۀ بن عبداللَّه شاگرد عبداللَّه‌بن زبیر این حدیث را از زبان حضرت جعل کرده است.

۱- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۱، شماره ۷۸۸

۲- . تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۱۰، ص ۲۷، شماره ۳۹۰۹

ص: ۱۶۳

پرسش ۵۵

طبق نقل ابوالفرج اصفهانی و اربلی در کشف الغمّه، علی علیه السلام یکی از فرزندان خود را ابوبکر کنیه داد و او همراه برادرش در کربلا کشته شدند. چرا شیعه این قضیه را پنهان نموده و تنها بر کشته شدن حسین علیه السلام تکیه می‌کند؟ «(۱)» پاسخ

در شگفتم که چگونه می‌گوید شیعه این قضیه را پنهان می‌کند! در حالی که این مطلب را از کتاب‌های شیعه آورده و از اربلی شیعی و او از شیخ مفید نقل کرده است!

مسأله نامگذاری فرزندان، به نام‌های خلفا در پرسش سوم آمد و پاسخش همانجا گفته شد و ثابت گردید که این اسامی اختصاصی به خلفا نداشته، بلکه از نام‌های بسیار رایج میان اعراب قبل و بعد از اسلام است.

گذشته از این، این اعمال نوعی سپر بلا بود که در سؤال سوم بیان گردید.

۱- کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۷. نویسنده به جای صفحه واقعی ص ۳۶۰ را آدرس داده و این حاکی از آن است که خود به کتاب مراجعه نکرده است. ما گرفتار چنین محققهای بی‌مایه‌ای هستیم که با دستپاچگی خود را به آب و آتش می‌زنند.

ص: ۱۶۴

پرسش ۵۶

اگر ملاـک رسـتگاری در آخرت و به‌تعبیر روشن‌تر، رفتن به‌بهشت در گرو اطاعت از امامان معصوم شـیعه است، پس چرا قرآن تنها اطاعت خدا و رسول را بیان می‌کند؟

۱. وَمَنْ یُطِعْ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنْ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُوْلَئِکَ رَفِیقاً. «(۱)» «و هرکس که از خـدا و پیامبرش اطاعت کند، در روز رسـتاخیز همنشـین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرد و از پیامبران وصدیقان و شهیدان وصالحان و آنان دوستان خوبی هستند.»

۲. ... وَمَنْ یُطِعْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. «(۲)» «و هرکس از خـدا و پیـامبرش اطـاعت کنـد- و قـوانین او را محـترم بشـمارد- خداونـد وی را بـه باغ‌هـایی از بهشت وارد می‌کنـد که همـواره آب از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می‌ماند.»

پاسخ

اطاعت از خـدا و رسول، از ارکان اسـلام است ولی این آیه‌ها در مقام بیان تمام ارکان ایمان نیست، به این دلیل که در آیات دیگر، اطاعت «اولی

۱- . نساء: ۶۹

۲- . نساء: ۱۳

ص: ۱۶۵

الأمر» را نیز واجب می‌شمارد، آنجا که می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ....

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و پیامبر و فرمانروایان خویش، فرمان ببرید ...»

در این‌جا بر دو مقام پیشین، اولی الأمر نیز افزوده شده و در این استدلال تفاوتی نیست که اولی الامر را چگونه تفسیر کنیم.

در آیه دیگر، خداوند دستور می‌دهد که اسرار مسائل حساس را نزد همگان بازگو نکنند، بلکه آن را به «اولی الامر» ارجاع دهند. «(۱)» خداوند امر کرد که رسول را اطاعت کنیم و او نیز به اطاعت از ثقلین فرمان داده است.

احمد بن حنبل می‌گوید: اطاعت پیشوایان و زمامداران؛ خواه نیکوکار باشند خواه بدکار، از واجبات است. هرکس ردای خلافت بر دوش کند و مردم گرد او جمع شوند و یا کسی که با شمشیر به این مقام برسد و خود را امیرمؤمنان بخواند، اطاعت او لازم است. «(۲)» ابوجعفر طحاوی، در رساله خود به نام «بیان السنة والجماعه» که امروزه در دانشگاه مدینه، از کتب درسی است، می‌نویسد: سرپیچی از فرامین سلاطین و امیران، هر چند ستمگر باشند، جایز نیست و ما هرگز دست از اطاعت آنان برنمی‌داریم و اطاعت آنان، اطاعت خداست، تا

۱- نساء: ۸۳

۲- تاريخ المذاهب الإسلاميه، محمد ابوزهره، ج ۲، ص ۳۲۲

ص: ۱۶۶

زمانی که امر به معصیت نکنند. «(۱)» طراحان این پرسش‌ها حتی از مقام امامت در مکتب خود آگاه نیستند؛ زیرا در احادیث آمده است:

«مَن مَاتَ وَ لَمْ یَکُن فِی عُنُقِه بَیعَۀَ إمَامٍ فَقَدْ مَاتَ مِیتَۀً جاهِلِیَّۀ». «(۲)»

«هر کس بمیرد در حالی که بیعت امامی را به گردن نداشته باشد، بی‌ایمان مرده است.»

اگر واقعاً تنها اطاعت خدا و رسول واجب است، دیگر بیعت با امام در هر زمان چه معنی دارد؟

و به خاطر همین مقام برتر امامت پس از رسالت است که امامان معصوم علیهم السلام در تفسیر برخی از آیات، به مقام امام و وظایف او اشاره کرده‌اند تا این افراد تنها به قاضی نروند و دو آیه یاد شده در سوره نساء را سپر قرار ندهند و بدانند که علاوه بر اطاعت از این دو مقام، اطاعت دیگران نیز مطرح است و خداوند تعیین مصداق از دیگران را برعهده پیامبرش گذاشت، پیامبر هم در حدیث ثِقْلَیْن یا ثَقَلَیْن و مانند آن، اطاعت از اهل بیت را تنها راه نجات شمردند.

۱- شرح العقیدۀ الطحاویه، صص ۱۱۱- ۱۱۰

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۹۶

ص: ۱۶۷

پرسش ۵۷

در دوران پیامبرصلی الله علیه و آله افرادی به حضورش می‌رسیدند وفقط یک‌بار او را می‌دیدند و به مناطق و شهرهای خود بازمی‌گشتند. بدون تردید آن‌ها چیزی درباره ولایت علی نشنیده بودند، آیا اسلام آن‌ها ناقص است؟

پاسخ

در پاسخ نقضی می‌توان پرسید:

اوّلًا: گروهی به حضور پیامبرصلی الله علیه و آله می‌آمدند و با گفتن شهادتین و آموزش برخی از احکام، به دیار خود باز می‌گشتند و چیزی درباره خلافت خلفای اربعه نمی‌شنیدند و چه بسا از دنیا می‌رفتند، آیا اسلام آن‌ها ناقص است؟ در حالی که احمدبن حنبل و ابوجعفر طحاوی، ایمان به خلافت خلفا را جزئی از عقیده اسلامی شمرده‌اند. «(۱)» ثانیاً: شکی نیست که در آغاز هجرت، گروهی می‌آمدند و با آموزش‌های بسیط و ساده باز می‌گشتند ولی پس از برگشتن آن‌ها تا روزی که پیامبرصلی الله علیه و آله جان به جان آفرین سپرد، احکامی فرود آمد و معارفی بیان گردید، در حالی‌که به سمع مسلمانان گذشته نرسید. آیا اسلام آن‌ها ناقص است؟

در پاسخ حلّی هم می‌گوییم: آن‌ها با پیامبر خداصلی الله علیه و آله بیعت اجمالی

۱- کتاب السنهٔ، احمد بن حنبل، و عقیده طحاویه، صص ۴۷۱ و ۴۷۸؛ مقالات الاسلامیین، ص ۳۲۳

ص: ۱۶۸

می‌کردند. آنچه بر او فرود آمده یا بعداً فرود خواهد آمد، ازصمیم دل پذیرفته و هرگاه به آنان رسید، اطاعت می‌کنند.

خلافت علی علیه السلام هر چند در سال سوم بعثت در «یوم الدار» مطرح شد ولی جنبه رسمی نداشت و در روز غدیر، با یک اعلام عمومی رسمیت یافت. بنابراین، کسانی که قبل از روز غدیر درگذشته بودند، تکلیفی نسبت به امامت علی علیه السلام نداشته و اقرار اجمالی آنان به تصدیق «مَا جَاءَ بِهِ النَّبِیّصلی الله علیه و آله» کافی بود.

ص: ۱۶۹

پرسش ۵۸

امیر مؤمنـان در نـامه خود به معاویه می‌نویسـد: «کسانی با من بیعت کردنـد که با ابوبکر، عمر و عثمان دست بیعت دادنـد و با من بر اساس همان چیزهایی بیعت کردند که با آن‌ها کرده بودند. پس مردی که در بیعت حاضر بوده حق ندارد، انتخاب دیگری کند.»

بنابر این نتیجه می‌گیریم:

۱. امام را مهاجر و انصار انتخاب می‌کنند.

۲. به‌همانصورتی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت شد، همان‌گونه با علی علیه السلام بیعت شد.

۳. شورا از آنِ مهاجرین و انصار است و این نشانه مقام والای آن‌هاست.

۴. کسی را که مهاجرین و انصار قبول کنند و با او بیعت نمایند، خداوند او را می‌پسندد.

۵. شیعیان معاویه را لعنت می‌کنند، امّا علی علیه السلام در نامه‌هایش او را لعنت نمی‌کند.

پاسخ

قرآن مجید به مسلمانان آموزش می‌دهد که با افراد مخالف به یکی از سه شیوه سخن بگویید:

ص: ۱۷۰

الف) با برهان و دلیل علمی

ب) با هدف پند، اندرز و نصیحت

ج) جدل؛ یعنی با مسلّمات خودِ او برایش دلیل بیاورید. «(۱)» بنابراین، امیر مؤمنان با دشمنِ لجوج از راه سوم وارد می‌شود و لحن سخن گفتن او حاکی است که راه جدل و محکوم کردنِ طرف، با منطقِ خودِ او را در پیش گرفته است و لذا می‌گوید: آنان که با آن سه نفر بیعت کرده‌اند، همان‌ها نیز با من بیعت کرده‌اند، پس چگونه است که بیعت آن‌ها را با آن سه نفر پذیرفتی لیکن درباره من نپذیرفتی؟

در نامه‌ای دیگر می‌نویسد: «برادرت (یزید) امیر ابوبکر در شام بود و به بیعت عمر در مدینه گردن نهاد. تو امیر عمر بودی و به بیعت عثمان در مدینه گردن نهادی، اکنون نیز باید بر بیعت من گردن نهی؛ زیرا این سه همه از یک مقوله‌اند.»

این گونه سخن گفتن، دلیل بر این نیست که امام علیه السلام این منطق را پذیرفته است.

اکنون مطلب را کمی باز کنیم و ببینیم ریشه اختلاف کجاست؟

علی علیه السلام با بیعت مهاجران و انصار زمام خلافت را به دست گرفت- آن هم پس از اصرار فراوان- و از آنجا که معاویه را فردصالحی نمی‌دانست، از استانداری شام عزلش کرد. هر چه به امام گفتند: کمیصبر کنید تا بر امور کشور مسلّط شوید، آنگاه وی را عزل کنید، فرمود: به خدا سوگند یک روز هم نمی‌توانم او را در این مسند بپذیرم. در این هنگام

۱- ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِٔ وَالْمَوْعِظَهِٔ الْحَسَنَهِٔ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ نحل: ۱۲۵.

ص: ۱۷۱

معاویه دنیا طلب، سر به شورش نهاد و خونخواهی عثمان را بهانه کرد و علی را متهم به دست داشتن در خون عثمان نمود. در چنین وضعیتی است که امیرمؤمنان این نامه را می‌نویسد و حاصل نامه آن است که:

ای معاویه، چرا سر به شورش نهاده‌ای؟ آنچه که می‌تواند عذر و بهانه برای تو باشد، یکی از این دو مورد است:

الف) خلافت من نا مشروع باشد؛ در حالی که خلافت من با خلافت پیشینیان، از نظر کم و کیف و چند و چونِ آن یکسان است، همان‌ها که با آن سه دست بیعت دادند با من نیز بیعت کردند.

ب) نقشی در قتل عثمان داشته باشم؛ در حالی که اگر به عقلت رجوع کنی و هوا و هوس را کناری نهی، مرا بی‌گناه‌ترین فرد در خون عثمان می‌یابی.

با این توضیح معلوم می‌شود که امام علیه السلام در مقام بیانِ مسأله کلامی و عقیدتی نیست، بلکه در مقام قطع و رد عذر انسان شورشگری است که می‌خواهد اوضاع مسلمین را به هم بریزد و امام بنا دارد او را با منطق، از مرکب شرّ و افساد پایین بیاورد؛ چنان‌که همین کار را با طلحه و زبیر و نیز با خوارج انجام داد تا بتواند از جنگ و خونریزی پیش‌گیری کند.

پس به این نتیجه می‌رسیم که طراح پرسش‌ها، نتایج و موارد پنجگانه‌ای را که آورده، همه‌اش بی‌پایه است.

امّا این‌که چرا علی علیه السلام در نامه خود معاویه را لعن نکرده، معلوم است، چون حضرت می‌خواست با نگاشتن چنین نامه‌ای، معاویه را جلب کند نه طرد. بنابر این، لعن کردن با چنین هدفی سازگار نیست و با بلاغت، که سراپای کلام امام را احاطه کرده، ناسازگار است.

ص: ۱۷۲

پرسش ۵۹

شیعه منکر بیعت کردن ابوبکر، عمر و عثمان با پیامبرصلی الله علیه و آله در زیر درخت «بیعت رضوان» است و در حالی که خداوند خبر داد او از کسانی است که زیر درخت با پیامبر بیعت کرد. «(۱)» پاسخ

۱. هرگاه از جمعیتی انبوه تمجید کنند و آنان را به نیکی بستایند، این ستایش، مربوط به مجموع آنان است، نه فرد فرد ایشان. وقتی می‌گویند دانشجویان این دانشگاه بسیار جدی و کوشا هستند، این تعریف مربوط به غالب آن‌ها است، نه فرد فرد آنان و این نوع تعریف‌های گروهی، دلیل بر شایستگی تک تک افراد نیست. بنابراین، نمی‌توان با این آیه بر فضیلت شخص معینی استدلال کرد، بهترین دلیل این است که عبداللّه بن ابیّ، رهبر منافقان و نیز دار و دسته او در بیعت رضوان حضور داشتند و با پیامبر بیعت کردند و اگر کناره‌گیری می‌کردند، تاریخ آن را ذکر می‌کرد؛ چنان که در «احد» یادآوری نموده است و این‌که فرزند ابیّ با دار و دسته خود، که حدود هفتصد نفر بودند، از رزمندگان اسلام جدا شدند. آیا می‌توان با این آیه بر فضیلت عبداللّه بن ابی و دار و دسته او استدلال کرد؟

۲. از دقت در الفاظ آیه می‌فهمیم که این رضایت مخصوص همان

۱- فتح: ۱۵

ص: ۱۷۳

زمان بوده؛ چنان که می‌فرمایـد: لَقَدْ رَضِىَ اللَّهُ عَنْ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَکَ ...؛ «آنگاه که با تو بیعت کردند، خداوند از ایشان راضـی شـد.» روشن است که این دلیـل بر بقـای رضایت تا پایان عمر نیست. هر گاه دلیل قاطعی اقامه شود که یکی از آنان بعـد از ماجرای بیعت، کاری بر خلاف موازین اسلام انجام داده، با مضمون این آیه منافاتی نخواهد داشت و به یک معنا، رضای الهی، که ازصفات فعل او است نه از اوصاف ذات او، به سخط تبـدیل می‌شود. لذا در همین سوره یادآور می‌شود که این بیعت باید پایدار باشد و اگر پیمان‌شکنی کنند، به ضرر خود آن‌ها است؛ چنان‌که می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَکَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّمَا يَنْکُثُ عَلَى نَفْسِهِ .... «(۱)»

«آنـان که بـا تو بیعت می‌کننـد،ماننـد آن است که با خـدا بیعت می‌کننـد، دست خـدا بالای دست آن‌ها است، هرکس این پیمان را بشکند، به ضرر خود شکسته است ...»

در اسلام اصلی است به نام «إِنَّمَا ٱلْأَعْمَالُ بِالْخَواتِيم» «(۲)»

و از روایتی که بخاری نقل می‌کنـد، به دست می‌آید که روزهای نخستینِ زندگی انسان معیار قضاوت نیست، بلکه آخرین روزهای زندگانی، معیار قضاوت درباره کلّ زندگی او است. آنگاه پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا ٱلْأَعْمَالُ بِالْخَواتِيم».

۱- فتح: ۱۰

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۳، کتاب قدر، باب ۵، حدیث ۷- ۶۶

ص: ۱۷۴

چه انسان‌هایی که در نخستین روزهای زندگانی خود، عابدانی نیک‌اندیش و زاهدانی خوش عمل بودند؛ به‌گونه‌ای که قلوب آنان، مورد نزول آیات خدا بود، لیکن شیطانِ نفس بر آنان چیره شد و ازصراط مستقیم بیرونشان راند. نمونه واضح آن بلعم باعُور «(۱)» و قارون بنی اسرائیل «(۲)» است.

بنابراین، باید دید آیا همهصحابه در پایان زندگی نمره خوبی داشتند یا برخی از آنان، که به عنوان نمونه از جیش اسامه تخلّف کردند و مورد لعن قرار گرفتند.

۱- اعراف: ۱۷۵

۲- قصص: ۸۱

ص: ۱۷۵

پرسش ۶۰

با این که هیچ سنّی به اهل بیت علیهم السلام ناسزا نمی‌گوید، چرا شیعه ناسزا گفتن به بزرگان اصحاب، به خصوص خلفا را عبادت می‌شمارد؟

پاسخ

شیعه پیرو امیرمؤمنان علی علیه السلام است که پیوسته به یاران و پیروان خود دستور می‌داد:

«من خوش ندارم‌که شما دشنام دهنده باشید. ای کاش (به جای سبّ و دشنام)، کردارشان را یادآور می‌شدید و حالات آنان را بیان می‌کردید». «(۱)»

بنابراین، فحش و دشنام و به تعبیر طراح پرسش‌ها، «سبّ» کار افراد بی فرهنگ است و خود پیامبر فرمود: «سِبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ».

بنابراین، آنچه از شیعه در این مورد می‌بینید یا می‌شنوید:

اوّلًا: مربوط به همه‌صحابه نیست. مجموعصحابه پیامبر، حدود یکصد هزار نفر بوده‌اند که نام حدود پانزده هزار نفر از آنان ثبت شده و بقیه از هر نظر مجهول و ناشناخته‌اند. چگونه می‌شود فرد خردمند، تیر به تاریکی اندازد و افراد ناشناخته را دشنام دهد؟

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۰۶

ص: ۱۷۶

ثانیاً: در میان پانزده هزارصحابی که نام و خصوصیات آنان آمده، گروه زیادی از آن‌ها در مصائب و رنج‌هایی که به اهل بیت رسیده، نقشی نداشته‌اند و گروهی پیشگامان تشیع بودند و علی علیه السلام را از آغاز به عنوان خلافت و امامت شناختند و بر این فکر پایدار بودند. چگونه می‌توان به افرادی که هیچ جرم و خطایی ندارند، دشنام داد؟ فقط آنان که نسبت به حقوق اهل بیت علیهم السلام تجاوز کرده و مقام و منزلت ایشان را رعایت نکردند، مورد انتقاد هستند و اعمال آن‌ها با موازین اسلام سنجیده می‌شود و این کاری است که خود خداوند در قرآن انجام داده است. ولید بن عقبه را فاسق می‌خواند «(۱)» و گروهی را که پیامبر را در خطبه نماز جمعه تنها گذاشتند و به سوی تجارت و لهو رفتند، نکوهش می‌کند. «(۲)» متأسفانه برخی از سلفی‌ها لباسی از قداست بر آنان پوشانده‌اند که گویا انتقاد از آن‌ها به معنای خروج از دین است! این قداستی که اکنون خلفا وصحابه در جامعه سلفی‌ها به خود گرفته‌اند، در دوران خلافتشان نداشتند، بلکه به مرور زمان، آن هم به عنوان مقابله با اهل بیت علیهم السلام این قداست را برای آن‌ها ایجاد کردند.

اگرصحیح بخاری را ورق بزنید و در تفسیر سوره نور، حدیث ۴۷۲۰ را بررسی کنید، خواهید دید که دوصحابی بزرگ؛ به نام‌های «سعدبن معاذ» و «سعد بن عباده»، در مسجد، در محضر پیامبر با همدیگر درگیر شدند. سعدبن عباده به سعدبن معاذ گفت: به خدا سوگند دروغ می گویی! اسید بن حضیر، به سعد بن عباده گفت: به خدا سوگند تو از دروغ گویان و

۱- حجرات: ۶

۲- جمعه: ۱۱

ص: ۱۷۷

منافقان هستی که از منافقان دفاع می کنی! حتی درگیری عمار یاسر با خالـدبن ولید در محضـر پیامبر معروف و مشـهور است. «(۱)»

پیامبر هرگز نفرمود: چون شما یاران مرا دروغگو و منافق خواندید، از اسلام خارج شدید!

پیامبرصـلی الله علیه و آله بخشـی از همین یـاران را به عنوان «فئه بـاغیه» (گروه سـرکش) معرفی می کنـد. هنگـامی که پیامبر عمار بن یاسر را دید گرد و خاك بر چهره‌اش نشسته، گفت: خوشا به حال عمار! گروه سرکش او را می کشند.

عمار آنان را به بهشت دعوت می کند و آنان او را به دوزخ فرا می‌خوانند. «(۲)» افزون بر آن، بر اساس مذهب اشعری، تکفیر و لعن مایه خروج از مذهب نیست. «(۳)»

۱- مستدرك حاكم، ج ۳، ص ۲۹

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۳۴، شماره حدیث ۲۹۱۶ و طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۵۲؛ مستدرك حاكم، ج ۳، ص ۱۴۹؛ جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۴، حدیث ۶۵۸۳

۳- . الفصل ابن حزم، ج ۴، ص ۲۰۴

ص: ۱۷۸

پرسش ۶۱

اگر ائمه از غیب آگاهند، چرا حسین علیه السلام مقداری آب برای خود و یارانش تهیه نکرد تا در اثنای جنگ بی آب نمانند؟ آیا او نمی‌دانست که به آب نیاز خواهند داشت؟

پاسخ

مثلی است معروف که می گوید: «دروغگو کم حافظه است!» در پرسش پیشین (پرسش ۶۰) مدعی شدید: هیچ سنّی به اهل بیت ناسزا نمی گوید. ما هم می گوییم که هیچ سنّی به اهل بیت ناسزا نمی گوید، امّا این فرد سلفی، هنوز مرکب روی کاغذش خشک نشده، به حسین‌بن علی علیهما السلام ناسزا می گوید و او را متهم می کند که آیه وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ ... «(۱)» را نادیده گرفته است.

اگر او تاریخ کربلا را درست می‌خواند و از شهامت و ایثار حسین‌بن علی علیهما السلام آگاه بود متوجه می‌شد که امام علیه السلام به اندازه کافی آب به همراه داشت، ولی آنگاه که با سپاه حرّ بن یزید ریاحی روبه‌رو گردید و آنان را تشنه کام یافت، به گونه‌ای که نزدیک بود از پا درآیند، دستور داد مشک‌های آب را در اختیار آنان بگذارند و همه را سیراب کنند، حتی به فردی که از فرط خستگی قادر به نوشیدن آب نبود، کمک کرد تا آب بنوشد.

۱- . انفال: ۶۰

ص: ۱۷۹

حسین، فرزند علی بن ابی طالب است، همو که وقتی معاویه شریعه فرات را بر روی سپاهش بست و آنان گرفتار تشنگی شدند و با یک هجوم شریعه را از تصرف معاویه در آورد، اجازه داد هر دو طرف از آن آب استفاده کنند.

امام حسین علیه السلام و یارانش روز دوم محرم به سرزمین کربلا رسیدند و در بیابانی خشک و دور از آبادی محاصره شدند و در روز دهم به شهادت رسیدند. آنان برای چند روز می‌توانستند ذخیره داشته باشند؟

در پایان باید یادآور شویم که شیوه اهل بیت علیهم السلام شیوه انسانی است.

آنان هرگز دشمن را با تشنگی و عطش از پا درنمی‌آوردند. این شیوه اموی‌ها بودکه از این راه وارد می‌شدند.

در ضمن پیش‌تر گفتیم‌که امامان علیهم السلام- به اذن الهی- از غیب آگاه می‌شدند، ولی موظف بودند، طبق شیوه معمول و مانند دیگران زندگی کنند.

ص: ۱۸۰

پرسش ۶۲

مسلم است که دین در دوران پیامبرصلی الله علیه و آله کامل شد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ... الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ ... اما مذهب شیعه بعد از وفات پیامبر پدید آمد؟

پاسخ

تشیع به معنای پیروی از پیامبر است؛ پیروی در تمام آنچه که آورده است؛ از جمله، ولایت علی و فرزندان او.

روشن است که تشیع به این معنا، عین اسلام است، نه جدا از اسلام.

تشیع و اسلام، دو روی یک سکه‌اند. تشیع یک مکتب سیاسی یا کلامی نیست که پس از پیامبر پدید آمده باشد و اصلًا خود پیامبرصلی الله علیه و آله نام شیعه را بر پیروان علی نهاد.

در تفسیر آیه إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ، «(۱)» روایاتی در این مورد وارد شده است. «(۲)» در مورد نامگذاری پیروان علی به شیعه از سوی پیامبر، چهل روایت در منابع اهل سنت وارد شده است. طبرسی و سیوطی فقط برخی از آن‌ها را نقل کرده‌اند.

و اصلًا آیه ... الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ ... در روز غدیر فرود آمد؛

۱- بیّنه: ۷

۲- . تفسیر طبری و تفسیر الدر المنثور، تفسیر سوره بیّنه.

ص: ۱۸۱

همـان روز که پیامبرصـلی الله علیه و آله بـا تعیین معمار آینـده اسـلام، دین را به حـد کمال رسانـد. مقصود از تکمیل، تکمیل فروع نیست؛ زیرا پس از این آیه، آیات و روایاتی درباره احکام و فروع آمده است. بلکه مراد تکمیل در اصول و ارکان بوده است.

در مورد تفسیر آیه ... الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ ... به کتاب «المیزان فی تفسیر القرآن» و کتاب شریف «الغدیر» مراجعه فرمایید.

ص: ۱۸۲

پرسش ۶۳

خداونـد، در مورد پاکـدامنی و بی‌گناهی عایشه، در قضـیه معروف «إفک» «(۱)» آیه نـازل کرد، امّا بعضـی از شـیعیان هنوز هم او را متهم به خیانت می‌کنند، آنگاه در پاورقی به تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیرهایی استناد می‌جوید.

پاسخ

طراح پرسـش‌ها اگر فردی واقع گراست، چرا به تفاسیر معتبر شیعه مراجعه نکرده است؟ مفسران شیعه در مسأله افک، عایشه را تنزیه می‌کنند. شما می‌توانید این مطلب را در تفاسیر معتبر شیعه، ملاحظه کنید. «(۲)» مرحوم علامه طباطبایی، روایاتی از اهل سنت را که حاکی است پیامبرصـلی الله علیه و آله به همسر خود سوء ظن پیدا کرده بود، باطل خوانده و آن‌ها را رد می‌کند؛ یعنی در این گامی فراتر از اهل سنت برمی‌دارد!

اختلافی که برخی از مفسّـِران شـیعه با مفسـران سنّی دارند این است که می‌گویند: مسأله افک مربوط به عایشه نبوده بلکه مربوط به ماریه قبطیه بوده است و در تاریـخ نیز شواهدی بر دوّمی هست. در هر حال آنچه که مورد اتفاق است این‌که آن همسـر پیامبر، خواه عایشه باشد خواه ماریه از

۱- نور: ۱۱

۲- مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۲۰، تفسیر آیه ا لذِینَ جَاؤُوا بِالْإِفْکِ ...؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، صص ۱۰۵ و ۱۱۶

ص: ۱۸۳

چنین اتهامی پیراسته است.

شگفت این‌جا است، دو تفسیری که در پاورقی از آن‌ها یاد می‌کند، باصراحت گفته‌اند: همسران پیامبران، ممکن است مرتکب گناه شونـد ولی هرگز در مسائـل زناشویی خیانت نمی‌کننـد و این را به‌صورت یک ضابطه کلّی مطرح می‌کننـد که شامل حال همسـران پیامبر اسلام نیز می‌باشد.

آنان این نظریه را در تفسیر آیه ۱۰ سوره تحریم، که درباره همسران نوح و لوط می‌فرماید: «فَخَانَتَاهُمَا» مطرح کرده‌اند. با این وصف گردآورنـده پرسـش‌ها، از این کتـاب نقـل می‌کنـد که آن‌هـا عـایشه را به خیـانت متهم کرده‌انـد! خـوب است لااقـل انـدکی تقوا و امانتداریِ علمی در تبلیغ مذهب خود و تخریب چهره دیگران رعایت شود.

در ضمن پیش‌تر (پرسش ۵۱) گفتیم که تفسیر قمی ارزش علمی ندارد؛ زیرا این کتاب را فردی مجهول و ناشناخته به علی‌بن ابراهیم نسـبت می‌دهد و قسـمتی از آن را از زیاد بن منذر، معروف به ابی‌الجارود، که ضعیف شمرده شده، نقل می‌کند. با این وضع چگونه این کتاب را سند قرار می‌دهد. دیگرانی مانند سید بحرانی نیز از آن تفسیر نقل کرده‌اند.

البته این دفاع از عایشه به معنای دفاع از همه کارهای او نیست.

شکی نیست که شورش مسلحانه او بر ضد امام زمان خود؛ یعنی علی علیه السلام خلاف شرع آشکار و بر خلاف دستورصریح قرآن است که به زنان پیامبرصلی الله علیه و آله می‌فرماید: ... وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ ...؛ «(۱)» «در خانه‌های خود آرام

۱- احزاب: ۳۳

ص: ۱۸۴

گیرید.»

این چیزی نیست که شیعه بگوید همه مفسران و تاریخ نگاران در این مسأله هماهنگ‌اند ولی برخی از هواداران عایشه عذر می‌آورند که او اجتهاد کرده؛ یعنی در مقابل آیه قرآن نظر داده است و کسانی که با موازین اسلام آشنا هستند، می‌دانند که این کار به هیچ وجه جایز نیست و هیچ مسلمانی حق ندارد بر خلاف دستورصریح خدا و رسول، اجتهاد کند.

ص: ۱۸۵

پرسش ۶۴

اگر علی و دو فرزندش، حسن و حسین علیهم السلام دارای قدرت خارق العاده در مواجهه با دشواری‌ها بودند، چرا حسن‌بن علی ناگزیر به‌صلح با معاویه شد و حسین‌بن علی در سختی قرار گرفت و کشته شد و به هدف خود نرسید؟

پاسخ

از نظر قرآن، پیامبر خداصلی الله علیه و آله دارای قدرت فوق‌العاده بود. معراج و شقّ‌القمر و دیگر معجزات و کرامات او، که در کتاب‌های حدیث به‌صورت متواتر نقل شده، براین مطلب گواهند. اما با این قدرتِ فوق‌العاده، دندانش در جنگ احد با تیر یا سنگ دشمن شکست و چهره‌اش خونین شد و هفتاد نفر از یارانش به شهادت رسیدند. در جنگ خندق از گرسنگی سنگ بر شکم می‌بست. در حدیبیه ناگزیر شد با مشرکان مکه‌صلح کند. در جنگ هوازن آرایش نظامی او به هم ریخت و نیروهایش گریختند. در محاصره طائف پیروزی به دست نیاورد و پس از درگذشت او، قبایل زیادی در جزیرةالعرب شورش کردند. به نظر شما چرا پیامبرصلی الله علیه و آله با آن قدرت خارق العاده، با همه این مشکل روبه‌رو شد؟!

پاسخ همه این‌ها یک جمله است و آن این که: انبیا از طریق وسایل عمومی و روش‌های عادی به تبلیغ پرداخته و با دشمنان می‌جنگیدند و تنها در مواردی خاص، که اثبات نبوت نیاز به اعمال قدرت فوق‌العاده داشت و یا وضعیت ایجاب می‌کرد که از نیروی غیبی کمک بگیرند، چنین می‌کردند.

ص: ۱۸۶

امیرمؤمنان درست همین شیوه را در پیش گرفت و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام نیز مأمور به اداره کشور از طریق وسائل عادی بودند.

این نویسنده ناآگاه به حسین‌بن علی علیهما السلام توهین می‌کند و می‌گوید:

حسین به هدفش نرسید. ما می‌گوییم او به هدف خود رسید. روشن است که هدف او بیدارگری و برانگیختن همت و حس شهادت طلبی و امر به معروف و نهی از منکر در مسلمانان بود که از چنگال حاکمان بی ایمان و ستمگر اموی رهایی یابند و او به فضل الهی به همین هدف رسید و همه قیام‌هایی که پس از حسین‌بن علی علیهما السلامصورت گرفت، استمرار قیام حسینی بود.

طراح پرسش‌ها تصوّر کرده است که امام حسین علیه السلام نیز مانند خلفا، حکومت و قدرت سیاسی را جستجو می‌کرد؛ از این رو می‌گوید: او به هدف خود نرسید!

حسین بن علی با شهادت خود تولّدی جدید یافت و با از دست دادن حیات مادی، حیات اجتماعی دائمی در جامعه به دست آورد و حیاتی برزخی نزد خدا بدان افزوده شد؛ چنان که می‌گوید:

پایان زندگانی هر کس به مرگ اوست جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است

آغاز شد حیات حسینی به مرگ او این قصه، رمز آب حیات است و کوثر است

سربازی حسین و سرافرازی حسن امروز زینت هر تاج و افسر است «(۱)»

۱- این اشعار از آیه وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ آل عمران: ۱۶۹ الهام گرفته است.

ص: ۱۸۷

پرسش ۶۵

شیعیان فضایل علی علیه السلام را از اصحاب پیامبرصلی الله علیه و آله نقل می‌کنند و در عین حال معتقدند بیشتر اصحابِ پیامبر راه ارتداد را در پیش گرفتند. بر چنین روایاتی چگونه اعتماد می‌کنید؟

پاسخ

بارها گفته‌ایم که این نسبت‌ها به شیعه، اتهامی بیش نیست؛ اتهاماتی که طراحان پرسش‌ها، بدون ذکر مدرک، مرتب تکرار می‌کنند. شگفت اینجاست خودصحاح بر ارتداد اکثریتصحابه گواهی می‌دهند و در این مورد به کتاب جامع الأصول، جلد دهم، قسمت حوض کوثر مراجعه شود.

در آن کتاب ۱۰ روایت ازصحاح و سنن نقل می‌کند که پیامبر گروهی از یاران خود را کنار حوض کوثر می‌بینند و می‌خواهد به آن‌ها اجازه ورود دهد، ولی همه آن‌ها رانده می‌شوند و خطاب می‌رسد: تو نمی‌دانی که آن‌ها پس از درگذشت تو چه کردند! آن‌ها به قهقرا برگشته و مرتد شده‌اند. گفتنی است، قسمتی از آن احادیث را در مقدمه کتاب آوردیم.

آیا این درست است که آنچه در کتاب‌های خودشان هست به ما نسبت دهند؟ از این گذشته، بارها گفته‌ایم که تعداد عمده‌ای ازصحابه

ص: ۱۸۸

پیشگامان تشیع بودند و اسامی آن‌ها در کتاب‌ها آمده است و اگر مسأله ارتداد برخی ازصحابه در برخی از کتاب‌های رجالی یا حدیثی شیعه، مطرح شده، اخبار آحادی است که ارزش علمی ندارد و درصورتصحت، مقصود نادیده گرفتن وصایت و امامت علی علیه السلام است.

از این گذشته، به اتفاق دانشمندان حدیث در روایات متواتر، اسلام و ایمان و تقوا شرط نیست، بلکه همین که جمعی خبر دهند که اتفاق آنان بر کذب محال عادی باشد، خبر آنان پذیرفته می‌شود. حدیث غدیر را ۱۲۰ نفر ازصحابه نقل کرده‌اند، اکنون آیا می‌شود این حدیث را نادیده گرفت، درصورتی که همه راویان از نظر اهل سنت عادل‌اند؟

ص: ۱۸۹

پرسش ۶۶

شیعه مـدعی است هـدف ابوبکر، عمر و عثمـان، پادشـاهی و ریـاست بود، آنگـاه دلیـل می‌آورد که آن‌ها با انسان‌های مرتـد و کافر جنگیدند، اگر چنین است، پس هدفشان ریاست نبود.

و درباره عثمان می‌پذیرند که وقتی شورشیان او را محاصره کردند تا بکشند، او کسی را نکشت!؟

پاسخ

از نیت هر فردی تنهـا خـدا آگـاه است ولی گـاهی می‌توان از اعمـال افراد، به نیت آن‌ها پی برد. ابوبکر به هرصورتی بود به خلافت رسـید و عمر در تحکیم خلافت او کوشـید. ابوبکر به هنگـام مرگ، بـدون در نظر گرفتن شورای مهاجر و انصار، عمر را به خلافت برگزید. عمر نیز هنگام مرگ شورای شش نفره تشکیل داد و ترکیب اعضای شورا را به‌گونه‌ای چید که محرومیت علی قطعی بود و علی در آن، دو رأی بیشـتر نـداشت و چهـار رأی از آن مخالفـان او بـود، به ویژه آن‌که عبـدالرحمان‌بن عوف عضو شورا، دو شـرط برای خلیفه قرار داد:

الف) عمل به کتاب خدا و سنت.

ب) عمل به سیره ابوبکر و عمر.

او می‌دانست امام علی شـرط دوم را نخواهـد پـذیرفت و همین هم بود. حضـرت در برابر او پیشـنهاد کرد: تنها به کتاب خدا و سـنت رسول

ص: ۱۹۰

عمل خواهم کرد ... «(۱)» آیا با این شرایط می‌توان گفت آنان برای خدا خلافت را پذیرفتند.

و امّا این‌که عثمان کسی را نکشت، او به تنهایی در محاصره بود و قدرتی نداشت تا به کسی فرمان کشتن بدهد و آن روزی که قدرت داشت، از ضرب و شتم یاران رسول خدا مانند ابوذر، عمّار، عبداللّه بن مسعود و ... دریغ نکرد و دستور به کشتن مصریان داد.

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۸ و ۱۹۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۶۲

ص: ۱۹۱

پرسش ۶۷

فرقه قادیانی، به خاطر ادعای نبوت برای رهبرشان، کافر هستند، پس آن‌ها با شیعیان، که می گویند ائمه دارای ویژگی‌های پیامبران هستند، چه تفاوتی دارند؟

پاسخ

بایک مرتبه مراجعه به کتاب‌های عقیدتیِ شیعه، تفاوت این دو گروه به‌خوبی معلوم می‌شود. شیعه معتقد است که نبوت با پیامبرصلی الله علیه و آله ختم شده و بر احدی پس از وی وحی نازل نمی‌شود و دیگر پیامبری تا روز رستاخیز نخواهد آمد، ولی این مانع از آن نیست که افراد پاکدامنی در دامان پیامبر تربیت شوند و مورد لطف الهی قرار گیرند که کلیه وظایف پیامبر را در رهبری امت، به جز تلقی وحی، برعهده گیرند. و این مطلب از حدیث پیامبرصلی الله علیه و آله که مسلم آن را درصحیح خود نقل کرده، گرفته شده است:

«أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی» «(۱)»

به دست می‌آید.

گردآورنده پرسش‌ها تصور کرده است اگر فردی معصوم از گناه باشد، حتماً باید پیامبر باشد. او نمی‌داند که مریم معصوم از گناه بود ولی پیامبر نبود و تصور کرده که اگر فردی از غیب خبر داد، باید پیامبر باشد،

۱- صحیح مسلم، به شماره ۲۴۰۴

ص: ۱۹۲

در حالی که مصاحب موسی کارهای خارق العاده انجام داد و آگاهی از غیب نیز داشت؛ ولی پیامبر نبود.

یوسف که هنوز به مقام نبوت نرسیده بود، در زندان از سرنوشت دو زندانی خبر داد!

پرسش ۶۸

پیامبرصلی الله علیه و آله در حجره عایشه دفن می‌شود، در حالی که شما او را به کفر و نفاق متهم می‌کنید. آیا دفن شدن پیامبرصلی الله علیه و آله در حجره عایشه نشانه علاقه‌اش به وی نبود؟

پاسخ

گرد آورنده پرسش‌ها، آگاهی تاریخی ندارد. مورّخان اهل سنت می‌نویسند: نخستین اختلاف پس از مرگ پیامبرخداصلی الله علیه و آله در محل دفن او بود.

ابوبکر از منطقه‌ای به نام «سُنْح» که در آنجا سکونت داشت آمد و اختلاف را حل کرد و گفت: من از پیامبر شنیده‌ام: پیامبران در هر نقطه‌ای که بمیرند، باید در همانجا دفن شوند، بنابراین، دفن پیامبر در حجره عایشه، دلیل بر دوستی و علاقه او نسبت به عایشه و یا چیز دیگر نبود.

ص: ۱۹۳

پرسش ۶۹

آیا چنین نیست که ابوبکر و عمر به خاطر جایگاهی که نزد خدا و پیامبرش داشتند، افتخار دفن شدن در کنار پیامبرصلی الله علیه و آله را یافتند؟

پاسخ

۱. سلفی‌ها می‌گویند کسی که مرد، کارش تمام است و هرگز به دیگران سود و زیانی نمی‌رساند و در این مطلب میان انبیا و غیر انبیا، فرقی نیست.

بنابراین، از نظر طراح پرسش‌ها که بلندگوی سلفی‌ها است، نباید دفن این دو نفر در کنار مرقد رسول خدا فضیلتی به حساب آید.

۲. حجره‌ای که رسول خداصلی الله علیه و آله در آن به خاک سپرده شده، مربوط به عایشه دختر ابی بکر بوده است، بنابراین، دختر اجازه داد که پدر در آن حجره به خاک سپرده شود. پس از او، هنگامی که عمر مجروح شد، پیامی فرستاد و از عایشه درخواست کرد که او هم در همان حجره به خاک سپرده شود.

بنابراین، دفن آن‌ها در آن حجره نتیجه اجازه زنی است که به ظاهر مالک آن حجره بود، ولی اجازه دفن حسن بن علی علیهما السلام را نداد و از این جهت در بقیع مدفون شد و اگر به دیگران اجازه می‌داد آنان نیز دفن می‌شدند. بنابراین، مسأله‌ای جز اجازه یک زن، در میان نبود.

ص: ۱۹۴

پرسش ۷۰

شیعیان ادعا می‌کنند که امامت علی‌بن ابی‌طالب در قرآن باصراحت بیان شده، ولی اصحاب آن را پنهان کرده‌اند. پس چرا اصحاب، روایاتی را که با آن‌ها بر امامت علی علیه السلام استدلال می‌شود، مانند حدیث منزلت «أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَـِی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی» «(۱)»

پنهان نکرده‌اند؟

پاسخ

در این پرسش، شیعه متهم شده که می‌گوید: آیاتی از قرآن- که بهصراحت در آن‌ها امامت علی علیه السلام بیان شده- پنهان گردیده است.

اکنون از آنان می‌پرسیم: کدام شیعه گفته است: آیاتی در قرآن بوده و اصحاب پنهان کرده‌اند؟ پیداست که هدف شبهه‌افکنی است و گرنه هیچ مدرکی برای این ادعا ارائه نمی‌کند.

در کتب عقایدی شیعه کسی چنین ادعایی نکرده است. آری، آیاتی در قرآن وارد شده که شأن نزول آن‌ها، امامت علی علیه السلام است، نه آن‌که نام علی در آیه بوده و حذف گردیده است! اکنون به رؤوس آن آیات اشاره می‌کنیم:

۱. إِنَّمَا وَلِیُّکُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاهَ

۱- صحیح مسلم، ح ۳۴۰۴

ص: ۱۹۵

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. «(۱)» ۲. يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنْ النَّاسِ .... «(۲)»

۳. الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً. «(۳)» ۴. در باره عصمت علی و فرزندانش آیاتی مانند: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. «(۴)» ۵. فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. «(۵)» خوشبختانه آفتاب حقیقت، هیچگاه در پس ابرهای تیره و تار پنهان نمی‌ماند و شأن نزول این آیات را انبوهی از محدّثان و مفسّران درباره خاندان رسالت نوشته‌اند.

البته ممکن است گروهی، این شأن نزول‌ها را انکار کنند، ولی هرگز نمی‌توانند به‌طور کامل حقیقت را پنهان سازند.

۱- مائده: ۵۵

۲- مائده: ۶۷

۳- مائده: ۳

۴- . احزاب: ۳۳

۵- آل عمران: ۶۱

ص: ۱۹۶

پرسش ۷۱

به دو دلیل می‌توان گفت پس از پیامبرصلی الله علیه و آله، ابوبکر خلیفه به‌حق بود:

۱. اصحاب خلافت او را پذیرفتند و اگر خلیفه به حق نبود مخالفت می‌کردند.

۲. علی علیه السلام با ابوبکر مخالفت نکرد و با او نجنگید!؟

پاسخ

ادعای نخست، که: اصحاب خلافت ابوبکر را پذیرفتند، ادعایی بیش نیست وگوینده این سخن از سرگذشت سقیفه آگاهی ندارد و یا پنهان کاری می‌کند. مخالفت با خلافت ابوبکر در آغاز کار، بیش از آن است که در این برگ‌ها بیاید، تنها به چند مورد بسنده می‌شود:

۱. خزرجیان، که نیمی از انصار بودند، با ابو بکر بیعت نکردند؛ زیرا آنان مصمّم بودند که زمام خلافت را به سعد بن عباده بسپارند، چون سعدبن عباده در سقیفه زیر دست و پا له شد، همگی گفتند: «لَا نُبَايَعُ إِلَّا عَلِيّاً» و سرانجام رییس خزرجیان به‌خاطر ترس از حکومت وقت، مدینه را به عزم شام ترک کرد، ولی متأسفانه در آنجا ترور شد و خون او آن چنان لوث گردید که قاتلش هم مشخص نشد و قتل او را به جن‌ها نسبت دادند!

شاعری گفت:

قد قتلنا سيّد الخزرج سعد بن عبادهٔ فرميناه بسهمين فلم نخط فؤاده

۲. بنی هاشم و گروهی از اصحاب در خانه امیر مؤمنان علیه السلام تحصن کردند و حاضر به بیعت نشدند. آن‌ها را تهدید کردند و گفتند خانه را با شما به آتش می‌کشیم و این مسأله‌ای نیست که بتوان آن را انکار کرد.

عمر با گروهی به در خانه علی علیه السلام آمدند و با دخت گرامی پیامبر برخورد کرد و گفت با همین قبیله خانه شما را به آتش می‌کشم. باید این گروه از خانه بیرون بیایند و بیعت کنند. مدارک این حادثه را در پاورقی ببینید. «(۱)» و امّا این که چرا علی علیه السلام با مخالف خود نجنگید؟ بارها در این باره سخن گفته‌ایم و خود امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از سخنانش «(۲)» علت سکوتش را بیان کرده است و آن این که موقعیت پس از پیامبرصلی الله علیه و آله آنچنان نگران کننده بود که قیام حضرت برای گرفتن حق خود، به قیمت نابودی اصل اسلام تمام می‌شد. مسلّماً در این وضعیت، علی علیه السلام ترجیح می‌داد اصل اسلام باقی بماند، هر چند خلافت او از دست برود و گذشته از این، کار امیرمؤمنان علیه السلام طبق وصیت پیامبرصلی الله علیه و آله بود. پیامبر او را در این مورد امر به سکوت کرده بود، ولی درباره قاسطین و ناکثین و مارقین مأمور به جنگ بود. ازآن‌روکه دراین مورد، پیش‌تر سخن گفته‌ایم، نیازی به‌تکرار نیست.

۱- المصنف ابن شيبه، ج ۸، ص ۵۷۲؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶، چاپ دارالمعارف، قاهره؛ الإمامهٔ والسیاسه، ابن قتیبه، ج ۱، صص ۱۲ و ۱۳، چاپ مصر؛ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳، چاپ بیروت: العقد الفرید، ابن عبد البر، ج ۴، ص ۸۷، تحقیق خلیل شرف الدین؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۷۹، تحقیق علی محمد بجاوی و ...

۲- نهج البلاغه، خطبه ۵۶

ص:۱۹۷

ص: ۱۹۸

پرسش ۷۲

شیعیان می گویند معاویه مرتد بوده است، چرا حسن‌بن علی علیهما السلام زمامداری مسلمانان را به شخص مرتد سپرد؟

پاسخ

فقهای اسلام؛ اعم از سنی و شیعه، معاویه را فردی «باغی» می‌دانند؛ کسی که بر امام مفترض الطاعه خروج کرد و جزو ظالمان و ستمگران قرار گرفت. امام احمدبن حنبل می گوید: اگر امیرمؤمنان علی علیه السلام نبود و جنگ‌های او با این باغیان انجام نمی گرفت، هرگز فقهای اسلام از احکام بغاهٔ آگاه نمی‌شدند و او به امر پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله با سه گروه جنگید:

الف) ناکثین (پیمان شکنان، اصحاب جمل)

ب) قاسطین (ستمگران و باغیان)

ج) مارقین؛ کسانی که از اطاعت امام خود بیرون رفتند (خوارج).

و امیرمؤمنان در نبرد خود هرگز شکست نخورد. او به وظیفه خود عمل کرد و مشمول آیه مبارکه «إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ» شد.

پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله در جنگ احد و یا نبرد حُنین به ظاهر شکست خورد، لیکن پیروزی از آن پیامبر بود؛ چون عمل به وظیفه کرد.

امّا حسن‌بن علی علیهما السلامصلح نکرد تا بگویند کشور را به باغیان و ظالمان سپرد، بلکهصلح بر او تحمیل گردید و در پاسخ به پرسش‌های مکرر به عللصلح امام حسن علیه السلام اشاره شده است.

ص: ۱۹۹

اگر حسن‌بن علی علیهما السلام، به عقیده شما، باصلح با معاویه، امور را به دست یک فرد مرتد سپرد، پس باید بگویید پیامبر اسلام که در حدیبیه، با مشرکان مکه‌صلح کرد خانه توحید خدا و مسلمانانِ در بند مکه را به دست مشرکان سپرد! پاسخ هر دو یکی است و آن این‌که‌صلح بر هر دو تحمیل شد و مصالح نیز آن را ایجاب می‌کرد.

ص: ۲۰۰

پرسش ۷۳

تا فردی سنی نشود، نمی‌تواند ایمان وعدالت علی‌را ثابت‌کند؛ زیرا مسلمانان سه گروه‌اند: شیعه، اهل سنّت و خوارج.
اگر شیعه عدالت علی را از طریقصحابه ثابت می کند، همانصحابه روایات بیشتری درباره شیخین دارند و خوارج هم که علی را منکرند!

پاسخ

خداوند گواه است که وقتی به این پرسش رسیدم، خواستم چیزی بنویسم، لیکن خجل و شرمنده شدم! آیا در ایمان و تقوا، جهاد و ایثارگری و عدالت و دادگریِ شخصی مانند علی علیه السلام، جای شک و تردید هست تا فردی سنی نشود نتواند آن را ثابت کند. چه سخن سخیف و کودکانه‌ای است! «آفتاب آمد دلیل آفتاب». امروز جهانیان؛ از مسلمان و غیر مسلمان، امیر مؤمنان علی علیه السلام را انسانی والا می‌دانند که باید الگوی خردمندان جهان گردد. آیاصحیح است که بگوییم تا فردی سنی نشود نمی‌تواند ایمان علی را ثابت کند؟! فردی مادی، مانند «شبلی شُمَیّل» که پیوند ایمانی با امام ندارد، مع الوصف در برابر عظمت امام خضوع می کند و او را اینگونه می‌ستاید:

«الإمام علیٌّ بن أبی طالبٍ عظیمُ العظماء، نسخهٔ مفردهٔ لم یر لها الشرقُ ولا الغربُصورهً طبقَ الأصل لا قدیماً ولا حدیثاً».

ص: ۲۰۱

«امام و پیشوای انسان‌ها علی‌بن ابی‌طالب، بزرگ بزرگان، و یگانه نسخه‌ای است که در شرق و غرب، نه در گذشته و نه در نزدیک، برای آن نظیر و همتایی دیده نشده است.»

مایه شرمندگی نیست که فردی سلفی بگوید تا کسی سنی نشود نمی‌تواند ایمان علی را ثابت کند؟!

گردآورندگان این‌پرسش‌ها هرگز ازقواعدحدیث برگی‌نخوانده‌اند؛ زیرا در خبر متواتر، نه اسلام شرط است نه عدالت تا چه رسد، سنی بودن.

لجوج‌ترین دشمنان علی علیه السلام که خوارج باشند، او را پیش از مسأله تحکیم، برترین انسان‌ها و شریف‌ترین اصحاب پیامبر می‌دانستند.

ص: ۲۰۲

پرسش ۷۴

می‌پذیریم که علی علیه السلام در پذیرفتن اسلام و جهاد، همراه پیامبرصلی الله علیه و آله بود و دانش و زهدش بر دیگران برتری داشت، ولی آیا شیعه می‌تواند چنین فضایلی را برای حسن و حسین در برابر سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف و عبداللّه بن عمر ثابت کند؟

پاسخ

روشن است پرسشگر، فضایل علی علیه السلام را پذیرفت تا فضایل و مناقب سروران جوانان اهل بهشت و دو ریحانه پیامبرصلی الله علیه و آله را نشانه بگیرد.

ما با دلایل استوار، که مورد پذیرش دانشمندان اهل سنت است، برتری دو امام و پیشوا را بر آن سه نفر که نام برد ثابت می‌کنیم، بلکه بر این باوریم این نوع مفاضله و مقایسه، نوعی پایین آوردن مقام این دو امام معصوم است. اما دلایل ما:

۱. آیا آیه تطهیر در حق حسن و حسین علیهما السلام فرود آمده یا در حق آن سه نفر؟ مسلم درصحیح از عایشه نقل می‌کند: پیامبر گرامی روزیصبح عبایی بر سر کشید، ناگهان حسن‌بن علی علیهما السلام آمد و حضرت او را به زیر عبا راه داد، پس از وی حسین علیه السلام آمد، حضرت او را نیز به زیر عبا برد. آنگاه فاطمه علیها السلام و سپس علی علیه السلام آمدند، همگان را زیر عبا جای داد.

آنگاه این آیه را خواند:

ص: ۲۰۳

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «(۱)»

آیه مباهله در حق حسن و حسـین علیهما السـلام و دخت گرامی پیامبرصـلی الله علیه و آله و پسر عموی عزیزش فرود آمده یا درباره آن سه نفر؟ آیـا بردن آنـان به میـدان مبـاهله، نشـانه آن نیست که در میـان تمـام مسـلمانانِ آن روز، جز این چهـار نفر، کسـی نبـود کهصلاحیت آمین گفتن بر دعای پیامبرصلی الله علیه و آله داشته باشد؟

مسـلم درصحیح خود نقل می‌کند: معاویه به سعدبن أبی وقاص گفت: چرا به علی ناسزا نمی‌گویی گفت چگونه علی را دشنام دهم در حـالی که وقتی آیه فَقُـلْ تَعَـالَوْا نَـدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ .... «(۲)» فرود آمـد، پیـامبر علی و فاطمه و حسن و حسـین علیهم السـلام را خواست و گفت: «اللّهمّ هَؤلَاءِ أَهْلِی ...». «(۳)»

آیا چنین فضیلتی درباره آن سه نفر نقل شده است؟

یکی از وظـایف مسـلمانان این است که به خانـدان رسـالت مهر ورزنـد تـا از این طریق به کمالاـت آنـان پی برده و خود نیزصاحب کمال شونـد و آیه مودّهٔ ذی القربی درباره همین خاندان فرود آمده است: قُلْ لَاأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. «(۴)» و «(۵)»

آیا مودّت این سه نفر نیز جزو اجر رسالت شمرده شده است.

۱- صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبی، شماره ۲۴۲۴

۲- آل عمران: ۶۱

۳- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی، حدیث ۲۴۰۴

۴- شوری: ۲۳

۵- تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲ و ...

ص: ۲۰۴

بخاری از اسامهٔ بن زید نقل می‌کند که پیامبرصلی الله علیه و آله حسن و حسین را در آغوش می‌گرفت و می‌فرمود: «خدایا! من آن دو را دوست دارم، تو نیز آن‌ها را دوست بدار.» «(۱)»

ما، درباره «سعد بن ابی وقاص» سخن نمی‌گوییم با این‌که مهاجر و انصار با علی علیه السلام بیعت کردند، وی از بیعت با علی علیه السلام سرباز زد، عبدالرحمان بن عوف زُهْری بر اثر انتخاب عثمان برای خلافت در شورای شش نفره، ثروتی به هم زد که در تاریخ بی سابقه است؛ به‌طوری که وقتی یک هشتم ثروت او را میان چهار زنش تقسیم کردند، به هر یک هشتاد هزار دینار رسید! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

طلاهای شمشی که از او به ارث مانـد، به اندازه‌ای زیاد بود که آن‌ها را با تبر شکستند تا آنجا که دست‌های آنان تاول زد. «(۲)» و این در حالی بود که در مدینه و اطراف آن، گروهی به نان شب محتاج بودند!

درباره عبداللَّه بن عمر سخن نمی‌گویم. او از دوستان واقعی اهل بیت علیهم السلام بود، هر چند از نظر مدیریت، به تصدیق پدرش، توانمند نبود.

وقتی به عمر گفتند: عبداللَّه فرزندت را برای خلافت انتخاب کن، گفت: او در طلاق همسرش عاجز و ناتوان است، چگونه می‌تواند کشوری را اداره کند. «(۳)» در عین حال ما بر همه صحابه پیامبر رحمت می‌فرستیم، مگر آنان که به خاندان رسالت بی‌مهری کردند. هرچند گردآورنده این پرسش‌ها می‌خواهد از مقام اهل بیت بکاهد و مقام اموی‌ها را بالا ببرد.

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره ۳۷۴۷؛ و صحیح مسلم، حدیث شماره ۲۴۲۱

۲- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۹۶، چاپ لیدن؛ صفهٔ الصفوهٔ ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۳۸؛ الریاض‌النضرهٔ، ج ۲، ص ۲۹۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۶

۳- سنن کبرای بیهقی، ج ۷، صص ۳۲۴ و ۳۲۵

ص: ۲۰۵

پرسش ۷۵

خلیفه دوم نسبت به علی علیه السلام علاقه‌مند بود، به گواه این‌که او را جزو افراد شوری قرار داد. اگر او را از شورا بیرون می‌کرد، چنانکه سعید بن زید را بیرون کرد، یا کسی دیگر، غیر از او را تعیین می‌کرد، کسی می‌توانست اعتراض کند؟

پاسخ

اوّلًا: خلیفه می‌خواهد شورایی تشکیل دهد که دارای وزن و ارزش باشد، تا نتیجه آن را مهاجر و انصار بپذیرند. او ناگزیر بود که علی علیه السلام را عضو این شورا قرار دهد. او با این کار در حقیقت، خدمتی به علی علیه السلام نکرد، بلکه خدمت به هدف خود کرد.

ثانیاً: آنان‌که بینش تاریخی دارند، می‌دانند ترکیب شورا به‌گونه‌ای بود که انتخاب نشدن علی علیه السلام امری قطعی به نظر می‌رسید؛ زیرا در آن شورای شش نفره علی علیه السلام دو رأی داشت؛ رأی خود و رأی پسر عمه‌اش زبیر بن عوام و لذا زبیر به نفع علی کنار رفت و علی با دو رأی در شورا حاضر بود. امّا چهار نفر دیگر؛ یعنی سعد بن ابی وقاص، طلحهٔ‌بن عبیداللَّه، عبد الرحمان بن عوف و عثمان، همگی درصف مخالف امام علیه السلام بودند. طبیعی بود که علی علیه السلام رأیی نداشته باشد و دیگران برگزیده شوند.

بنابراین، ماجرای شوری، یک نوع شگرد سیاسی بود که در عین جلب نظر مهاجر و انصار، نتیجه به نفع دیگران تمام شد. چنان‌که عبدالرحمان بن عوف برای علی شرطی قرار داد که می‌دانست آن حضرت نخواهد پذیرفت؛ زیرا آن شرط در کتاب و سنت نبود.

ص: ۲۰۶

پرسش ۷۶

اشاره

آنچه مسلم است این که علی علیه السلام در خانه نشست ... انصار ابتدا با ابوبکر مخالفت کردند و همدیگر را به بیعت با سعدبن عباده فرا خواندند و سپس همگی با ابوبکر دست بیعت دادند. بیعت آن‌ها می‌تواند به یکی از سه دلیل زیر باشد:

۱. به زور از آن‌ها بیعت گرفته شد.

۲. برای ایشان مشخص شد که ابوبکر به خلافت شایسته‌تر است.

۳. بدون هدف این کار را کردند.

چون اولی و سوم باطل است و احتمال چهارمی در کار نیست، پس ناگزیر باید بگوییم فرض دوم درست است!؟

پاسخ

معروف است که می‌گویند: دروغگو کم‌حافظه است! در پرسش ۷۱ گفتند: همه با خلیفه اوّل بیعت کردند، ولی در اینجا اعتراف می‌کنند که انصار از بیعت سرباز زدند و عجیب این‌که در همین‌جا، در آغاز سخن می‌گوید: انصار با ابوبکر مخالفت کردند، بعد از آن می‌گوید: سپس انصار همه با ابوبکر بیعت کردند.

تاریخ می‌گوید: در سقیفه تنها رییس «اوسیان» با ابوبکر بیعت کرد؛ زیرا طایفه اوس معتقد بودند: «اگر خزرجیان فرمانروایی را به دست گیرند، این کار برای آن‌ها فضیلتی به شمار می‌رود و برای اوسیان در

ص: ۲۰۷

فرمـانروایی بهره‌ای نمی‌گذارنـد. از این جهت رهبر آنان برخاست و با ابوبکر بیعت کرد و از خزرجیان یک نفر، آن هم به نام بشـیر بن سـعد، پسر عموی سعد بن عباده، که رابطه‌اش با وی تیره بود، بیعت کرد. «(۱)» با این وصف، چگونه می‌گوید: همه انصار بیعت کردند؟

لحـن گفتـار طرح کننـدگان ایـن پرسـش‌ها این است که سـقیفه یـک محیـط آرام برای پیـاده کردن دموکراسـی غربی بـوده و واقعاً حاضـران در آن مجلس، بـا آرامش کامـل و با کمال میل، بـدون کوچکترین درگیری، ابوبکر را برای خلافت انتخاب کرده‌انـد، در حالی که گوینده این سخن یک برگ از تاریخ سقیفه را نخوانده است.

اکنون در اینجا بهصورت فشـرده، فضای حاکم بر سـقیفه و رویـدادهای خشن و تنـدی را که در آن رخ داده است، برای خوانندگان ترسیم می‌کنیم:

در سقیفه از مهاجران سه نفر بیش نبودند؛ ابوبکر، عمر و ابی عبیده جرّاح.

طبری می‌نویسد: مهاجران، آماده تجهیز پیامبرخداصـلی الله علیه و آله و تغسـیل و تکفین او بودند. در حالی که انصار در سـقیفه بنی ساعده بهصورت حزب واحد، تشکیل جلسه دادند تا در غیاب مهاجران، خلیفه را انتخاب کنند.

آنان مشغول گفتگو بودند که ناگهان دو نفر از مخالفان سعدبن عباده (نامزد طایفه انصار برای خلافت) به نام‌های «معن بن عدی» و «عویم بن ساعده» «(۲)» از راه رسیدند و به ابی بکر گفتند: نطفه فتنه در حال انعقاد است!

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۸، چاپ اعلمی بیروت.

۲- العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۷ و ۲۵۸؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۶۰

ص: ۲۰۸

انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمده‌اند تا با سعد بیعت کنند. ابوبکر بدون این‌که مهاجران حاضر را آگاه کند، بی‌درنگ به همراه عمر و ابوعبیده از جا برخاستند و خود را به سقیفه رساندند و مراسم غسل و کفن و نماز و دفن جسد پیامبرصلی الله علیه و آله به فراموشی سپرده شد.

آن‌ها وارد سقیفه شدند در حالی که سعد بن عباده، مشغول سخنرانی بود و در خطابه خود چنین می‌گفت:

ای گروه انصار، شما پیش از دیگران به آیین اسلام گرویدید. از این جهت برای شما فضیلتی هست که برای دیگران نیست ... برخیزید و زمام امور را به دست گیرید. ابوبکر گفت: خداوند محمدصلی الله علیه و آله را برای پیامبری به سوی مردم فرستاد و مهاجران نخستین کسانی بودند که به او ایمان آوردند. سپس در سخنان خود دو قبیله انصار را علیه یکدیگر تحریک کرد و گفت: هرگاه خلافت و زمامداری را خزرجیان به دست گیرند، اوسیان از آن‌ها کمتر نیستند و اگر اوسیان گردن به سوی آن دراز کنند، خزرجیان از آن‌ها دست کم ندارند. میان این دو قبیله خونهایی ریخته شده و افرادی کشته شده‌اند. «(۱)» وقتی سخنان ابوبکر به پایان رسید، «حباب بن منذر»صحابی بدری از انصار، برخاست و گفت: ای انصار، برخیزید و زمام خلافت را به دست گیرید. مخالفان شما در سرزمین شما و در زیر سایه شما، زندگی می‌کنند و هرگز جرأت آن را ندارند که با شما مخالفت نمایند. سپس

۱- آفرین بر این دیپلماسی که برای رسیدن به هدف خویش آیه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ را به دست فراموشی سپرده و در این وضعیت حساس، هر یک از دو قبیله را بر ضدّ یکدیگر می‌شوراند!

ص: ۲۰۹

شمشیر خود را از نیام برکشید و رو به ابوبکر گفت: به خدا سوگند کسی سخن مرا رد نمی‌کند، مگر آن‌که بینی او را با این شمشیر می‌کوبم. من مرد این کار و شیر بیشه‌ها هستم.

عمر به او گفت: خدا تو را بکشد.

و او در پاسخ گفت: خداوند تو را بکشد.

دراین هنگام بر سرش ریختند و شمشیر را از دستش گرفتند.

سخنرانی عمر

عمر با شدیدترین لحن، در ردّ پیشنهاد حباب بن منذر گفت: هرگز عرب زیر بار شما نمی‌رود و شما را برای خلافت نمی‌پذیرد. در حالی که پیامبرصلی الله علیه و آله از غیر انصار است.

در این موقعیت سکوت بر مجلس حکم فرما شد. ناگهان شخصیتی از خزرج، به نام بشیر بن سعد، که پسر عموی سعد بن عباده بود و نسبت به او حسد می‌ورزید، برای شکستن سکوت گفت: پیامبر از قریش است و خویشاوندان پیامبر برای زمامداری از ما شایسته‌ترند.

سخن او کفه مهاجران را سنگین‌تر ساخت. ابوبکر از فرصت استفاده کرد و گامی به پیش نهاد و گفت: با یکی از دو نفر یا عمر یا ابوعبیده بیعت کنید. این پیشنهاد جدّی نبود و مقدّمه آن بود که آن دو نفر ابوبکر را مطرح کنند. در این هنگام هر دو نفر با وی بیعت کردند. ابوبکر این‌بار بی آن‌که تعارف کند، دست خود را برای بیعت دراز کرد و بشیر بن سعد که از این جریان خوشحال شده بود، با ابوبکر بیعت کرد.

حباب بن منذر بدری انصاری گفت: تو فزرند عاق خزرج و فردی نمک نشناس و حسودی! با این وصف، رییس اوسیان که از عقب نشینی

ص: ۲۱۰

خزرجیان خوشحال شده بود، با برخی از اعضای قبیله به گفتگو پرداخت و آن‌ها گفتند: اگر خزرجیان گوی خلافت را بربایند، نوعی امتیاز برای آن‌ها است، پس چه بهتر که با ابوبکر بیعت کنیم.

پس از بیعت رییس اوسیان، درگیری و گلاویز شدن افراد آغاز شد، و سعدبن عباده، که بیمار بود، زیر دست وپا رفت ونزدیک بود کشته شود.

عمر فریاد زد سعد را بکشید! خدا اورا بکشد. او منافق وفتنه‌گر است. فرزند سعد به نام قیس بن سعد از جسارت عمر سخت برآشفت و ریش عمر را گرفت و گفت: به خدا سوگند اگر یک مو از سر پدرم کم شود، دندانی برای تو باقی نمی‌گذارم.

مهاجرانِ حاضر در سقیفه به همین بیعت اکتفا کرده، از سقیفه بیرون آمدند و به سوی مسجد رفتند. به تدریج از افراد بیعت گرفته می‌شد، ولی در مقابل این پیروزی، مشکل دیگر، اجتماع گروه ۱۸ نفره از بنی‌هاشم در خانه فاطمه علیها السلام بود که حاضر نبودند جز با علی علیه السلام بیعت کنند. برای بیرون راندن این گروه از خانه و شکستن تحصن، یورش به خانه وحی آوردند و آنچه نباید بشود شد و مسائلی پیش آمد که تاریخ متذکر آن است و ما در اینجا بازگویش نمی‌کنیم. «(۱)» از این بیان چند نکته روشن می‌شود:

۱. آنچه که در سقیفه مطرح نبود، مصالح اسلام و مسلمانان بود، بلکه هر گروهی برای مصالح و منافع خود تلاش می‌کرد و می‌خواست

۱- مدارک مطالب پیش، فزون از آن است که در اینجا آورده شود: تاریخ طبری، ج ۲، حوادث سال ۱۱، ص ۴۵۶ به بعد؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۷؛ عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۴۹ و ...

ص: ۲۱۱

شتر خلافت بر در خانه او زانو زند. انصار بر خدمات خود نسبت به پیامبر افتخار می‌کردند. مهاجر به انتساب خود با پیامبر. در این میان، آنچه مطرح نبود، خواست خدا و رسول و مصالح اسلام بود.

۲. در واقع از جماعت سقیفه چهار نفر با ابوبکر بیعت کردند؛ دو نفر از مهاجران؛ عمر و ابوعبیده و دو نفر از انصار؛ با نام‌های بشیربن سعد از خزرج، اسید بن خضیر رییس اوسیان. بقیه افراد اصلًا مطرح نبودند؛ زیرا رأی شیخ قبیله جانشین رأی همگان بود.

۳. جریان سقیفه (که ما از آن بهصورت کم رنگ، بدون اشاره به گوشه‌های سهمگین آن، یاد کردیم)، حاکی از آن است که این بیعت در فضای بسیار متشنجصورت پذیرفت و تهدید و ارعاب، بدنه اخذ بیعت را تشکیل می‌داد.

گردآورنده این پرسش‌ها اگر برگی از تاریخ سقیفه را خوانده بود، درباره آن این همه رجز خوانی نمی‌کرد.

سرانجام بیعتیصورت پذیرفت که سعدبن عباده رییس خزرجیان، به‌وسیله جن! در بیابان کشته شد و لقب «قتیل‌الجن» به خود گرفت.

طبری از عمربن خطاب درباره سقیفه چنین نقل می‌کند: «کانت فلتة کفلتات الجاهلية»؛ «(۱)»

«کاری حساب نشده همانند کارهای دوران جاهلیت بود»، حتی خود عمربن خطاب بعدها بر آن تصریح کرد: «کانت بیعة أبی بکر فلتة، وقی اللَّه شرّها ...» «(۲)»

؛ بیعت ابی‌بکر کاری نسنجیده بود، خدا شر آن را از ما دور گرداند.»

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۹

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۶

ص: ۲۱۲

پرسش ۷۷

شیعه معتقد است: شیخین در کنار زدن علی‌بن ابی‌طالب از خلافت موفق شدند. از آن‌ها می‌پرسیم: خلافت چه دستاوردهایی برای خودشان داشت؟ آنان فرزندان خود را جانشین خود نکردند. در حالی که علی علیه السلام فرزندش حسین! را جانشین خود قرار کرد؟

پاسخ

طرح کنندگان پرسش‌ها تصور می‌کنند جوانان شیعه،صحرانشینان چشم و گوش بسته‌اند؟! چه دستاورد مادّی بالاتر از آن‌که قدرت سیاسی و حاکمیت سراسر جزیرهٔ العرب را به دست گیرند و اختیار جان و مال مسلمانان با آنان باشد؟ و رقیبان خود را ازصحنه حذف کنند؟ و بر غنایم و مالیات‌های اسلامی دست یابند؟ و فرزند هند جگرخوار را بر این امت مسلط کنند!

و امّیا این‌که چرا فرزندان خود را در این مقام نصب نکردند؟ به خاطر این‌که هیچ زمینه‌ای برای این کار نبود. شگفت این‌که می‌گوید: علی فرزندش حسین را جانشین خود کرد، در حالی که حسین نبود و حسن بود آن‌هم به امر الهی بود نه به دستور خود حضرت. سخن اینان مانند گفتار آن گوینده است که گفت: گرگ شیخ یعقوب را بالای مناره خورد. در حالی که شیخ نبود و پیامبر بود، یعقوب نبود و یوسف بود و منار هم نبود و چاه بود و گرگی هم در کار نبود و اصل واقعه دروغ بود!

ص: ۲۱۳

آری این روش را (خلافت موروثی) بنی امیّه پدید آوردند، معاویه بر خلاف تعهدی که به امام حسن علیه السلام درصلح خود داده بود، با زور شمشیر از مهاجر و انصار برای فرزند فاسق و بی لیاقت خود یزید بیعت گرفت و حسین علیه السلام سرور جوانان بهشت به خاطر این‌که حاضر نشد با چنین فرد نالایق و بی ایمانی بیعت کند، پذیرای شهادت شد.

ص: ۲۱۴

پرسش ۷۸

عبداللَّه بن عمرو بن عثمان بن عفان با دختر حسین‌بن علی علیهما السلام به نام فاطمه ازدواج کرد و از او فرزندی به نام محمد متولد شد. آیا ممکن است فاطمه نوه ملعون داشته باشد؟ اگر پاسخ منفی است، چگونه است که شما می‌گویید شجره ملعونه در قرآن بنی امیه هستند؟

پاسخ

اولًا: ما نمی‌گوییم بلکه احادیث شما می‌گوید: مقصود از شجره ملعونه در قرآن بنی امیه است. عبداللَّه بن عمر می‌گوید: پیامبر گفت: در رؤیا دیدم فرزندان حکم بن ابی العاص (بنی امیه) چون میمون‌هایی بر منبرها نشسته‌اند، خداوند این آیه را فرستاد:

... وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِی أَرَيْنَاکَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَاناً كَبِيراً. «(۱)»

«... و ما آن خواب را به تو نمودیم تا تنها آزمایشی برای مردم و نیز درخت نفرین شده در قرآن باشد. ما آن‌ها را بیم می‌دهیم، ولی جز سرکشی بزرگ برای آن‌ها چیزی به بار نمی‌آورد.»

یعلی‌بن مرّة می‌گوید: پیامبر خداصلی الله علیه و آله فرمود: فرزندان امیه را بر منابر

۱- اسراء: ۶۰

ص: ۲۱۵

روی زمین دیدم که بر شما فرمان می‌رانند و آن‌ها را فرمانروایانی ناشایست خواهید یافت. پیامبر به خاطر این رؤیا غمگین شد و آیه یاد شـده نازل گردید. «(۱)» ولی در عین حـال، اگر شاخه‌ای از این شـجره راه پرهیزگاری وصـلاح را پیش بگیرد، مسـلّماً مورد لعن نخواهد بود؛ به حکم یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنْ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنْ الْحَیِّ و به حکم ... وَلَا تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی

۱- الدّر المنثور، ج ۵، تفسیر آیه ۶۰ سوره اسراء و روایات دیگر.

ص: ۲۱۶

پرسش ۷۹

شیعیـان از سویی می‌گوینـد ائمه معصوم‌انـد و از سوی دیگر می‌گوینـد که آن‌ها تقیه می‌کننـد. این دو با هم تناقض دارد؛ زیرا وقتی شماصحت آنچه را که امامانتان می‌گویند نمی‌دانید، معصوم بودنشان چه سودی دارد؟

پاسخ

در این سؤال دو اشکال مطرح گردیده است:

۱. تناقض میان «اعتقاد به عصمت» و «اعتقاد بر عمل ائمه به تقیه».

۲. اگر امامـان در گفتار خود تقیه می‌کردنـد، دیگر به گفتار آنان در موارد دیگر نمی‌توان اعتماد کرد؛ زیرا ممکن است، تقیه کرده باشند.

در پاسخ اشـکال نخست می‌گوییم: تناقض این است که دو گزاره با موضوع و محمول واحد، دو حکم غیر قابل جمع داشـته باشـند؛ ماننـد این‌که بگوییم زیـد دانشـمند است و زیـد دانشـمند نیست. در حـالی که در اینجا دو گزاره داریم که از نظر موضوع و محمول متفاوت‌اند و از نظر حکم هم هر دو ایجابی هستند، گویا گرد آورنده پرسش‌ها برگی از مسائل عقلی نخوانده است.

پاسـخ پرسـش دوم این است که: اوّلًا: امامان در همه‌جا تقیه نمی‌کردنـد. در موردی که فتوای حاکم زمان و فقیهان رسـمی و مورد تأییدِ حکومت، بر خلاف نظر ائمه بود، در این مورد برای دفع ضرر و خطر از

ص: ۲۱۷

شیعیان، متوسل به تقیه شده و موافق مفتی زمان حکم کرده‌اند و در مواردی که اصلًا این ملاک نبود، تقیه نمی‌کردند و بنابراین، تقیه در موارد مخصوص، مایه سلب اعتماد به‌طور کلی نمی‌شود، حتی در مواردی که تقیه می‌کردند لحن گفتگو به‌گونه‌ای بود که آگاهان از اصحاب ائمه می‌دانستند که این پاسخ به عنوان تقیه‌صادر شده است.

کسانی که با روایات امامان معصوم آشنا هستد، احادیثی را که از روی تقیه وارد شده، می‌شناسند و قرائن در خود حدیث بر تقیه بودن گواهی می‌دهد.

پرسش ۸۰

اگر کسی بر ثقل اصغر (اهل بیت) طعنه زند، تکفیرش می‌کنید، امّا اگر بر قرآن طعنه زند، درصدد توجیه کار او بر می‌آیید. چرا؟

پاسخ

افترا کار آسانی است، امّا اثبات آن بسیار مشکل. در کدام کتاب و رساله‌ای این دو قضیه آمده است؟ گردآورنده پرسش‌ها، از روی دستپاچگی، فراموش کرده که در بسیاری از موارد ادّعاهای بی مدرکی را بهصورت سؤال مطرح ساخته است.

ص: ۲۱۸

پرسش ۸۱

شیعه معتقد است همه اصحاب مرتد شدند، جز تعداد اندکی که هفت نفر بیشتر نیستند. حال پرسش این است: بقیه اهل بیت مانند فرزندان جعفر و علی چه شدند؟ آیا آنان نیز مرتد شدند؟

پاسخ

این سؤال نیز چندین بار تکرار شده است. پیشتر (در پرسش ۶۰) گفتیم که پیامبرصد هزار یا بیشترصحابی داشته است. حدود پانزده هزار نفر از آنان، با نام مشخص شده و بقیه اصلًا شناسایی نشده‌اند. بنابراین، کجا شیعه این هشتاد و پنج هزار نفر را مرتد می‌انگارد؟ و از آن پانزده هزار نفر بخشی پیشگامان تشیع بوده‌اند. تاریخ حدود ۲۰۰ نفر ازصحابه را شیعه علی علیه السلام می‌داند و اسامی آن‌ها در کتاب‌های رجال ثبت شده است. چگونه می‌توان گفت این همه جز هفت نفر مرتد شده‌اند؟

برخی از روایاتی که در این مورد در برخی از کتب شیعه وارد شده خبر واحدند و هرگز نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد، ولی درصحیح بخاری و مسلم حدود ۱۰ روایت در ارتدادصحابه وارد شده، شما برای آن‌ها چه پاسخی دارید؟ لطفاً به کتاب جامع الأصول، «(۱)» مراجعه فرمایید.

۱- جامع الاصول، ج ۱۰، بحث حوض کوثر.

ص: ۲۱۹

پرسش ۸۲

ابو داود در سنن خود نقل کرده است: اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا آن‌که در آن روز مردی از اهل بیت برمی‌خیزد که اسم او اسم من است و اسم پدرش اسم پدر من است. «(۱)» مشخص است که اسم پیامبر محمد بن عبداللَّه است و حال آن‌که مهدی اسمش محمد بن الحسن است، چگونه این روایت را بر فرزند امام حسن عسکری علیه السلام تطبیق می‌دهید؟

پاسخ

اوّلًا: این روایت را ابوداود نقل کرده و ارتباطی به شیعه ندارد و ما هرگز ملزم به پاسخگویی و دفاع از روایات او نیستیم، هر چند بخشی از این روایت مورد قبول ماست.

ثانیاً: ابو داود روایت یاد شده را به اینصورت نقل کرده ولی دیگران جمله آخر را نقل نکرده‌اند؛ مثلًا ترمذی در سنن خود در باب «ما جاء فی المهدی» آورده است: «لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من أهل بیتی یواطی اسمه اسمی». سنن ترمذی در همان بخش نقل

۱- سنن ابوداود، ج ۴، ص ۱۶۰

ص: ۲۲۰

می‌کند: «یلی رجل من أهل بیتی یواطیء اسمه اسمی». «(۱)»

احمد در مسند نقل می‌کند که: «لا تقوم الساعهٔ حتّی یلی رجل من أهل بیتی ویواطیء اسمه اسمی». «(۲)»

بنابراین، بخشی از این حدیث، متفق علیه است و آن بخش دیگر که ابوداود نقل کرده، اختصاص به خود او دارد. و سؤال کننده از میان آن همه روایت مورد اتفاق، این یکی را برگزیده، که اختصاصیِ ابوداود است!

۱- سنن ترمذی، ج ۴، کتاب الفتن، باب ۵۲، حدیث ۲۲۳۰

۲- همان، ج ۴، کتاب الفتن، باب ۵۲، حدیث ۲۲۳۱

ص: ۲۲۱

پرسش ۸۳

روایات مختلفی درباره نام مادر، زمان تولّد و سن حضرت مهدی در هنگام ظهور، محل آن حضرت و مدت غیبت و مدت حکومتش وجود دارد، کدام یک از آن‌هاصحیح است؟

پاسخ

مسأله حضرت مهدی- عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف- و این‌که در برهه‌ای از زمان، فردی از خاندان پیامبرصلی الله علیه و آله، از نسل حسین علیه السلام ظهور خواهد نمود و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، از مسلّمات عقاید اسلامی است. خوشبختانه محدثان اهل سنت کتاب‌های ارزنده‌ای درباره حضرت مهدی به نگارش درآورده‌اند و در این سال‌های واپسین، در عربستان سعودی کتابی با نام «بین یدی الساعه» منتشر شده و حق مطلب را ادا کرده است.

از نظر شیعه و نیز از نظر بیش از چهل تن علمای بزرگ اهل سنت، مهدی فرزند امام عسکری علیه السلام دیده به جهان گشوده و مدتی در دامان آن حضرت پرورش یافته و پس از رحلت حضرت، در غیبت به سر برده است.

خصوصیات زندگی آن حضرت، که جنبه اعتقادی ندارد، چندان مهم نیست؛ و نام مادرش نرجس باشد یا ریحانه و یا سوسن، در این اعتقاد تزلزلی ایجاد نمی‌کند و همچنین بقیه پرسش‌ها که مطرح شده

ص: ۲۲۲

است.

آنچه قطعی است این‌که حضرت در همین جهان زندگی می‌کند.

جایگاه خاصی ندارد و اگر هم باشد، زندگی او در آنجا پیوسته نیست و اگر در برخی از ادعیه آمده است: کاش می‌دانستم کجا هستی؟ در کدام زمینی یا در کدام ... آیا در رضوی هستی یا در ذی‌طوی یا غیر آن؟ همه این‌ها نوعی اظهار علاقه به آن حضرت است، نه این‌که حضرتش در این نقاط به سر ببرد.

شگفت اینجاست که گرد آورنده پرسش‌ها، دعای ندبه را تحریف کرده، چیزهایی هم بر آن افزوده است؛ مانند پس از جمله «أَ بِرَضْوَی أَوْ غَیْرِهَا أَمْ ذِی طُوًی» چند نقطه گذارده و این جمله‌ها را آورده است: «أم فی الیمن بوادی شمروخ أم فی الجزیرة الخضراء ...!» باید بر این امانت در نقل آفرین گفت.

پس اصل عقیده، که مورد اتفاق تمام فرق و مذاهب و علمای شیعه است، مطلبی است و فروع و شاخه‌ها که جنبه اعتقادی ندارد، مطلب دیگر. باید موضوع نخست را از موضوع دوم جدا ساخت.

عین این مطلب در معراج پیامبر وجود دارد. اصل معراج مسلّم است و بخشی از روایات آن متواتر، امّا قسمت‌های دیگر آن، که بهصورت اخبار آحاد نقل شده، ارتباطی به عقیده ندارند و نمی‌توان به خاطر مشکلات آن‌ها در اصل معراج تردید کرد.

ص: ۲۲۳

پرسش ۸۴

در حدیثی آمده است که علی بن ابی طالب فرموده‌اند: زمانی می‌آید که حدود در آن جاری نمی‌شود. مال مردم را به ناحق می‌خورند. با دوستان خدا دشمنی می‌شود و با دشمنان خدا دوستی. پرسیدند: اگر ما در آن روزگار بودیم چه کنیم؟ فرمود: مانند یاران عیسی باشید که با ارّه‌ها آنان را تکه تکه کردند و بر دار رفتند؛ زیرا مرگ در اطاعت خدا بهتر از زندگی در گناه است.

اکنون این حدیث، با تقیه‌ای که شیعیان به آن معتقدند، چگونه سازگار است؟

پاسخ

تقیه یک اصل قرآنی و عقلانی است که هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند و دو آیه روشن درباره تقیه وارد شده است:

۱. ... إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ .... «(۱)»

«... جز کسی که ناچار شده و دلش به ایمان استوار است ....»

۲. ... إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً .... «(۲)»

«مگر آن که با آنان به نوعی با تقیه رفتار کنید.»

۱- نحل: ۱۰۶

۲- آل عمران: ۲۸

ص: ۲۲۴

ولی تقیه برای خود حدود و مرزهایی دارد. اگر کار به جایی رسید که اصل دین در معرض نابودی قرار گرفت یا پای گناهانی، مانند ریختن خون مؤمن و یا مبارزه با اولیای خدا در میان آمد، تقیه در این موارد حرام است. سخن حضرت در این حدیث ناظر به این موارد است که تقیه روا نیست.

جمله «... خَیْرٌ مِنْ حَیَاةٍ فِی مَعْصِیَةِ اللَّهِ» اشاره به همین حدود است.

اتفاقاً معاویه شش ماه پس از این سخنرانی امام، بر سراسر کشورهای اسلامی مسلّط شد. باطل گرایان را مقرّب ساخت و به آنان اموال فراوانی بخشید و حق طلبان را در هرگوشه و کناری می‌جست و نابود می‌کرد.

حضرت درباره این زمان می‌گوید: مبادا با آن‌ها همراه شوید و در جنایات آن‌ها شرکت کنید.

از این رو است که شیعیان در این مورد با معاویه همراهی نکردند.

هرچند بر چوبه دار آویخته، یا بهصورت گروهی کشته شدند؛ مانند حجربن عدی.

ص: ۲۲۵

پرسش ۸۵

چه چیزی ابوبکر را مجبور کرد تا در سفر هجرت، همراه پیامبرصلی الله علیه و آله باشد؟

پاسخ

شکی نیست که ابوبکر در این سفر مجبور نبود و به اختیار خودش سفر را برگزید. ولی در چگونگی سفر او مطالبی گفته‌اند: ۱. پیامبر به خانه ابوبکر رفت و قضیه مهاجرت به مدینه را مطرح کرد. در این هنگام ابوبکر آمادگی خودش را برای همراهی پیامبر اعلام نمود. این حدیث را دخترش عایشه نقل می‌کند. «(۱)» ۲. پس از آن‌که پیامبرصلی الله علیه و آله علی را در بستر خود خواباند، ابوبکر به خانه پیامبرصلی الله علیه و آله آمد و شخصی را در بستر آن حضرت دید. تصور کرد او پیامبر خداست. ناگهان دید علی علیه السلام در بستر او خوابیده است. درباره پیامبرصلی الله علیه و آله پرسید، علی علیه السلام گفت: پیامبر به سوی بئر میمونه رفت و ابوبکر راه افتاد و به پیامبر پیوست. «(۲)» ۳. برخی معتقدند پیامبر به هنگام ترک مکه، او را در راه دید و همراه خود برد.

در هر حال، خدا از نیت‌ها آگاه است. اگر این سفر برای خدا بوده، نوعی فضیلت به شمار می‌رود، هر چند آیه‌ای که در این مورد نازل شده،

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۷۶

۲- تاریخ اسلام ذهبی، ج ۱، ص ۳۱۸ و سیره نبویه ابن هشام، ج ۲، ص ۹۸ و ۹۹

ص: ۲۲۶

یادآور می‌شود که سکینه و آرامش در غار فرود آمد آن هم نه بر هر دو بلکه تنها بر پیامبر چنان‌که فرمود:

... إِذْ هُما فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ‌اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها .... «(۱)»

«هنگامی که آن دو در غار بودنـد، او به همراه خود می گفت: غم مخور، خـدا با ماست. در این هنگام خداوند آرامش خود را بر او فرستاد و او را با سپاهیانی که ندیدید یاری کرد ....»

به یقین این نوع کمک‌های غیبی متوجه پیامبرصلی الله علیه و آله است، نه همراه او.

بنابراین، آرامش فقط بر پیامبر فرود آمد و او را با لشکریان نادیدنی کمک کرد.

از این گذشـته، اگر مصاحبت فضـیلت است، چرا فداکاری علی علیه السلام در آن شب را کم رنگ می‌شمارید. پیامبرصلی الله علیه و آله- به امر الهی- از محـل خطر به محـل امن رفت ولی علی علیه السـلام به امر پیـامبر به کـانون خطر شـتافت. یار پیامبر از خطر به نقطه امن گریخت، حال کدام برتر و بالاتر است؟

فرض کنیـد این مصـاحبت فضـیلت است، ولی این سـبب نمی‌شود که این فرد تـا آخر عمر معصوم و عـادل باشـد و ما نتوانیم درباره کارهای او انتقادی داشته باشیم و با مدارک علمی و موازین شرعی درباره کارهای او داوری کنیم.

پرسشگر تصور کرده است که اگر فردی فضیلتی یافت، دیگر نباید درباره او سخنی بر زبان آورد.

۱- توبه: ۴۰

ص: ۲۲۷

پرسش ۸۶

آیات زیادی هست که خداوند در آن، اصحاب را می‌ستاید ولی شیعیان می گویند: اصحاب در دوران حیات پیامبرصلی الله علیه و آله مؤمن بوده‌اند، امّا بعد از وفات او مرتد شده‌اند، این عجیب نیست؟

پاسخ

برخی از آیات را که سند فضیلت برای اصحاب شمرده شده، اختصاص به آن‌ها ندارد، بلکه بهصورت قضایای کلی است کهصحابه و تابعین و تمام مسلمانانی را که در طول زمان می‌آیند و به پیامبرصلی الله علیه و آله ایمان می‌آورند، شامل می‌شود، مانند:

الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ ٱلْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ ٱلْإِنْجِیلِ ....

«آنان که از فرستاده و پیامبرِ امّی پیروی می کنند، که او را در تورات و انجیل، که نزدشان هست، ثبت شده می‌یابند ....»

اوّلًا: این آیه به قرینه «مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ» مربوط به اهل کتاب است؛ کسانی از اهل کتاب که پیامبر را با نشانه‌هایش در آن کتاب‌ها می‌یابند و به او ایمان می‌آورند و یاری‌اش می کنند ....

بنابراین، ارتباطی به غیر آن گروه ندارد و اگر هم کلی باشد، همه مسلمانان را در طول تاریخ در بر می گیرد.

ص: ۲۲۸

ثانیاً: همچنانکه بارها در پاسخ پرسش‌هایی یادآور شدیم، این تهمتی است به شیعه؛ چرا که ما هرگز عقیده به ارتدادصحابه نداریم و بارها گفته‌ایم قریب به دویست نفر ازصحابه پیشگامان تشیع بودند و گروهی نیز ناشناخته‌اند و کسی درباره آن‌ها داوری نکرده است. اگر روایتی هم در این مورد وارد شده، خبر واحد و متشابه است.

تهیه کننده یا تنظیم کنندگان کتاب حاضر، طبق عادت خود در اغلب موارد، باز هم مدرك و شاهدی بر این تهمت ارئه نکرده‌اند و فقط به تکرار یک دروغ می‌پردازند تا آن را جا بیندازد.

در اینجا نیز خاطر نشان می‌کنیم که در مجموعصحاح شما، بیش از ۱۰ روایت بر ارتدادصحابه وارد شده که حتی این جمله را نقل می‌کند:

وقتی که پیامبر می‌بیند اجازه ورود به حوض را به آن‌ها نمی‌دهد و می‌گوید: «أُصَيْحَابِی أُصَيْحَابِی [أَصْحَابِی أَصْحَابِی]» پاسخ می‌آید:

«إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ، إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ الْقَهْقَرَی».

درباره این روایات به کتاب «جامع الاصول» ابن اثیر که مجموعصحاح را یک جا گرد آورده، مراجعه کنید. گفتنی است، در مقدمه به آن‌ها اشاره کرده‌ایم.

اگر آیات الهی را، که در مدح و ثنای کلی و عام برایصحابه و دیگران وارد شده، می‌پذیرید و سند قرار می‌دهید، باید آیاتی را که در نقد و مذمّت کارهای برخی ازصحابه وارد شده است، نیز بپذیرید و ما برای اختصار می‌گوییم. «(۱)» تنها کافی است آیات سوره توبه و یا آیه دهم سوره جمعه را مطالعه فرمایید.

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۵۰ و غیره.

ص: ۲۲۹

پرسش ۸۷

شیعه می گوید اصحاب بعد از وفات پیامبر همه مرتد شدند، پس چگونه با مرتدانی چون اصحاب مسیلمه، طلیحه، اسود و سجاح پیکار کردند؟

پاسخ

این پرسش تکراری است و بارها در این کتاب بهصورت‌های مختلف آمده و ما نیز پاسخ آن را گفته‌ایم. طرح مکرر آن، از باب تکرار دروغ برای خدشه دار کردن اذهان است.

ص: ۲۳۰

پرسش ۸۸

سنت‌های تکوینی و تشریعی شهادت می‌دهند که یاران هر پیامبری، بهترین افراد آن امت‌اند، پس چرا شیعیان یاران و اصحاب پیامبر ما را کافر می‌خوانند؟

پاسخ

دروغ‌های خود ساخته به جای ارائه مدرک و سند، همچنان تکرار می‌شود و به اشکال گوناگون بازگو می‌گردد.

روشن است که ادعا کردن آسان و اقامه دلیل مشکل است! می‌گوید:

اگر از پیروان تورات پرسیده شود بهترین افراد امت شما چه کسانی هستند؟ خواهند گفت: پیروان موسی. عجیب است که از پیروان تورات سؤال می‌کند و به رخ ما می‌کشد! و نمی‌پرسد که قرآن درباره پیروان موسی چه می‌گوید؟ مگر غالب آنان در غیاب موسی مرتد نشدند؟ و به جای خداپرستی گوساله نپرستیدند؟

حضرت موسی زبده‌ترین افراد بنی اسرائیل را همراه خود به میقات برد ولی به خاطر لجاجتشان، سفیهان امّت نامید و فرمود: أ تُهْلِکُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنَّا ... «(۱)»

قرآن درباره پیروان دست اوّل حضرت موسی فرموده است:

وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ ... «(۲)»

۱- . اعراف: ۱۵۵

۲- . بقره: ۹۳

ص: ۲۳۱

«دل‌های آنان بر اثر کفر و بی‌ایمانی با محبت گوساله آمیخته شد.»

شگفت اینجاست که خداوند همین پیروان دست اول را یکجا نکوهش می کند و می‌فرماید:

وَ لَقَدْ جاءَکُمْ مُوسی بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ. «(۱)»

«موسی با آن همه معجزات به سوی شما آمد ولی شما در غیبت او گوساله را انتخاب کردید، در حالی که ستمگر بودید.»

برای ما روشن نیست که چرا این فرد سلفی از پیروان حضرت موسی جانبداری می کند!

او در ادامه می گوید: اگر از پیروان انجیل پرسیده شود که بهترین افراد امّت شما چه کسانی هستند، می گویند: یاران عیسی علیه السلام.

شگفتا! که پیروان انجیل، در انجیل می‌خوانند: یکی از همان حواریون عیسی «یهودای اسخریوطی» بود که جایگاه او را به دشمنان نشان داد تا دستگیر و مجازاتش کنند. «(۲)» به هر حال، قانون تکوین بر خلاف ادعای او، گواهی می‌دهد؛ زیرا بشر پیوسته در حال تکامل بوده و شخصیت‌های والایی را در طول زمان در دامان خود پرورش می‌دهد. خداوند در این مورد می گوید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرِینَ

۱- بقره: ۹۲

۲- . اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات، ص ۴، ط تبریز.

ص: ۲۳۲

يُجاهِدُونَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ. «(۱)»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرکس از شما از آیین خود باز گردد، خداوند گروهی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند. در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. آن‌ها در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری هراس ندارند. این فضل خداست که به هرکس بخواهد می‌دهد.»

ما از ایشان درخواست می‌کنیم تفاسیر اهل سنت را در مورد این آیه مطالعه کنند تا روشن شود که آیندگان بهتر از یاران دست اوّل پیامبر بودند.

شگفت است که این آیه قرآن به نوعی باصراحت خبر از ارتداد گروهی از مؤمنان می‌دهد و آیات دیگری نیز بر زمینه ارتداد گواهی می‌دهند چنانکه می‌فرماید:

وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِی اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. «(۲)»

«محمد تنها فرستاده خداست که پیش از او نیز فرستادگانی آمده‌اند.

اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا شما به گذشته خویش باز می‌گردید؟

و هرکس به عقب باز گردد به خدا زیانی نمی‌رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.»

۱- مائده: ۵۴

۲- آل عمران: ۱۴۴

ص: ۲۳۳

پرسش ۸۹

پیامبر در وضعیت سختی قرار گرفت با این حال تقیه نکرد، چگونه است امامان شیعه از تقیه استفاده کرده‌اند؟

پاسخ

تقیه از «وقی، یقی» اشتقاق یافته؛ یعنی سپر شدن در برابر دشمن.

عقل و خرد داوری می‌کنند که باید برای پیشبرد مقاصد، از ابزار مشروع بهره گرفت. اگر معنای تقیه این است، پس خود پیامبر سه سال از دعوت خود را در مکه با تقیه گذراند؛ یعنی تبلیغ زیرزمینی داشت، امّا به‌طور علنی تبلیغ نمی‌کرد، آنگاه که آیه: فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ* إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ. «(۱)» فرود آمد، تقیه ممنوع شد.

تقیّه سلاح انسان ناتوان است در مقابل دشمن ستمگر و بی‌رحم، که آزادی عمل و اظهار عقیده را از انسان سلب می‌کند. اگر در تقیه نکوهشی هست، مربوط به افرادی است که آزادی‌ها را از امامان شیعه سلب می‌کردند، نه بر آن‌ها که سعی در حفظ آرامش و وحدت مسلمین داشتند. به هر حال، این سؤال نیز تکراری است و در گذشته پاسخ آن را گفته‌ایم.

۱- حجر: ۹۵- ۹۴

ص: ۲۳۴

پرسش ۹۰

علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام خوارج را کافر نمی‌داند، چرا شما بهترین یاران پیامبر و همسران او را کافر می‌خوانید؟

پاسخ

این پرسش نیز تکراری است و ما هیچ‌گاه کسی را تکفیر نکرده‌ایم.

تنها اعمال وکردار افراد را محک زده‌ایم واعمال بهترین گواه بر هویت فرد است. اگر به‌راستی تکفیر کاری ناپسند است (که بدون ملاک تکفیر کردن، زشت‌ترین کارهاست) شما سلفی‌ها گوی سبقت‌را ربوده، درتکفیر قهرمانید. پیشوای شما محمدبن عبدالوهاب درکتاب کشف‌الشبهات، جز پیروان خود، همه مسلمانان را تکفیر می‌کند و هر چه که بخواهید بر این مطلب او پرده پوشی کنید، عمل او بهترین گواه بر نظر او درباره مسلمانان است.

او با مسلمانان نجد و یمن و حجاز نبرد کرد و غارتگری نمود و همه آن‌ها را کافر و بت‌پرست خواند. امروز هم فرزندان این سلف! ابزار تکفیر را به‌دست گرفته و انسان‌های بی‌گناه و افراد معصوم وگویندگان لاإله إلّا اللّٰه و کسانی که می‌گویند اللّٰهُ رَبُّنا، محمّدٌ رسولنا، الکعبهٔ قبلتُنا و القرآن کتابنا را با فریب دادن افرادی به نام عملیات شهادت طلبانه می‌کشند و هیچ کاری به کافران و مشرکان واقعی ندارند! و کتب فتوایی علمای وهّابی پر است از تکفیر مسلمانان که هیچ جای انکار نیست.

ص: ۲۳۵

پرسش ۹۱

اجماع از دیدگاه شیعیان تنها زمانی حجت است که معصوم در آن وجود داشته باشد. چنین سخنی بی معنا است؛ زیرا وقتی معصوم در کار باشد، چه نیازی به اجماع است؟!

پاسخ

حجیت اجماع، در حال ظهور امام معصوم ملاکی دارد و در زمان غیبت ملاکی دیگر.

زمانی که امام علیه السلام ظاهر و آشکار باشد، سخنی که از شخص او شنیده شود یا از او نقل کنند حجت است و دیگر نیازی به اجماع نیست.

اما اگر چیزی از او شنیده نشود و یا نقل نگردد، بلکه دو عادل نقل کنند که مثلًا همه علمای مدینه در عصر امامصادق علیه السلام بر این حکم اتفاق نظر داشتند و احدی را استثنا نکنند، در اینصورت اتفاق علما، کاشف از قول معصوم بوده و طریقی است بر شناسایی دیدگاه او. در اینصورت اجماع کاملًا مفید و وسیله‌ای است برای شناسایی قول معصوم.

در دوران غیبت حجیت اجماع ملاک دیگری داردکه در کتاب‌های اصول، آمده است.

پرسشگر تصور کرده است که امام علیه السلام در میان مجمعین مشخص است و می گوید با وجود چنین اجماعی نیاز به اجماع و اتفاق نیست؛ در حالی که جریان خلاف آن است.

ص: ۲۳۶

پرسش ۹۲

چرا شیعیان زیدیه را کافر می‌دانند، با این‌که آنان دوستداران اهل بیت‌اند؟!

پاسخ

این نیز یکی دیگر از تهمت‌ها است. شکی نیست که افترا زننده، در پیشگاه خدا به عنوان «مفتری» مجازات خواهد شد.

شیعیان برای امام زیدیه، به نام زید بن علی، احترام خاص قائل‌اند.

وقتی شـهادت زید را به امامصادق علیه السلام خبر دادند، اشک از دیدگانش جاری شد و به خانواده زید و خانواده‌های شهدای آن قیام کمک مالی کرد. تنها یک گروه معدود و غیر موجود به نام بتریه از این جمعیت مستثنی هستند.

شیخ مفید در اوائل المقالات می گوید: تنها دو گروه شایسـتگی نام شیعه دارند: ۱. امامیه ۲. زیدیه. «(۱)» تنظیم کنندگان این کتابچه کوشـیده‌اند بزرگترین انحراف و اشـتباه خود و همفکرانشان را، که تکفیر مسـلمانان بوده، با فرافکنی از خود سـلب کننـد و آن را به دامن شیعه بچسبانند. برای نمونه، کافی است، مجموعه فتاوای علمای بزرگ وهّابی را یک بار دیگر مرور کند و آنگاه به ما

۱- توبه: ۴۸ و ۱۰۱

ص: ۲۳۷

بگوید که کدام فرقه را تکفیر نکرده‌اند؟ و جان و مال و ناموس کدام گروه از مسلمانان را بر خود حلال ندانسته‌اند؟ و چرا کافران واقعی را برادران خود می‌دانند و مسلمانان واقعی را کافر می‌خوانند؟ و با آلوده کردن کلمه مقدس «جهاد» به قتل عام بی گناهان می‌پردازند؟

پرسش ۹۳

شیعیان می گویند علی بعد از پیامبر مستحق خلافت بود؛ زیرا پیامبر به او فرمود: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسایی»، امّا می‌بینیم که هارون جانشین موسی نشد و پیش از او وفات یافت و جانشین موسی، یوشع بن نون بود؟!

پاسخ

حدیث منزلت از فضایل اختصاصی امام علی علیه السلام است که با ده‌ها سند، درصحیحین و دیگر کتاب‌های معتبر نقل شده است، تا آنجا که گردآورنده پرسش‌ها اصل حدیث را پذیرفته، هر چند آن را کامل نقل نکرده است و متن کامل آن چنین است:

هنگامی که پیامبرصلی الله علیه و آله عازم تبوک بود، امیرمؤمنان را به جانشینی خود برگزید. منافقان شایعه‌ساز گفتند: رابطه پیامبر با علی به تیرگی گراییده است؛ به این دلیل که او را همراه خود نبرد. امیرمؤمنان به لشکرگاه پیامبرصلی الله علیه و آله شتافت و شایعه را به سمع آن حضرت رساند. پیامبر فرمود:

ص: ۲۳۸

«أَمَا تَرْضَی أَنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِٔ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبُوَّهَٔ بَعْدِی». «(۱)»

هارون به نص قرآن کریم دارای چهار منصب بود:

۱. در نبوت با موسی شریک بود؛ وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی.

۲. وزیر و یاور موسی بود؛ وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی.

۳. بازوی قدرتمند موسی به شمار می‌رفت؛ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی. «(۲)» ۴. جانشین موسی در غیاب او بود؛ وَ قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی .... «(۳)» شکی نیست که امیرمؤمنان علی علیه السلام به حکم استثنای نبوت، همه مقامات هارون را دارد؛ بنابراین، او خلیفه پیامبر خواهد بود؛ چه در حال حیات پیامبر و چه در حال مماتش.

طراحان پرسش‌ها، می‌گویند: هارون در حال حیات موسی، هر چهار مقام را داشت، ولی چون پیش از موسی فوت کرد، مقام خلافت و جانشینی را بعد از مرگ موسی به دست نیاورد. بنابراین، علی علیه السلام چگونه می‌تواند پس از پیامبرصلی الله علیه و آله جانشینی داشته باشد، در حالی که «مشبّه به» یعنی هارون چنین توفیقی نیافت؟

پاسخ آن روشن است و آن این‌که: جناب هارون، همه مقامات را، حتی جانشینی از موسی را تا زنده بود حفظ کرد و موسی او را از این مقام

۱- مسلم، باب فضائل علی‌بن ابی طالب، حدیث شماره ۲۴۰۴؛ بخاری، کتاب ۲۴، باب ۴، حدیث ۳۷۰۶؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۳ ص ۱۰۹

۲- طه: ص ۲۹

۳- اعراف: ۱۴۲

ص: ۲۳۹

عزل نکرد، ولی چون مرگ وی زودتر از موسی فرا رسید، مقام جانشینی را با وفات خود از دست داد، ولی امیرمؤمنان علیه السلام که به تقدیر الهی پس از درگذشت پیامبر خداصلی الله علیه و آله ۳۰ سال زندگی کرد، طبعاً این مقام را تا زنده بود حفظ کرد.

به تعبیر دیگر، تشبیه علی علیه السلام به هارون، تنها از این نظر است که هر دو دارای این سه مقام هستند.

در پایان از نویسندگان وهابی می‌پرسیم: اگر این حدیث درباره یکی از خلفا وارد شده بود، با آن این‌گونه برخورد می‌کردید؟!

ص: ۲۴۰

پرسش ۹۴

شیعیان به پیروان خود جرأت داده‌اند تا هر گونه گناهی را مرتکب شوند؛ آنان بر این باورند که: چون علی را دوست دارند، هر گناهی مرتکب شوند، اشکال ندارد!؟

پاسخ

این نیز از افتراهای بی سند است که در حق شیعه گفته‌اند. ظاهراً شیعه را با «مرجئه» یکی گرفته‌اند! این مرجئه هستند که می‌گویند: ایمان برای نجات کافی است، هر چند همراه با عمل نباشد. شیعه درست نقطه مقابل آن‌ها است. نه تنها ایمان در نجات انسان کافی نیست، بلکه حبّ انبیا و اولیا و هر نوع تظاهر به محبّت آن‌ها، درصورتی مفید است که همراه با عمل باشد و شعار آنان این است: ... إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.

امام باقر علیه السلام به یکی از پیروان و شیعیان خود می‌گوید:

«يَا جَابِرُ أ يَكْتَفِي مَنِ انْتَحَلَ التَّشَيُّعَ أنْ يَقُولَ بِحُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَوَ اللَّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنِ اتَّقَى اللَّهَ وَ أَطَاعَهُ ...». «(۱)»

«ای جابر، آیا کافی است که کسی خود را شیعه بداند و ما اهل بیت را دوست بدارد؟! به خدا سوگند شیعیان ما کسانی هستند که از گناهان بپرهیزند و از خدا اطاعت کنند و نشانه‌های شیعه همان

۱- . امالی شیخ طوسی، ص ۷۴۳ و کافی، ج ۲، ص ۷۳

ص: ۲۴۱

فروتنی و ترس از خدا و پیوسته به یاد خدا بودن و نماز و روزه و نیکوکاری است ....»

این نمونه‌ای است از روایات مورد بحث. ده‌ها نمونه دیگر نیز از ائمه علیهم السلام در این موضوع وارد شده است. اگر به فرض روایتی بر خلاف این آمده باشد، چون مخالف قرآن و روایتِ قطعی است، نباید مورد توجه قرار گیرد و یا باید در پرتو روایتصحیح تفسیر شود.

اکنون به عنوان جوانی شیعی از طراح پرسش می‌خواهم فردی را نشان دهد که به خاطر این نوع روایات گناه کرده است!

مگر شما از پیامبر خداصلی الله علیه و آله نقل نمی‌کنید که درباره اهل بدر فرمود:

«اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ أَوْجَبْتُ لَکُمُ الْجَنَّةَ».

«هر کاری خواستید، انجام دهید، بهشت را بر شما واجب کرده‌ام.» «(۱)» شما سلفی‌ها با تربیت تروریست‌ها، تمام محرّمات الهی را زیر پا می‌گذارید، نه به خون پیر و جوان و کودک احترام می‌گذارید و نه به اموال مسلمانان و نه به عرض زنان آنان، همه مسلمانان جز مشتی پیروان محمدبن عبدالوهاب از نظر شما مشرک و مرتد هستند که باید آن‌ها را از دم تیغ گذراند و اموالشان را غارت و زنانشان را اسیر کرد و مردانشان را کشت؟! کدام یک از این دو فرقه نسبت به محرمات الهی جری‌ترند؟

۱- صحیح بخاری نافع، کتاب مغازی، ۳۰۴، حدیث ۳۹۸۳

ص: ۲۴۲

پرسش ۹۵

«بداء»، از باورها و عقاید شیعیان است و از سویی ادعا می‌کنند که امامان غیب می‌دانند. آیا امامان از خداوند بزرگتر و بالاترند؟ (اصول مذهب الشیعه قفاری)

پاسخ

گرد آورنده پرسش‌ها می‌خواهد جوانان شیعه را هدایت کند و مدرک تهمت او، کتاب شیخ ناصر قفاری از همفکران خودِ اوست.

آیاصحیح است از قول دشمن بر ضدّ گروهی از مسلمانان شاهد بیاوریم و درباره آنان قضاوت کنیم؟ قضاوتی که به حرمت جان، مال و ناموس آن‌ها، در گذشته و حال ارتباط دارد؟

کتاب شیخ قفاری پر است از هتاکی و ناسزاگویی به شیعه که آن را از پیشوایش ابن تیمیه آموخته است؛ چنان‌که سراسر تناقض و افترا است.

اکنون نمونه‌ای از آن را نقل می‌کنم:

او می‌نویسد:

« (امام) خمینی در اذانِ ایران نام خود را وارد کرده و آن را قبل از شهادتین قرار داده است.» «(۱)»

کسی که با کمال وقاحت تا این حد دروغ و افترا می‌بندد، مدرک

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۳، ص ۱۵۴

ص: ۲۴۳

گردآورنده این پرسش‌ها است!

گذشته از این، او دو مطلب را در اینجا آورده که به ظاهر بی ارتباط هستند:

۱. شیعه به بدا عقیده دارد.

۲. شیعه مدعی است امامان از غیب آگاهی دارند.

و نتیجه گرفته است که امامان شیعه از خدا داناترند!

به خدا پناه می‌بریم از دروغ و افترا بر هر انسانی، تا چه رسد به متهم کردن مسلمانان!

اکنون هر دو را توضیح می‌دهیم:

۱. «بداء» آن است که انسان با اعمال بدِ خود، سرنوشت نیکش را عوض می‌کند. همچنین با اعمال نیک خود، سرنوشت بدش را دگرگون می‌سازد و آیه: يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ «(۱)»

ناظر به همین معنا است.

محدث بزرگ اهل سنت، جلال الدین سیوطی در کتاب الدر المنثور، در تفسیر این آیه، روایاتی از پیامبر خدا آورده که انسان با اعمال نیک خود، مانند نیکوکاری به پدر و مادر وصدقه، قسمتی از تقدیر را عوض می‌کند و حدیث معروف «الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْبَلَاءَ» ناظر به همین است. «(۲)» «بداء» به این معنی، مورد پذیرش همه مسلمانان است و هرگز به معنای نسبت ناآگاهی دادن به خداوند نیست. برای نمونه، قوم یونس بر اثر نافرمانی، مستحق نزول عذاب شدند و پیامبرِ آنان (یونس) از نزول عذاب خبر داد و خود منطقه را ترک کرد و از آنجا دور شد. ولی آنان

۱- رعد: ۳۹

۲- الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۶۱

ص: ۲۴۴

پشیمان شده، به پیروی از قول یک عابد، رو بهصحرا نهادند و گریه و زاری کردند و خداوند توبه‌شان را پذیرفت و عذاب از ایشان برگشت.

اینجا است که قرآن کریم می‌فرماید:

فَلَوْ لا کانَتْ قَرْیَهٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِیمانُها إِلَّا قَوْمَ یُونُسَ لَمَّا آمَنُوا کَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ مَتَّعْناهُمْ إِلی حِینٍ. «(۱)»

«چرا هیچ یک از شهرها ایمان نیاوردند تا ایمانشان برای آن‌ها سودمند گردد؟ جز مردم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب رسوا کننده را از آنان برداشتیم و تا پایان عمرشان آن‌ها را بهره‌مند ساختیم.»

گویند: قرار بود بر قوم یونس عذاب فرود آید، لیکن بدا رخ داد و به تعبیر عربی «بَدَا للَّهِ أنْ یُعَذِّبَهُم». به یقین این تعبیر، مجازی است؛ یعنی از دیدگاه مردم، که از گذشته و آینده آگاه نیستند، چنین به نظر آمد که نظر خدا برگشت و در اراده او- جلّ جلاله- دگرگونی رخ داد. در حالی که تغییری رخ نداده و به تعبیر علمی «ابداء» بوده؛ یعنی پرده برداشته شد و حقیقت آشکار گشت و در حقیقت «بداء» نیست بلکه «ابداء» و اظهار چیزی است که بر دیگران پنهان و برای خداوند روشن بوده است که آن‌ها توبه خواهند کرد و آنان را عذاب نخواهد فرستاد. حال چرا «بدا للَّه» می‌گویند این به خاطر پیروی از پیامبر گرامی است که در چنین موردی کلمه «بدا للَّه» به کار برده است. وبخاری آن را درصحیح خود نقل

۱- . یونس: ۹۸

ص: ۲۴۵

می کند. «(۱)» و عجیب این است که وهابیان خود در باب توسل به عملصالح حدیث «بدا للّه» را نقل کرده‌اند که رسول اللّه فرمود: «سه نفر از پیشینیان، برای فرار از باران به غار پناه بردند، ناگهان سنگی آمد و درِ غار را بست. آن‌ها به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند، شما را جز راستگویی نجات نمی‌دهد. هرکس کار نیکو کرده، از خدا بخواهد که به خاطر آن کار، ما را از مرگ نجات دهد ....»

تا اینجا روشن شد که اعتقاد به «بداء» نسبت جهل و ناآگاهی به خدا نیست؛ زیرا بر خدای عالمِ مطلق، جهل راه ندارد. این مردم‌اند که پدیده‌ای را می‌بینند ولی از پدیده‌های دیگر ناآگاهند و در مواردی که پیش‌بینی رخ ندهد، می‌گویند: «بَدَا للّهِ» و این نوعی استعمال مجازی و از دیدگاه خود انسان است و گرنه از جانب خداوند، جریان آگاه ساختن چیزی است که بر مردم مخفی بوده است.

بنابراین، اعتقاد به بدا، با علم خداوند منافات ندارد.

از اینجا روشن می‌شود: اگر بگوییم امامان غیب می‌دانند، نشانه برتریِ آن‌ها بر خالق آن‌ها نیست؛ زیرا اعتقاد به «بدا» مستلزم جهل خدا نیست تا چنین برتری تصور شود.

گذشته از این، علم غیب امام، با علم غیب خدا قابل قیاس نیست.

آگاهی خدا از غیب، نامحدود و آگاهی امامان محدود است و نیز آگاهی خدا از غیب ذاتی و آگاهی امامان، اکتسابی و از خداست.

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۲، کتاب احادیث الأنبیاء، حدیث شماره ۳۴۶۵، وکتاب البیوع، حدیث شماره ۲۲۱۵

ص: ۲۴۶

پرسش ۹۶

اشاره

شیعه همواره یاور دشـمنان اسلام؛ مانند یهودیان، نصاری و مشرکان بوده‌اند. آن‌ها با مغول‌ها همکاری کردند و بغداد سقوط کرد و به نصاری (مسیحیان) یاری دادند و قدس از دست مسلمانان گرفته شد.

آیا مسلمان واقعی چنین کاری می‌کند. آیا قرآن از دوستی یهود و نصاری نهی نکرده و آیا علی و فرزندانش چنین کردند؟!

پاسخ

شیعه، پیرو آن امامی است که ریشه یهود را در شبه جزیره عربستان کند و باب خیبر را به امر الهی از جای در آورد و قلعه را گشود و شکست قطعی یهود را در تاریخ رقم زد.

هیـچ‌گاه شیعه با یهود و نصاری همراه نبوده است. پیش‌تر گفتیم که دولت‌های شیعی، مرزبانان کشور پهناور اسلامی بودنـد و این مرز و بوم را از هجوم دشـمنان خارجی؛ مانند یهود و نصاری حفظ می‌کردند. امّا این‌که شیعه سبب سقوط بغداد شده باشد، حاکی از بی اطلاعی از تاریخ و یـا لاابـالیگری در ادعـا و نـاداوری است. در اینجا به یک قطعه تاریخی، که حاکی از پایه درایت خلافت عباسی است! اکتفا می‌کنیم:

دقت در این نقطه تاریخی، که خوشبختانه آن را ابن کثیر، شاگرد ابن

ص: ۲۴۷

تیمیه نقل کرده، می‌تواند درس آموز باشد. «(۱)»

دشمن بر دروازه و خلیفه مشغول ...

ابن کثیر می‌نویسد:

«سربازان مهاجم مغول دارالخلافه بغداد را محاصره کردند و پیوسته با پرتاب تیر، ساکنان آن را هدف قرار می‌دادند، حتی تیری به یکی از کنیزان خلیفه، که مشغول رقص در برابر وی بود، اصابت کرد و او را کشت. این کنیز بسیار مورد علاقه خلیفه بود. وقتی کنیز درگذشت، خلیفه سخت ناراحت شد، و فریاد کشید ...» «(۲)»

کشوری که زمامدار آن در سخت‌ترین لحظات، از دشمن غفلت بورزد و خود را با رقص کنیزی مشغول کند! جز سقوط سرنوشتی نخواهد داشت و منظور از این‌که سقوط خلافت عباسی یک سنت الهی بوده، این است که عوامل سقوط آن به دست خود افراد فراهم شده بود.

مطالعه تاریخ مسلمانان در قرون پیش از تسلّط مغول، نشان می‌دهد که پیوسته ترک‌تازی و غلبه امیری بر امیر دیگر، کشور را فرا گرفته بود؛ گویی امیران کشور و فرمانروایان تحت امر خلیفه، هدفی نداشتند جز این که مناصب و پست‌های کشور را از دست یکدیگر بربایند، بی‌آن‌که به فکر دشمن خارجی باشند، که یکی پس از دیگری در کمین اسلام نشسته بودند.

۱- علاقه‌مندان به شناخت علل سقوط بغداد به کتاب« راهنمای حقیقت»، ص ۶۳ تا ۷۲ و« سقوط العباسیین» مراجعه فرمایند. متأسفانه کتاب اخیر به خاطر پرده برداری از یک رشته حقایق، در عربستان سوزانده شد و اجازه نشر پیدا نکرد.

۲- البدایهٔ والنهایهٔ، ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۲۰۰ به بعد.

ص: ۲۴۸

فراموش نکنید که مفتی سلفی «عبدالعزیز بن باز» منادیصلح با اسرائیل بود. اوصلح با اسرائیل را بسانصلح پیامبر با قریش در حدیبیه می‌دانست؛ در حالی که پیامبر با مردم مکه از سر قدرت و عزّتصلح کرد، نه از سر ضعف و ذلّت و فرمود: به خدا سوگند اگر آنان ازصلح دریغ ورزند با آنان می‌جنگیم وصفوفشان را درهم می‌ریزیم. «(۱)» اکنون می‌پرسم: همان کشورهای به اصطلاح اسلامی که شما سنگ آن‌ها را به سینه می‌زنید، روابط بسیار نزدیک باصهیونیستها ندارند؟ و در طول ۶۰ سال گذشته، چه گام مهمی در راه جلوگیری از جنایت‌های اسرائیل و تجاوزات آن به کشورهای مسلمان اهل سنت برداشته‌اند؟

در اشغال افغانستان و عراق چه کسانی با متجاوزان همکاری کردند و پایگاه‌های هوایی خود را در اختیار بمب افکن‌های ویرانگر آن‌ها گذاشتند.

آیا در تاریخ مبارزه باصهیونیسم جز شیعه کسی توانست داغ شکست را بر پیشانی متجاوزان اسرائیلی بنشاند؟ آیا جز امام خمینی قدس سره کسی این نظریه را مطرح کرد که اسرائیل یک غدّه سرطانی است و باید از میان برود؟

و آیا جز او کسی جرأت داشت فتوای اعدام سلمان رشدی مرتد راصادر کند؟!

بزرگترین مفتی سلفی، بن باز، منادیصلح با اسرائیل بود و فتوای او

۱- صحیح بخاری کتاب شهادات، باب ما یحرز من الشروط فی الإسلام، ج ۳، ص ۲۵۳- ۲۵۵؛ مسند احمد، ج ۳۱، ص ۲۴۳، حدیث ۱۸۹۲۸

ص: ۲۴۹

در این مورد منتشر شد و اما در مورد نویسنده مرتد کتاب آیات شیطانی مهر سکوت بر لب نهاد و دم بر نیاورد!

آری، مفتیان شـما- که هم اکنون در قید حیات‌اند- حتی اعلام کرده‌اند: دعا کردن برای پیروزی رزمندگان شـیعه حزب اللّه بر ضـدّ اسرائیل متجاوز جایز نیست!

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندیّ خدا!

ص: ۲۵۰

پرسش ۹۷

بسیاری از شیعیان به حسن‌بن علی علیهما السلام توهین و فرزندانش را مذمّت می‌کنند، مگر نه این که او یکی از اهل بیت است؟!

پاسخ

در تاریخ شیعه، احدی لب به نکوهش حسن‌بن علی علیهما السلام نگشوده و او را امام دوم می‌دانند.

شگفت از دروغ پردازی این فرد است که می‌گوید: «بسیاری از شیعیان به حسن بن علی توهین می‌کنند». تو گویی هم اکنون هم بسیاری از شیعیان این کار را انجام می‌دهند. مدرکی که برای این ادعا ارائه می‌کند از کتاب سلیم بن قیس بوده که در سال ۹۰ درگذشته است. طبیعی است توهین کنندگان، کسانی بوده‌اند که با حسن بن علی علیهما السلام معاصر بوده‌اند و آنان مشتی خوارج بوده‌اند که به خاطر عداوت با علی علیه السلام می‌خواستند از فرزند او انتقام بگیرند و معروف است که خیمه آن حضرت به وسیله خوارج غارت شد و نیزه‌ای بر رانش زدند و به همین دلیل او را به ساباط بردند.

خوب است گردآورنده پرسش‌ها، روز جزا را در نظر بگیرد؛ چرا که خداوند او را در مقابل این دروغ‌ها بازخواست خواهد کرد و او پاسخی برای آن‌ها ندارد.

ص: ۲۵۱

پرسش ۹۸

شیعیان به فرقه‌ها و گروه‌های زیادی تقسیم شده و با یکدیگر مخالف‌اند. هر فرقه‌ای، فرقه دیگر را کافر می‌داند. بخشی از آن‌ها که بهایی هستند، کافرند!

پاسخ

شیعه برای خود تعریفی دارد و آن این‌که از آنچه پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله از طریق وحی بیان کرده، و یا با گفتار و رفتار ارائه کرده، پیروی کند و هیچ یک از آن‌ها را انکار ننماید و رهبری را پس از رسول اللّه از آنِ علی بداند. این تعریف شیعه است. حالا اگر فردی یا گروهی، خاتمیت پیامبر را انکار کنند و مدعی نبوت شوند یا یکی از ضروریات اسلام را انکار کنند، نه تنها شیعه بلکه مسلمان نیستند.

برخی از فرقه‌ها را که او نام برده؛ مانند بابی و بهایی، از اسلام خارج بوده و از نظر شیعه، یک حزب و مسلک‌اند، نه یک دین و مذهب و ساخته استعمار به شمار می‌روند. اگر بنا باشد این نوع مسائل را درباره شیعه تصدیق کنیم، باید بگوییم اهل‌سنت به گروه‌هایی تقسیم شده‌اند وهریک، گروه دیگرراتکفیر می‌کنند. وهابیان دشمنان اشاعره هستند که اکثریت اهل سنت را تشکیل می‌دهند. اشاعره معتزله را جزو اهل‌سنت نمی‌دانند. سرانجام همگی، قادیانی‌ها را، که آن‌ها هم مانند بهائیان مدعیِ دین جدید می‌باشند، ازاسلام‌خارج می‌دانند.

خلاصه امروز بر اثر تبلیغات فراوانِ احزاب باطل و مکاتب الحادی،

ص: ۲۵۲

گروه‌هایی از فرزنـدان اسـلام به مکتب‌هایی مانند ماتریالیسم، مارکسـیسم، فراماسونری، شـیطان پرستی، سـکولاریسم، لیبرالیسم و ... گرایش پیدا کرده‌اند. آیا می‌توانیم آن‌ها را از انشعابات اهل سنت به شمار آوریم؟!

پرسش ۹۹

وقتی فتنه‌گران شورشـی خانه عثمان بن عفان را محاصـره کردنـد، علی از او دفاع کرد و فرزندانش حسن و حسـین علیهما السـلام و برادر زاده‌اش عبداللَّه بن جعفر را فرستاد تا از او دفاع کنند و این دلیل نیست که علی و عثمان با هم دوست بودند؟!

پاسخ

کسانی که خانه عثمان را محاصره کردند،صحابه و تابعان بودند.

نمی‌توانید آن‌ها را کافر و دور از اسـلام بدانید. طبیعی است میان آنان و عثمان، درگیری و نزاع پیش آمده بود که بوی خونریزی از آن می‌آمد.

امیرمؤمنان برای جلوگیری از خونریزی و اصـلاح ذات البین، تمهیدات لازم را به عمل آورد و این نشانه روح والای امیرمؤمنان است که برای حفظ وحدت، فرزندانش را مأمور می‌کند که از هر نوع خونریزی پیش‌گیری نمایند.

اقـدمات علی علیه السـلام به‌خاطر شـخص عثمان نبود. او مقام خلافت را، مقام والا و مقدسـی می‌دانست که نبایـد مخـدوش شود و خلیفه کشی باب گردد، لیکن متأسفانه عثمان از نصایح امام پیروی نکرد و آنچه نباید بشود شد.

ص: ۲۵۳

پرسش ۱۰۰

به اتفاق شیعه و سنی، عمر در کارهای زیادی، با علی مشورت می کرد، این را چگونه توجیه می کند؟

پاسخ

امیرمؤمنان، علی علیه السلام به اتفاق امّت یا اکثریت قاطع، اعلم امّت و آگاه‌ترین فرد به اصول و فروع اسلام بعد از پیامبر است و از نظر تدبیر و سیاست، زبانزد خاص و عام بود. عمر درباره نبرد مسلمانان با کافران مشورت کرد و امیرمؤمنان باید خلیفه را راهنمایی می کرد و او را در این مقصد یاری می‌داد. این فضیلتی است برای امام. طرف مشورت بودن نشانه همفکری کامل در همه مسائل نیست و مصالح اسلام بسی برتر و والاتر از هر چیز دیگر است. پس این نوع همکاری‌ها چیزی را که گرد آورنده پرسش به دنبال آن است، ثابت نمی کند.

ص: ۲۵۴

پرسش ۱۰۱

در دوران خلافت عمر، سلمان فارسی فرماندار مدائن و عمار یاسر فرماندار کوفه بودند. این چگونه با اعتقادات شیعیان سازگار است؟

پاسخ

همکاری این دو نفر و همچنین دیگر افراد وارسته با دستگاه خلافت، ناشی از اصلی است که امیرمؤمنان در یکی از نامه‌هایش به آن اشاره کرد و ما، پیش‌تر نیز از آن یاد کردیم و آن این است: امیرمؤمنان با دلایل قطعی از جانب پیامبر برای رهبری تعیین شده بود و اگر اکثریت امت، قدر این نعمت را می‌دانستند، به یقین وضع مسلمانان از نظر وحدت و یگانگی غیر از این بود.

ولی حوادث و رویدادها سبب شد که علی ازصحنه کنار گذاشته شود. در این هنگام، اصل حفظ اسلام، قابلصرف نظر کردن نبود.

بنابراین، گروه یاد شده، که از پاک‌ترین یاران پیامبر بودند و درباره آنان، ستایش‌های فراوانی از پیامبر رسیده است، به خاطر حفظ اصل اسلام، این منصب‌ها را پذیرفتند، که تا حد ممکن به وظیفه خود عمل کنند.

و منطق عقل و شرع این نوع همکاری را ایجاب کرد و با خود می‌گفتند: اکنون که آن وضع ایده‌آل اسلامی و آن رهبری والای مورد نظرِ خدا و رسول تحقق نیافته، باید از طرق دیگر به اسلام خدمت کنند.

باز هم می‌گوییم، این نوع همکاری‌ها آنچه را که مقصود گردآورنده است، ثابت نمی‌کند؛ زیرا بسان همکاری یوسف علیه السلام با دربار مصریان است.

ص: ۲۵۵

پرسش ۱۰۲

شیعیان می‌گویند: امامان ما معصوم‌اند و مهدی آخرین آن‌هاست و زنده و حاضر است و وجود امام از جانب خداوند برای رفع اختلاف است. با این وضع، در میان آن‌ها همچنان اختلاف وجود دارد. و نیز می‌گویند ۳۰۰ نفر با مهدی در ارتباط هستند و از طرفی مدعی‌اند که هر کس ادعا کند امام را دیده است، دروغگو است. این‌ها چگونه قابل جمع‌اند؟!

پاسخ

این تنها امام معصوم نیست که وجودش رافع اختلاف و مایه وحدت است، بلکه پیامبران نیز دارای چنین ویژگی هستند، تا آنجا که حضرت مسیح، یکی از علل برانگیخته شدن خود را این می‌داند که در مسائل مورد اختلاف بنی‌اسرائیل داوری کند و اختلاف را از میان بردارد؛ چنانکه می‌فرماید:

قَدْ جِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَهِٔ وَ لِأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ. «(۱)»

«من با دانش استوار به سوی شما آمده‌ام تا برخی از اختلافات شما را بیان کنم.»

ولی آنان‌که عاشق حق و حقیقت بودند، به عیسی گرویدند و حق را

۱- . زخرف: ۶۳

ص: ۲۵۶

پذیرا شدند. امّا آنان که از هوا و هوس پیروی کردند، بر اختلاف دامن زدند.

بنـابراین، وجود حجت الهی، ملازم بـا رفع اختلاف نیست. افزون بر این، پیامبر فرمود: اهل بیت من امان امت از اختلاف‌انـد «(۱)» با این حال وجود حجت ملازم بر رفع اختلاف بهصورت گسترده نیست.

امامان شیعه هرکدام در عصر خود با بیانی استوار، راه را نشان می‌دادند. آنان که پذیرا شدند به سوی وحدت گرویدند و آنان که از اندیشه‌های نسنجیده خود پیروی کردند، به اختلاف دامن زدند. این بیان درباره امامانی است که مردم به آنان دسترسی داشتند ولی درباره حضرت مهدی مسأله به شکل دیگر است و آن این که اراده قطعی خدا بر آن تعلق گرفته است که آخرین وصی پیامبر را دور از گزند دشمنان، در پس پرده غیبت حفظ کند تا روزی که خود می‌داند، او را برای برافراشتن پرچم عدل، آشکار سازد.

مسلّماً عدم بهره‌گیری از امام و در نتیجه، وجود اختلاف، به خاطر این است که ظهور آن حضرت زمانی و در موقعیتی خواهد بود که جهان پذیرای او باشد و گرنه به‌سان دیگر پیشوایان خواهد بود که به شمشیر ظلم یا زهر جفا، شهید شدند.

و امّا این‌که می‌گویند سیصد نفر با او در ارتباط اند، سخنی است بی مدرک و بارها گفته‌ایم وجود یک مطلب در یک کتاب نشانه عقیده شیعه نیست. عقاید را از کتب کلامی مبرهن می‌گیرند.

آری، گاهی برخی از اوتاد که از کمالات بالایی برخوردارند، به حضورش تشرف یافته و چه بسا بهره‌های علمی و معنوی از وجودش برگیرند.

۱- مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۴۸ و ج ۳، ص ۱۴۹ و ۴۵۷، ذخائر العقبی، ص ۱۷

ص: ۲۵۷

پرسش ۱۰۳

شیعه معتقـد است: جهان از حجت الهی خالی نمی‌مانـد و از سویی می گوید: تقیه نُه دهم (۹۱۰) دین است، پس امام شیعیان نه دهم دین را به مردم نگفته‌اند.

پاسخ

طراحان پرسش‌ها تصور کرده‌اند: امامان شیعیان، بر اثر جور حاکمانِ وقت، در تمام ابواب و احکام فقه و معارف قرآن و سنت، تقیه می کردند. بنابراین، نُه قسمت از گفتار آنان را تقیه تشکیل داده و یک قسمتش واقعیت است. ولی اشتباه ایشان در همین نقطه است. تقیه موارد خاص دارد و مربوط به مواردی است که حاکمان ظالم بر اثر ناآگاهی از سنت رسول اللَّه، احکامی را به رسمیت شناخته بودنـد یا فقیهانی را برای قضاوت نصب کرده بودنـد، که روش آنان رسـمیت پیدا کرده بود. در چنین مواردی امام برای حفظ خون شیعیـان تقیه می کرد وبه گونه‌ای سـخن می گفت که مردم به همـان فتوای معروف عمـل کننـد. ولی در دریـای فقه و اقیـانوس عقاید مسـائلی است که حاکمـان وقت و فقیهـان دربـاری، در آن مورد نظر نداشـتند. امـام در چنین مواردی حقیقت را گفته و کوچکترین تقیـه‌ای نکرده اسـت و اگر می گویـد نُـه دهم دین تقیه است، کنـایه از اهمیت حفـظ خون‌هـای مؤمنـان است؛ زیرا برخی از شـیعیان بی‌پروا، آرا و نظریاتی راکه مخالف نظر حاکمان ظالم بود، پخش می کردند و خود را

ص: ۲۵۸

گرفتار می‌ساختند.

از این گذشته، پیش‌تر گفته شد، شاگردان واقعی امام، تقیه را از غیر تقیه باز می‌شناختند؛ زیرا با روایات واقعی ائمه اهل بیت علیهم السلام آشنا بودند، حتی لحن گفتار امام در مورد تقیه با لحن گفتارش در غیر مورد تقیه را کاملًا می‌شناختند.

ص: ۲۵۹

پرسش ۱۰۴

شیعه بر این باور است که: شناخت ائمه، شرطی برایصحّت ایمان است. اکنون می‌پرسیم: کسانی که قبل از کامل شدن دوازده امام مرده‌اند چه خواهند کرد؟

پاسخ

یاران پیامبرصلی الله علیه و آله که در مکه و مدینه، پیش از تکمیل احکام اسلام و قبل از خلافت خلفای چهارگانه مرده‌اند، از نظر شما چه حکمی دارند؟

شما که معتقدید خلافت خلفا جزو عقاید اسلام است و احمدبن حنبل و همچنین اشعری در تنظیم عقاید، ایمان به خلافت و حتی مراتب فضل آنان را به ترتیب زمان، جزو عقاید می‌دانند!

بنابراین، شهیدانی که در بدر و احد از دنیا رفته‌اند و از بهترین شهیدان اسلام بوده‌اند، ایمان ناقص داشتند؟

پاسخ شما درباره آنان، همان پاسخ ما در این مسأله است. علاوه براین، خود پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله طبق روایاتی که مسلم درصحیح خود نقل کرده، یادآور دوازده خلیفه است که عزت اسلام به آنان بستگی دارد و حتی رسول‌اللّهصلی الله علیه و آله به وجود قائم آخرالزمان مهدی موعود، تصریح کرده است. بنابراین، شیعیان از روزهای نخست اسلام، اعتقاد به امامت دوازده‌گانه داشتند. هر چند برخی زمان، آن‌ها را درک نکرده بودند و این اعتقاد اجمالی جانشین اعتقاد تفصیلی بود.

ص: ۲۶۰

پرسش ۱۰۵

شیعیان از علی‌بن ابی‌طالب نقل می‌کنند: وقتی به او خبر رسید که انصار می‌خواهند خلیفه از میان آن‌ها باشد، آن حضرت فرمود: چرا در پاسخ آن‌ها نگفتید پیامبر وصیت نمود با نیکو کارشان نیکویی کنید و از بدکار آن‌ها درگذرید. گفتند: این چه دلیلی علیه آن‌هاست؟ گفت:

اگر امامت به آن‌ها تعلق داشت، پیامبر در حق آن‌ها سفارش نمی‌کرد.

باید به شیعه گفت: پیامبر درباره اهل بیت خود سفارش کرد که با آن‌ها به نیکی رفتار شود و فرمود: «أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي».

پاسخ

منطق علی علیه السلام منطق استواری است؛ زیرا سفارش ترحّم بر گروهی و گذشت از بدی‌های آنان، نشانه زیردست بودن آن‌هاست، ولی آنچه درباره اهل بیت خود سفارش کرده، غیر از آن است که درباره انصار گفته است. سفارش درباره انصار این است که اگر بدی کردند عفو کنید، ولی آنچه که درباره اهل بیت خود سفارش کرده، پیروی از آن‌ها است نه عفو از بدی‌های آن‌ها! آنان انسان‌های پاک و منزه‌اند، کار بدی نمی‌کنند تا جایی برای عفو باشد.

جمله‌ای که ازصحیح مسلم آورده، متأسفانه آن را بریده نقل کرده است.

مسلم درصحیح خود از زید بن ارقم نقل می‌کند: روزی پیامبرصلی الله علیه و آله

ص: ۲۶۱

در راه مکه و مدینه، در کنار آبی به نام «خم» خطابه‌ای خواند و از نزدیک بودن مرگ خود خبر داد، آنگاه فرمود: «إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ؛ أَوَّلُهُمَا کِتَابَ اللَّهِ ...» سپس بیاناتی درباره اهمیت کتاب خدا می‌فرماید: «وَ أَهْلُ بَیْتِی أُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی»، سه بار این جمله را تکرار کرد.

در اینجا اهل بیت دومین «ثقل» هستند و گویا ازصحیح مسلم کلمه «ثَانِیهِمَا» افتاده است و شاهد آن وجود حدیث ثقلین با سندهای فراوان وصحیح است که در آن‌ها جمله «فَإِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا» آمده است و در پرسش چهاردهم به برخی از مدارک اشاره شد.

بنابراین، سفارش درباره اهل بیت همان سفارش درباره کتاب خداست؛ یعنی سفارش به پیروی و اطاعت و فرمانبرداری.

این سفارش کجا و آن دیگر کجا؟ مَثَل این پرسشگر مَثَل انسانی است که می گفت: ماست و دروازه! گفتند چه ارتباطی است میان آن دو؟

گفت: ماست را می‌بندند و دروازه را هم می‌بندند، چه ارتباطی نزدیک‌تر از این؟!

ص: ۲۶۲

پرسش ۱۰۶

به عقیده شیعه، پیامبرصلی الله علیه و آله رهبری بود که از افراد شایسته دوری می گزید و منافقان را از لحن گفتارشان می‌شناخت. برای پست‌های مهم و فرماندهی انتخاب می کرد وبا بعضی از آن‌ها وصلت وازدواج می‌نمود!

پاسخ

این هم افترایی است از افتراهای بسیار که کوچکترین مدرکی برای آن ارائه نکرده، معلوم است اگر داشت ارائه می کرد. بلکه نوعی استنباط شخصی است.

در پرسش یاد شده دو مطلب آمده است:

۱. پیامبرصلی الله علیه و آله همه منافقان را از شیوه گفتارشان می‌شناخت.

۲. پیامبرصلی الله علیه و آله ازصالحان دوری می گزید و منافقان را به پست‌های مهم می گمارد.

درباره نظریه نخست اشتباهی مرتکب شده. او تصور کرده است که پیامبرصلی الله علیه و آله همه منافقان را از شیوه گفتارشان می‌شناخت در حالی که این مربوط به برخی از منافقان است، ولی برخی دیگر روی مصالحی برای او نیز ناشناخته بودند؛ چنان که قرآن می‌فرماید:

وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ .... «(۱)»

۱- توبه: ۱۰۱

ص: ۲۶۳

«برخی از اهل مدینه با نفاق خود خو گرفته‌اند، تو آن‌ها را نمی‌شناسی و ما آنانا را می‌شناسیم.»

بنابراین، اگر منافقی در عصر رسول اللّه بر مصدر کار گذشته شده، به خاطر ناشناس ماندن بوده است و اگر هم پیامبر می‌شناخت آن را افشا نمی‌کرد و با آنان، بسان دیگران رفتار می‌نمود. به‌گواه این‌که در بازگشت پیامبر از تبوک، گروهی از منافقان نقشه قتل پیامبر را کشیدند و خداوند نقشه آنان را فاش ساخت. پیامبر خدا اسامی این منافقان را تنها به حذیفه گفت، بی آن‌که آنان را افشا کند و لذا او راصاحب سرّ پیامبر می‌دانند. «(۱)» امّا درباره موضوع دوم آنچه به شیعه نسبت می‌دهد کذب محض و افترای خالص است.

پیامبر گرامی پیوسته برصالحان احترام می‌کرد و از منافقان، تا آنجا که می‌شناخت دوری می‌جست و اگر هم با خانواده‌ای ازدواج کرده، یا دختر می‌داد، به خاطر آن بود که آنان در آن زمان جزئی از جامعه اسلامی بودند و هر فردی می‌تواند از خانواده مسلمان دختر بگیرد یا دختر بدهد. ولی داوری درباره افراد، با مطالعه یک برگ و دو برگ از زندگی آنان، به ویژه عصر پیامبر خداصلی الله علیه و آلهصحیح نیست، بلکه باید پرونده آنان به‌طور کامل خوانده شود تا بتوان آنان را به‌طورصحیح شناخت و شیعه همین کار را درباره افراد انجام می‌دهد و به یک برگ و دو برگ اکتفا نمی‌کند و «خواتیم عمل» را در نظر می‌گیرد؛ چنان که فرموده پیامبر است. «(۲)»

۱- فتح الباری، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب عمار و حذیفه به شماره ۳۷۴۳

۲- صحیح بخاری، روایت ۶۴۹۳

ص: ۲۶۴

پرسش ۱۰۷

مفسران شیعه، آیه: ... وَ لا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوافِرِ ... «(۱)» را چنین تفسیر می‌کنند که با زنان کافر ازدواج نکنید، در حالی که پیامبرصلی الله علیه و آله با امّ المؤمنین عایشه، که شما او را کافر و مرتد می‌دانید، ازدواج کرد؟»

پاسخ

این چندمین پرسشی است بهصورت تکرار آمده و در همین پرسش پیشین بیان کردیم که پیامبر گرامی و همه یاران ا، و در آن زمان جزئی از خانواده‌های مسلمان بودند که ازدواج با آن‌ها به هر دوصورتصحیح بود و شیعه در باره عایشه، هرگز آن دو کلمه را بر زبان جاری نمی‌کند.

آنچه درباره او می‌گویند این‌است که: در عمل با نص قرآن- که در مورد زنان پیامبر آمده، مانند: ... وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ ... «(۲)» مخالفت کرد و با پیمان شکنانی مانند طلحه و زبیر همراه شد و جنگی را به راه انداخت که در آن ۱۴۰۰۰ نفر از فرزندانش کشته شدند. در حالی که پیامبر به او گفته بود: «کَیْفَ بِإِحْدَاکُنَّ إِذَا تَنْبَحَ عَلَیْهَا کِلَابُ الْحَوْأَب». «(۳)»

۱- ممتحنه: ۱۰.

۲- احزاب: ۳۳.

۳- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۲۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۵۲ و ۹۷

ص: ۲۶۵

پرسش ۱۰۸

خطّابیه از فِرق شیعی است. آنان بر این باورند که بعد از امام جعفرصادق علیه السلام پسرش اسماعیل امام‌است. علمای شیعه در ردّ ایشان می گویند: اسماعیل پیش از امامصادق علیه السلام وفات کرده، مرده که نمی‌تواند جانشین زنده باشد.

به شیعه گفته می‌شود شما با حدیث منزلت، که پیامبر به علی فرمود:

نسبت تو به من به منزله هارون نسبت به موسی است»، استدلال کرده‌اید، معلوم است که هارون پیش از موسی وفات یافت و طبق اقرار خودتان مرده نمی‌تواند جانشین زنده باشد؟!

پاسخ

اوّلًا: خطابیه، اسماعیل را جانشین امامصادق علیه السلام نمی‌دانستند و فرقه اسماعیلیه غیر از فرقه خطابیه است. فرقه خطابیه پیروان ابو زینب اسدی کوفی، معروف به ابا اسماعیل و ابو الخطاب و ابو ذبیان هستند. او فردی بود که منکرات را مرتکب می‌شد و دعوی نبوت نمود. مردم به خاطر این اندیشه‌ها و گفتارهای زشتش با او درگیر شدند و در درگیری کشته شد.

امامصادق علیه السلام از روز نخست از او تبرّی جست. «(۱)» پس این فرقه هرگز ارتباطی به اسماعیل و اسماعیلیه ندارند.

۱- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۹

ص: ۲۶۶

ثانیاً: اگر شیعه می‌گوید: مرده نمی‌تواند جانشین زنده باشد، مطلب درستی است ولی علی علیه السلام پس از پیامبر خداصلی الله علیه و آله ۳۰ سال تمام در قید حیات بود و جانشین رسمی و قانونی او بود و اگر نظر او نسبت به هارون است که قبل از موسی درگذشته، پاسخ آن را گفتیم که هارون مدت مدیدی در حال حیات او به حکم آیه ... اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی ... «(۱)»
جانشین موسی بود. هر چند این جانشینی استمرار پیدا نکرد؛ زیرا هارون، پیش از موسی از دنیا رفت و در گذشته گفتیم که تشبیه از آن نظر است که علی علیه السلام تمام مقامات سه‌گانه را نسبت به پیامبر داشت، به جز منزلت نبوت. وگرنه اگر علی هم قبل از پیامبر در می‌گذشت، جانشین پیامبر پس از او نبود. در ضمن این پرسش هم تکراری است و پیش‌تر گذشت.

۱- اعراف: ۱۴۲

ص: ۲۶۷

پرسش ۱۰۹

شیعیان برای اثبات امامت امامان دوازده‌گانه، به این حـدیث اسـتناد و اسـتدلال می‌کننـد که پیامبرصـلی الله علیه و آله فرمود: دوازده خلیفه خواهند آمد که همه از قریش‌اند.

در روایتی دیگر نیز آمده است: «لَا یَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِیاً حَتَّی یَلِیَ عَلَیْهِمُ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا ...» «(۱)»

اکنون می‌پرسیم از ائمه شیعه، تنها دو نفر فرمانروایی کردنـد؛ یکی علی و دیگری فرزندش حسن، پس آن ده امامی که فرمانروایی کرده‌اند کیستند؟

پاسخ

احادیث مربوط به خلافت دوازده را، مسلم درصحیح بهصورت گسترده و بخاری بهصورت مختصر و نیز بریده نقل کرده‌اند.

مسلم در کتاب الاماره در احادیثی به شـماره ۱۸۲۱ به هفت سـند و هفت لفظ این حـدیث را نقـل کرده که فقط در یکصورت آن کلمه «مـا ولیهم» وجود دارد. «(۲)» بخاری در کتاب الاحکام، باب اسـتخلاف حدیث به اینصورت نقل کرده است: «یَکُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِیراً». «(۳)»

۱- .« کار مردم ادامه خواهد یافت تا آن‌که آن دوازده نفر بر مردم فرمانروایی کنند.»

بخاری و مسلم.

۲- صحیح مسلم، کتاب الاماره، حدیث ۱۸۲۱ به بعد.

۳- بخاری، کتاب الأحکام، باب استخلاف، حدیث ۷۲۲۴

ص: ۲۶۸

بنابراین، در هیچ یک ازصورت‌ها و اشکال حدیث، کلمه «ما ولیهم» وجود ندارد جز در یک شکل.

و امّا مقصود از این احادیث، انشا است نه اخبار؛ یعنی به مردم می گوید باید از این دوازده خلیفه اطاعت کنند که عزت اسلام و مسلمانان به این دوازده نفر بستگی دارد. نه این که خبر می‌دهد دوازده انسان پاک پس از او خلافت خواهند کرد.

بنابراین، نداشتن خلافت ظاهر، دلیل بر عدم خلافت آنان که احادیث «اثنا عشر» از آن خبر می‌دهد نیست.

لیکن متأسفانه مردم، از دو نفر از این گروه دوازده نفری تا حدی پیروی کرده و حکام ظالم به کمک سرسپردگان آنان، اجازه اعمال ولایت به بقیه آنان ندادند.

ما در اینجا می‌پرسیم: پیامبر خداصلی الله علیه و آله بهصریح این روایات می گوید:

دوازده خلیفه، مایه عزت مسلمانان خواهند بود. بر طبق نظر شما از حکومت آنان خبر می‌دهد، ما فعلًا گفتگویی در مورد چهار خلیفه نخست نداریم. باید بگویند که این هشت نفر دیگر که مایه عزت و عظمت دین شدند، چه کسانی بودند؟ آیا معاویهٔ بن ابی سفیان یا فرزند او یزید شرابخوار یا مروان بن حکم مطرود رسول اللَّه و ملعون به زبان او یا فرزندان چهارگانه او؛ مانند عبدالملک و سه برادر او.

تنها یکی از جرایم عبدالملک این است که حجاج بن یوسف را بر مردم عراق مسلط کرد و خون‌های ناحق ریخت که تاریخ از آن یاد کرده است و این گویای آن است که این حدیث در مقام دعوت به پیروی است نه اخبار از وقوع و الّاصحیح نخواهد بود.

ص: ۲۶۹

پرسش ۱۱۰

شیعیان ادعا می‌کنند بعد از وفات پیامبر، به‌جز چند نفر مرتد شدند؟!

پاسخ

این پرسش نیز تکراری است و پاسخ آن را مکرر گفته‌ایم. باید گفت: این کتاب‌هایصحاح اهل سنت است که ده روایت درباره ارتدادصحابه آورده‌اند و ابن اثیر در جامع الأصول همه این روایات را از بخاری و مسلم، در جلد دهم آورده است. این شمایید که باید از ارتدادصحابه سخن بگویید و پاسخ دهید نه شیعه! ما گفتیم برخی از روایات که در این مورد، در کتب شیعه وارد شده، خبر واحد است و نمی‌توان با آن‌ها در مورد اعتقاد استدلال کرد.

از این گذشته فزون از ۱۵۰ تنصحابه پیامبر پیشگامان تشیع بودند.

ص: ۲۷۰

پرسش ۱۱۱

شیعیان معتقدند که اصحاب، درستکار و عادل نیستند، ولی در کتاب‌های شیعه روایاتی می‌بینیم که بر عدالتصحابه دلالت می کند؛ از آن جمله است کلام پیامبرصلی الله علیه و آله در حَجهٔ الوداع که فرمود: «نَضَّرَ اللَّهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِی فَوَعَاهَا ثُمَّ بَلَّغَهَا إِلَی مَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا». «(۱)»

پاسخ

اوّلًا: اگر شیعه این روایات را در کتاب‌های خود دارد و آن‌ها بر عدالتصحابه دلالت دارند، چرا شیعه را متهم می کنید کهصحابه را مرتد می‌خواند؟!

ثانیاً: این روایت کوچکترین دلالتی بر عدالتصحابه ندارد، بلکه این قانون عمومی برای همه مسلمانان جهان است که وقتی سخن حقی را شنیدند، باید به دیگران منتقل کنند و در حقیقت، دعوت به این است که سراغ علم و دانش بروند؛ آن‌هم دانش‌های دینی و احادیث نبوی و آن را به دیگران تا روز قیامت برسانند. این چه ارتباطی به عدالتصحابه دارد.

۱- .« خداوند شاداب نماید بنده‌ای را که سخن مرا شنید و آن را حفظ کرد و سپس به کسی که آن را نشنیده رساند.»

ص: ۲۷۱

پرسش ۱۱۲

پیامبر دستور داده است امتش همسری شایسته اختیار کنند، چرا خودش- البته در نظر شیعه- با همسر شایسته ازدواج نکرد؟

پاسخ

این پرسش نیز مکرر طرح گردیده و پاسخش را گفته‌ایم که شیعه درباره همسران پیامبرصلی الله علیه و آله جز آنچه که در قرآن و احادیث پیامبرصلی الله علیه و آله آمده، چیزی نمی گوید.

در آن زمان، جامعه اسلامی، جامعه‌ای واحد بود و افراد حق داشتند با یکدیگر ازدواج کنند. این دلیل بر آن نیست زنانی که پیامبر با آنان ازدواج کرده و یا خانواده آنان تا آخر با عدالت زیسته‌اند، بلکه از آغاز آیه تحریم استفاده می‌شود برخی از آنان دچار نافرمانی شدند؛ چنان که می‌فرماید:

إِنْ تَتُوبا إِلَی اللَّهِ فَقَدْصَغَتْ قُلُوبُکُما وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَصالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَهُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ. «(۱)»

« (ای همسران پیامبر) اگر شما دو تن از عمل خود توبه کنید، به نفع خودتان است. دلهایتان از حق منحرف گشته، اگر برضدّ پیامبر

۱- . تحریم: ۴

ص: ۲۷۲

تبانی و همدستی کنید، بدانید که پشیمان شوید. پس بدانید که خدا و جبرئیل و مؤمنانِ شایسته و فرشتگان پشتیبان او خواهند بود.»

شأن نزول این آیه و آیات قبل، مربوط به عایشه و حفصه است. «(۱)» از آیات سوره تحریم استفاده می‌شود که زنان پیامبر، بهترین زنان دوران خود نبودند؛ زیرا درباره آنان می گوید:

عَسی رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَکُنَّ أَنْ یُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَیْراً مِنْکُنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ .... «(۲)»

«امید است اگر پیامبر شما را طلاق دهد، خداوند زنانی بهتر از شما به جایتان با او همسر کند؛ زنانی مسلمان، مؤمن، مطیع و ...»

این که قرآن می‌فرماید: خداوند زنانی بهتر از شما از نظر ایمان، اسلام، اطاعت و ... نصیب پیامبر می کند،صریح در این است که زنان پیامبر جزو بهترین‌ها نبوده‌اند. لازم است این نکته را هم در همین‌جا یادآور شویم که اگر آیه تطهیر شامل زنان پیامبر می‌شد، آنان به حکم تطهیر الهی جزو بهترین زنان می‌بودند، امّا چون در این آیه سوره تحریم می‌فرماید: «آنان بهترین نیستند.» پس آیه تطهیر شامل حال زنان پیامبر نمی‌شود البته روایات بسیاری نیز بر این امر دلالت دارد.

۱- الدرّ المنثور.

۲- تحریم: ۵

ص: ۲۷۳

پرسش ۱۱۳

اگر منافق در میان اصحاب زیاد بود، چگونه فارس و روم و بیت المقدس را فتح کردند؟

پاسخ

این پرسش نیز تکراری است و پاسخش پیش‌تر آمد.

اوّلًا: پیروزی مسلمانان بر فارس و روم عللی داشت:

۱. خستگی جهان آن روز روم و فارس بر اثر جنگ‌های پیاپی و نداشتن برنامه‌ریزیصحیح، که طبقات مختلف کشور را سعادتمند سازد و عدالت را در میان آنان گسترش دهد و این خود زمینه پیدایش این حالت بود که وقتی ندای عدالت را بشنوند، همگی به آن پاسخ مثبت دهند.

۲. برنامه نورانی اسلام، که تعالیم آن مانند نوری درخشید، دل‌ها ناخود آگاه پذیرای آن شدند و در نتیجه دروازه‌های شهرها را در برابر لشکر اسلام گشودند.

۳. ما هرگز معتقد به ارتدادصحابه به معنای کفر نبوده‌ایم و اصولًاصحابه پیامبر در مسأله خلافت، به چند گروه تقسیم می‌شوند:

الف) اکثریت عظیم و قریب به اتفاق آن‌ها خاموش و از این مسائل به دور بودند و در مقابلِ عمل انجام شده قرار گرفتند.

ب) گروهی نیز پیشگامان تشیع بودند و به پیروی از علی علیه السلام سکوت نموده، با نظام همکاری کردند.

ج) گروهی حاشیه نشینان خلافت بودند که زمام امور را به دست گرفتند.

ص: ۲۷۴

پرسش ۱۱۴

عالم بزرگ شیعه، محمدحسین آل کاشف الغطاء در مورد علی علیه السلام می گوید: وقتی علی علیه السلام دید که دو خلیفه قبل از او، نهایت تلاش خود را در گسترش اسلام مبذول داشتند با آن‌ها بیعت کرد و راهصلح در پیش گرفت، بنابراین، می‌پذیرید علی علیه السلام با دو خلیفه قبل از خود بیعت کرد؟!

پاسخ

سخنی که مرحوم کاشف الغطاء فرموده، برگرفته از سخنان امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه است و مکرر به آن اشاره کرده‌ایم که سکوت امام به خاطر برخی مصالح بود؛ زیرا اگر خلافت خود را مطرح می کرد، نه تنها نتیجه نمی گرفت بلکه پیشرفت اسلام هم متوقف می‌شد و امّا این که می گوید: امام با آن‌ها بیعت کرد، مقصود او این است که راه مسالمت پیش گرفت؛ زیرا می‌فرماید: «بایع و سالم». «(۱)»

۱- اصل الشیعه، ص ۸۲، چاپ صیدا.

ص: ۲۷۵

پرسش ۱۱۵

شیعیان برای اثبات این مطلب که اصحاب بعد از پیامبرصلی الله علیه و آله مرتد شدند، به این حدیث پیامبر استدلال می کنند که فرمود:

«یَرِدُ عَلَیَّ رِجَالٌ أَعْرِفُهُمْ وَ یَعْرِفُونَنِی فَیذادُونَ عَنِ الْحَوضِ فَأَقُولُ: أَصْحَابِی أَصْحَابِی فَیُقَالُ إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ». «(۱)»

«مردانی بر من وارد می‌شوند که آن‌ها را می‌شناسم و آنان مرا می‌شناسند و آن‌ها از حوض من بازداشته می‌شوند و آنگاه من می گویم:

چرا آن‌ها را برمی گردانید، آنان اصحاب من، اصحاب من هستند. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که چه چیزهایی بعد از تو پدید آوردند.»

معلوم است که همه اصحاب در این حدیث داخل‌اند، حتی علی علیه السلام، عمار، مقداد، ابوذر و سلمان فارسی. شیعه با این حدیث چگونه برخورد می کند؟

پاسخ

سپاس خدای را که پرسشگر، حدیثی را ازصحیح‌ترین کتاب نزد خود نقل کرد که حاکی از ارتداد گروهی ازصحابه پس از پیامبر است.

البته باید توجه داشت که حدیث، از نظر دلالت، عام نبوده و در برگیرنده تمامصحابه نیست، بلکه بهصورت قضیه جزئیه است؛ چنان‌که می‌فرماید:

«یَرِدُ عَلَیَّ رِجَالٌ أَعْرِفُهُمْ ...»؛ یعنی گروهی از افراد بر من وارد می‌شوند که

۱- بخاری.

ص: ۲۷۶

من آن‌ها را می‌شناسم و آن‌ها هم مرا می‌شناسند. بنابراین، مانع ندارد که گروه انبوهی از یاران پیامبرصلی الله علیه و آله- به حکم این حدیث و نظیر آن- مرتد شوند ولی گروه انبوه دیگری در ایمان و تقوای خود استوار بمانند. پس حدیث دلیل بر ارتداد شخصیت‌هایی مانند سلمان و ابوذر نیست که امّت بر طهارت و پاکی آنان گواهی می‌دهند.

پرسش ۱۱۶

مالك اشتر در خطبه‌ای می گوید: خداوند محمدصلی الله علیه و آله را به عنوان بشارت و بیم دهنده برانگیخت ... ثُمَّ اسْتَخْلَفَ عَلَی النَّاسِ أَبَا بَكْرٍ فَسَارَ بِسِیرَتِهِ، وَاسْتَنَّ بِسُنَّتِهِ، وَاسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْر عُمَر فَاستنّ بِمِثْلِ تِلْكَ السّنّة» یعنی پیامبرصلی الله علیه و آله ابو بکر را خلیفه خود ساخت و ابوبکر به شیوه پیامبر رفتار کرد و ابوبکر عمر را به خلافت برگزید و او به شیوه پیشین عمل کرد. مالك اشتر ابوبکر را می‌ستاید ولی شیعیان از او انتقاد می کنند؟!

پاسخ

روشن‌ترین گواه بر ساختگی بودن این خطبه آن است که: هیچ‌کس نگفته است پیامبرصلی الله علیه و آله ابوبکر را خلیفه کرد؛ زیرا شیعیان می گویند پیامبر علی را به خلافت برگزید و اهل سنت می گویند: پیامبر پس از خود، کسی را تعیین نکرد. پس جناب مالك اشتر چگونه در انظار عمومی چنین اندیشه دروغی را که از احدی نقل نشده، مطرح می کند! گذشته ازاین، اگر

ص: ۲۷۷

این خطبه را بپـذیریم، یکی از اصول اهل سـنت فرو می‌ریزد که می گوینـد خلافت بر اساس انتخاب اهل حل و عقـد است. در حالی که ابوبکر به وسیله پیامبر و عمر به وسیله ابوبکر انتخاب شدند.

ضمن آن که اگر واقعاً ابوبکر و عمر طبق سـنت پیامبر خـدا رفتار کرده‌انـد (همان گونه که در پاسـخ سؤال ۶۶ گفتیم) چرا امام علی پیشـنهاد عبدالرحمان بن عوف را در شورای شـش نفره برای خلافت نپذیرفت؛ آنجا که گفت: اگر طبق کتاب خدا و سـنت رسول و سیره ابوبکر و عمر عمـل کنی خلافـت از آن تو است. و فرمود تنهـا طبق کتاب خـدا و سـنت رسول عمل خواهم کرد؟! و اگر سـیره آنان طبق سیره پیامبر بود، چرا عبدالرحمان چنین شرطی را افزود.

ص: ۲۷۸

پرسش ۱۱۷

ابن حزم از شیعیان می‌پرسد: چرا علی بعد از شش ماه با ابوبکر بیعت کرد؟ اگر بیعت کردن کار درستی بود، چرا با شش ماه تأخیر و اگر درست نبود، چرا بعد از شش ماه بیعت کرد؟

پاسخ

اوّلًا: شیعه معتقد است که امیرمؤمنان هیچ‌گاه بیعت نکرد؛ زیرا خلیفه به مرور زمان، زمام امور را به دست گرفت به‌طوری که دیگر به بیعت علی نیازی نبود و این شما سلفی‌ها هستید که می‌گویید علی بیعت کرد. حال فرض کنیم که علی بیعت کرد، باید ببینیم چگونه بیعت کرد؟ آیا از روی اختیار و رغبت بود یا از روی اکراه؟ در اینجا ما به گفتار معاویه که بر او درود می‌فرستید استناد می‌کنیم. او در نامه‌ای به علی علیه السلام می‌نویسد: به یادآر هنگامی را که مانند شتر سرکش طنابی به گردنت افکندند و برای بیعت به مسجد بردند. امیرمؤمنان در پاسخ نامه او می‌نویسد: خواستی مرا نکوهش کنی، امّا ستودی، برای مؤمن مشکلی نیست که مظلوم و ستمدیده باشد. «(۱)» ثانیاً: شما با نقل گفتار ابن حزم، از علی علیه السلام انتقاد کرده‌اید نه از شیعه.

علی که نزد شما از خلفای راشدین است و شما همه کارهای آنان را

۱- . نهج البلاغه، نامه ۲۸

ص: ۲۷۹

توجیه می‌کنید، پس چه شد که در این مورد از توجیه کار او باز ماندید؟

تو می‌دانی ابن‌حزم کیست؟ ابن‌حزم کسی است که کار عبدالرحمان ابن ملجم را توجیه می‌کند و می‌گوید: او در کشتن امیرمؤمنان علی علیه السلام اجتهاد کرد و راه درست رفت. «(۱)» همان علی علیه السلام که پیامبرصلی الله علیه و آله درباره او فرمود:

«یَا عَلِی قَاتَلُکَ أَشْقَی ٱلْآخِرِینَ». «(۲)»

ثالثاً: ما از همه این مطالب می‌گذریم، آیا امکان ندارد چیزی در آغاز کار مصلحت نباشد ولی پس از گذشت زمانی دارای مصلحت گردد؟

در هر حال، این پرسش اصلًا متوجه شیعه نیست؛ زیرا آنان چنین عقیده‌ای ندارند.

۱- المحلّی، ج ۱۰، ص ۴۸۲

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۲۶، برقم ۱۷۸۵۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱ و غیره.

ص: ۲۸۰

پرسش ۱۱۸

شیعیان می‌گویند: پیامبرصلی الله علیه و آله علی را به سکوت بعد از خویش دعوت کرد و آن حضرت به کشمکش و درگیری نپرداخت، ولی در مورد اهل جمل وصفین نبرد کرد؛ یعنی در روز نخست نجنگید، بلکه پس از گزینش به خلافت درگیر جنگ شد؟!

پاسخ

امیرمؤمنان پاسخ این سخن را در یکی از سخنان خود بیان کرده است و آن این که چرا روز نخست اقدام به اخذ حق خود نکرد و پس از گزینش به امامت و داشتن و یار و یاور، با مخالفان در افتاد؟

پس از درگذشت پیامبرصلی الله علیه و آله وضعیت چنان حساس بود که زمینه فروپاشی اصل اسلام وجود داشت و در آن موقعیتصحیح نبود علم مخالفت برافرازد. امام علیه السلام در یکی از نامه‌های خود در نهج البلاغه (نامه بیست و ششم) بر آن تصریح کرده است.

از این گذشته، پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه و آله یار و یاور امام برای قیام کافی نبود، در حالی که پس از قتل عثمان، خون غیرت در عروق انصار و مهاجر و تابعان به جوش آمد و با چشم خود، دیدند که اسلام از مسیر واقعی‌اش درآمده و تنها کسی که می‌تواند آب رفته را به جوی باز گرداند، همان امیرمؤمنان است.

در این وضعیت، حجت بر امام تمام شد و برای وحدت کلمه و

ص: ۲۸۱

اجرای عـدالت قیـام کرد و در مـدت خلافـت خود، توانست حکومت نبوی را بازسازی کنـد و لـذا در یکی از خطبه‌های خود چنین می گوید:

«لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ ...». «(۱)»

«اگر گرد هم آمـدن افراد و پیدا شدن یار و یاور، که حجت به وجود آن‌ها تمام شد و عهدی که خداً از علما و دانشـمندان گرفته تا بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم راضی نشوند ... من ریسمان خلافت را بر گردن آن می‌افکندم و ...».

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳

ص: ۲۸۲

پرسش ۱۱۹

شیعیان فرق زیادی میان پیامبران و امامان قائل نیستند. مجلسی می گوید: ما دلیلی برای متصف نبودن ائمه به نبوّت نمی‌بینیم، جز آن که خاتم الأنبیا رعایت شود، نبوت و امامت فرقی ندارند؟! «(۱)» پاسخ

تهیه کنندگان جزوه، یک مشکل اساسی دارند و آن این‌که در بیشتر موارد، ادعاهای خود را بهصورت اشکال مطرح می کنند و مدرکی برایش نمی‌آورند و آنجا که مدرک نشان می‌دهد در اغلب موارد، شماره صفحات و مجلدات با واقعیت تطبیق نمی کند، و در مواردی از عبارت علمای شیعه برداشت نادرست دارد.

ما اکنون عبارت مرحوم مجلسی را می‌آوریم تا روشن شود که خلاف آنچه به او نسبت داده شده، درست است. عبارت مرحوم مجلسی چنین است:

«لعلّ الفرق بین الأئمة علیهم السلام و غیر أولی العزم من‌الأنبیاء أنّ الأئمة علیهم السلام نوّاب للرسولصلی الله علیه و آله لَا یبلغون إلّا بالنیابة و أمّا الأنبیاء و إن کانوا تابعین لشریعة غیرهم لکنّهم مبعوثون بالأصالة و إن کانت تلک النیابة أشرف من تلک».

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۸۲ که در کتاب به اشتباه ۲۸ آمده است.

ص: ۲۸۳

«شاید فرق امامت با نبوت پیامبرانِ غیر اولی العزم این است که امامان، جانشینان پیامبرند. احکام را به عنوان نایب پیامبر بیان می کنند، ولی آن پیامبران هر چند تابعان شریعت پیامبران پیش‌اند، ولی به‌طور مستقیم از جانب خدا برانگیخته شده‌اند، چه بسا نیابت از پیامبرصلی الله علیه و آله می‌تواند اشرف از کسانی باشد که به‌طور مستقیم مبعوث گردیده‌اند.»

سپس جمله‌ای را که وی نقل کرده، یادآور شده ولی در ذیل می گوید: «و لا یصل عقولنا إلی فرق بیّن بین النبوهٔ و الإمامهٔ».

با این بیان چگونه می گوید شیعیان فرق زیادی میان پیامبران و امامان قائل نیستند؛ چه فرقی روشن‌تر از این که در نبوت واسطه نیست ولی در امامت واسطه هست.

در پایان یادآور می‌شویم: گرد آورنده سؤالات چون دستش از بحث‌های قرآنی و کلامی کوتاه است و مقام امامت را یک منصب انتخابی از سوی مردم می‌شمارد، نمی‌تواند تصور کند که مقام امامت- احیاناً- بالاتر از مقام نبوت و رسالت باشد، در حالی که واقعیت غیر این است. ابراهیم خلیل پس از طی مقام نبوت و رسالت و خلّت (دوستی)، در پایان عمر به مقام امامت رسید و خطاب آمد: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً، و اگر در روایات مقام امامت از نظر شرف، مانند نبوت یا برتر از آن معرفی شده، به خاطر این آیه مبارکه است که امامت برای ابراهیم خلیل پس از نبوت واگذار شد و بسیار دور از فهم قرآنی است که امامت را در این آیه به معنای نبوّت بگیریم؛ زیرا در این آیه، خلیل الرحمان مقام امامت را برای ذرّیّه خود می‌طلبد و می گوید: قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ

ص: ۲۸۴

لاـ یَنـالُ عَهْـدِی الظَّالِمِینَ و این جمله حـاکی است او، هنگـامی این درخـواست را کرد که دارای ذریه و فرزنـد بود و دوران پیری و کهنسالی‌اش را می‌گذراند، پیامبر بود. بنابر این، مقام امامت چیزی فراتر از پیامبری است که بعد از آن به او داده شده است، ولی در عین حال، چه بسا ممکن است فردی نبوت را داشـته باشد ولی امام نباشد؛ مانند بیشتر انبیای بنی اسرائیل، یا امام باشد و نبوت نداشته باشـد؛ ماننـد ائمه اهـل بیت علیهم السـلام و گـاهی هر دو مقـام در یـک نفر جمع شود؛ ماننـد پیامبران اولوا العزم از ابراهیم تا پیامبر خاتمصلی الله علیه و آله.

در هر حـال، این مسائـل دقیق قرآنی و اعتقادی، جزو عقایـد ضـروری نیست بلکه بحث‌های علمی است که نظرها در آن‌ها می‌تواند متفاوت باشد.

گذشته از این‌ها، به خاطر وجود مطلبی در «بحارالأنوار» نسبت دادن آن به تمام شیعیان چیزی جز غرض ورزی نیست.

ص: ۲۸۵

پرسش ۱۲۰

شیعه می گوید: تعیین امام از جانب خدا لطف الهی است. اکنون که امام دوازدهم غایب است، چه لطفی نسبت به مسلمانان دارد؟

پاسخ

اوّلًا: چنین پرسشی پیشتر مطرح شد و پاسخ آن را گفتیم و از این همه پرسش تکراری در شگفتیم که چرا می‌خواهند شمار پرسش‌ها را بالا ببرند و چه بسا یک پرسش را به انواع گوناگون، بیست و پنج بار و شاید بیشتر تکرار کنند!

ثانیاً: لطف الهی، که یکی از مظاهر آن برانگیختن انبیا و اولیاست، زمینه مساعد لازم دارد. درصورت وجود زمینه، لطف الهی شامل حال مردم می‌شود و خداوند فردی را به عنوان پیامبر اعزام یا به عنوان حجت خود معرفی می کند. امّا اگر اصلًا زمینه پذیرش وجود نداشته باشد یا کم باشد، آشکار کردن امام و حجت خدا بر خلاف مصالح است و جریان در اظهار حضرت مهدی از این قرار است، تا زمینه امکان تشکیل حکومت واحد جهانی برای گسترش عدل الهی نباشد، حجت خدا آشکار نخواهد شد.

گذشته از این، در قرآن مجید دو نوع حجت معرفی شده؛ یکی

ص: ۲۸۶

واضح و آشکار مانند موسی‌بن عمران، دومی پنهان و ناشناس؛ مانند مصاحب موسی که در برخی روایات خضر نامیده شده است. او حجت خدا بود و لطفش به مردم می‌رسید ولی مردم هرگز او را ژنمی‌شناختند و خدا سه نمونه از لطف او را به موسی بن عمران ارائه کرد که داستان آن در سوره کهف «(۱)» به تفصیل آمده است.

بنابراین، ناشناس ماندن حجت خدا، دلیلی بر فقدان لطف نیست.

چه بسا در لباس ناشناخته به فریاد مساکین و گرفتاران برسد و مشکلات بزرگ امّت را با سرانگشت تدبیر و دانش خود حل کند؛ چنان که مصاحب موسی چنین کرد.

۱- کهف: ۲۰ و ۸۲.

ص: ۲۸۷

پرسش ۱۲۱

شیعیان، امامان خود را معصوم می‌دانند، آیا کارها و رفتارهایی مانند موارد زیر منافات با عصمت ندارد:

۱. حسن‌بن علی علیهما السلام در رفتن به جنگ قاتلان عثمان و انتقام خون او، با پدرش علی علیه السلام مخالف بود.

۲. حسین بن علی مخالفصلح برادرش حسن با معاویه بود.

۳. علی علیه السلام می گوید: از گفتن حق به من و ارائه مشورت عادلانه خودداری نکنید.

پاسخ

پرسشگر تنها برای مطلب سوم مدرک ارائه کرده و دو مطلب نخست را مانند بیشتر ادعاهایش بی مدرک آورده است.

هیچ جوان شیعی با این سخنان بی سر و ته، که هیچ مدرک تاریخی ندارد، هدایت! نمی‌شود.

– امّا درباره نادرستی مطلب نخست: کافی است به تاریخ طبری و غیره مراجعه شود. علی علیه السلام وقتی آگاه شد که ابوموسی اشعری در اعزام نیرو از کوفه به بصره کوتاهی می کند و مردم را به قعود به جای قیام فرا می‌خواند، فرزندش حسن را همراه عماربن یاسر به کوفه فرستاد و حسن علیه السلام در اجتماع مردم خطابه پرشوری ایراد کرد و مردم را به کمک

ص: ۲۸۸

امام زمان خود، دعوت نمود «(۱)» و مشروح این قسمت در همه تواریخ هست. واقعاً جای تأسف است که فردی، به این آشکاری، دروغی را به امام حسن علیه السلام نسبت دهد.

حسن بن علی علیهما السلام همراه پدر، درصفّین مشغول نبرد و جنگ بود وقتی امام از مشارکت وی آگاه شد، فرمود: این جوان را از جنگ دور نگه‌دارید، مبادا نسل پیامبر خدا با کشته شدن وی قطع شود. «(۲)»- درباره مطلب دوم، جز این‌که بگویم کذب و دروغ است، چیزی نمی‌توان گفت. چون امام حسین علیه السلام در دوران امامت برادرش، اطاعت کامل داشت و پیرو امام زمان خود بود. تا زمانی که حسن‌بن علی علیهما السلام زنده بود، کوچکترین اعتراضی بهصلح نکرد؛ زیرا وظیفه‌ای جز پیروی از راه و روش امام خود نداشت. حتی پس از درگذشت حسن‌بن علی در سال ۵۰ قمری تا فوت معاویه در سال ۶۰ هجری، حرکتی بر خلافصلح انجام نداد.

درست زمانی که معاویه پیمان شکنی کرد و بر خلاف تعهدش، فرزند خود یزید را خلیفه مسلمانان معرفی کرد، امام مخالفت خود را با معاویه آغاز و از بیعت با یزید، به عنوان جانشین معاویه خودداری نمود و نامه تندی به معاویه نوشت که در تاریخ منعکس است و در آن جرایم ده‌گانه معاویه را، که دل‌ها را تکان می‌دهد، منعکس ساخت. «(۳)»

۱- تاریخ طبری، ج ۳، صص ۴۹۹ و ۵۰۰، ونیز الفتوح، ص ۴۲۱، ترجمه مستوفی.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷.

۳- نامه حضرت در« الامامهٔ والسیاسه» ابن قتیبه، و بحارالأنوار آمده است.

ص: ۲۸۹

– درباره سخن امیرمؤمنان علیه السلام که می گوید: «از گفتن حق و ارائه مشورت دریغ نورزید»، یادآور می‌شویم که مشورت خواهی هرگز گواه بر عدم عصمت نیست. به این دلیل که خداوند پیامبر را مأمور می کند که با مردم مشورت کند و می‌فرماید: ... وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ .... «(۱)» از این گذشته، این گونه مشورت‌ها، نوعی احترام گذاشتن و شخصیت دادن به کسانی است که پیامبر را در اهدافش یاری می کردند و به تعبیر دیگر، درسی برای ماست که در کارهای خود مشورت کنیم. نه این که پیامبر و علی، نیازی به مشورت داشتند.

۱– آل عمران: ۸۱۵۹.

ص: ۲۹۰

پرسش ۱۲۲

علمـای اهل سـنت حرمین فتوا داده‌انـد که کمک گرفتن از کافران در مقابل بعثی‌های مرتـد، در حال ضـرورت، جایز است. شـیعیان چنین فتوایی را تقبیح کردند، در حالی که علّامه حلی در کتاب «منتهی المطلب فی تحقیق المذهب»، نقل می‌کند که شـیعیان، به جز طوسی، همه اجماع کرده‌اند که کمک گرفتن از ذمی‌ها برای جنگیدن با شورشیان جایز است. این تناقض را چگونه حل می‌کنید؟

پاسخ

نظر طراح پرسـش‌ها به اشـغال سرزمین حرمین به وسیله نیروهای ائتلاف غربی و در رأس آن‌ها آمریکا، به بهانه سرکوب کردنصدام و بعثی‌های متجاوز به کویت است.

در این مورد برخی از علمای شیعه از این فتوا انتقاد کرده، گفتند:

نمی‌توان از کافران برای سرکوب شورشیان کمک گرفت و این مطلب یک نظریه فقهی است که برخی از معترضان شیعه گفته‌اند و این مطلب کوچکترین منافاتی با گفتار علّامه حلّی ندارد.

این فقیه بزرگ، کمک گرفتن از کافران ذمّی را تجویز کرده، نه هر کافری.

و به اصطلاح کمک گرفتن از کافرانی که تحت سلطه حکومت

ص: ۲۹۱

اسلامی هستند و جزیه می‌پردازند جایز دانسته است. پس می‌توان از آن‌ها برای سرکوب شورشیان کمک گرفت، نه از کافران حربی و نه هر کافری که کوچکترین اطاعتی از حاکم اسلامی ندارد. کجای این دو حکم با هم متناقض است که نویسنده مدعی شده است.

– گذشته از نظریه فقهی و قطع نظر از این مسأله، علمای حرمین، که همان سلفی‌های تکفیری (وهابیان) باشند، در عمل دچار تناقض شده‌اند.

آنان در گذشته بعثی‌ها را مرتد و خارج از اسلام خواندند و در زمان اعدام همینصدام، اشک تمساح ریختند که چرا رییس مسلمان یک کشور عربی را شب عید قربان به قتل رساندند؟!

به نظر شما چه کسی مرتکب تناقض شده است؟!

گذشته از این، وی حتی اسم کتاب را به جای «منتهی المطلب فی تحقیق المذهب»، «منتهی الطلب» نوشته که نشانه عدم مراجعه به خود کتاب است و شاید اصلًا نمی‌داند این کتاب در کجا چاپ شده و چند جلد است؟!

البته عذر او واضح است. او تنها سایت‌ها را جستجو کرده و این سؤال‌ها را گرد آورده و ادعا دارد این پرسش‌ها مایه هدایت جوانان شیعه شده است!

ص: ۲۹۲

پرسش ۱۲۳

هریک از اهل بیت پیامبرصلی الله علیه و آله ادعای امامت نمایـد و چیزهای خارق‌العاده‌ای که نشانگرصـدق و راسـتگویی او است، ارائه کند، امامتش در نزد شیعیان ثابت می‌شود. اما زید بن علی با این‌که ادعای امامت کرد، شیعان امامتش را نپذیرفتند و در مقابل، امامت را از آنِ مهدی غایب، که ادعای امامت نکرد، دانستند؟!

پاسخ

اوّلًا: گرد آورنده پرسش‌ها شیعه شناس نیست؛ زیرا او شیعه امامیه را با شیعه زیدی اشتباه گرفته است. در مکتب شیعه امامی، امامت بـا تنصیص امـام پیشین بر امام بعـدی ثابت می‌شود و چون امام سـجاد علیه السـلام بر امامت فرزنـدش امام باقر تنصیص کرده بود، پـذیرفته شـد، و هرگز جنـاب زیـد، دعوت به خویشتن نکرد. دعوت او به «الرضـا من آل محمـد» بوده و هرگز آن را بر خود تطبیق نکرد.

ثانیاً: در مکتب شیعه زیـدی، شرط امامت، نشان دادن اعجاز نیست، بلکه شرط امامت فاطمی بودن و علم و شجاعت و دعوت به نفس است.

بنابراین، آنچه که به شیعیان نسبت می‌دهد، با هیچ یک از دو فرقه تطبیق نمی‌کند.

ص: ۲۹۳

پرسش ۱۲۴

وقتی آیه إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اْلأَماناتِ إِلی أَهْلِها ... «(۱)» نازل شد، پیامبر بنی شیبه را فرا خواند و کلید کعبه را به آن‌ها داد. چرا در مورد خلافت علی علیه السلام که برای همه مسلمانان مهم بود، چنین نکرد؟

پاسخ

این پرسش نیز تکراری است. اما در این مورد می‌توان گفت که پیامبرصلی الله علیه و آله در طول رسالت ۲۳ ساله خود، به معرفی امیرمؤمنان به عنوان خلیفه پس از خویش پرداخت و در مواقع مختلف، او را ولیّ مؤمنان و وصیّ خود شناساند و همان‌گونه که در پاسخ پرسش چهل ونهم گفتیم، یکی از القاب آن حضرت «وصیّ» است و آخرین سفارش او درباره امام، در روز غدیر انجام گرفت که در یک جمع بیش ازصد هزار نفری رسماً ولایت و وصایت او را اعلام کرد و از مردم خواست که با وی بیعت کنند تا آنجا که شیخین نیز با او بیعت کردند و این جمله را گفتند: «بَخ بَخ لَکَ یَا عَلِیُّ، أَصْبَحْتَ مَوْلَایَ وَ مَوْلَی کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٔ»؛ «خوش به حال تو علی جان که سرور و مولای هر مرد و زن با ایمان شده‌ای.» «(۲)»

و چون در این مورد در گذشته سخن گفته‌ایم، به همین مختصر بسنده می‌کنیم.

۱- . نساء: ۵۸

۲- المصنف نگارش ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۷۸، شماره حدیث ۱۲۱۶۷

ص: ۲۹۴

پرسش ۱۲۵

شیعیان حدیثی ساخته‌اند که در آن آمده است: لعنت خدا بر کسی که به لشکر اسامه نپیوندد و از آن باز ماند. آن‌ها با ساختن این حدیث، می‌خواهند بر خلفا لعنت کنند ولی فراموش کرده‌اند که:

۱. علی علیه السلام یا در لشکر اسامه شرکت کرده، که در اینصورت به امامت ابوبکر اعتراف کرده است. چون سربازِ فرماندهی شده که ابوبکر او را تعیین کرده است.

۲. یا شرکت نکرده که در اینصورت، مشمول همان دروغی می‌شود که ساخته‌اند.

پاسخ

اولّا: باید گفت شیعیان این حدیث را نساخته‌اند، بلکه آن را علمای اهل سنت نقل کرده‌اند و شیعه به نقل آن‌ها اعتماد نموده و سخن گفته‌اند.

حدیث یاد شده را ابوبکر احمدبن عبدالعزیز جویری در کتاب «السقیفة والفدک» و شهرستانی در ملل و نحل «(۱)» و ایجی در «مواقف» آورده‌اند و غیر از او، ابن ابی الحدید و دیگران نیز آن را روایت کرده‌اند.

ثانیاً: پیامبر گرامی به اسامه مأموریت داد و بزرگانصحابه را زیر فرماندهی او قرار داد. در این هنگام زمزمه شکایت و اعتراض به پیامبرصلی الله علیه و آله

۱- ملل و نحل، ج ۱، مقدمه چهارم، ص ۲۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰؛ المواقف، ج ۳، ص ۶۵۰

ص: ۲۹۵

بلند شد که چرا یک جوان را سرپرست بزرگسالان کرده است. پیامبر در پاسخ گفت: این مطلب تازگی ندارد. در جنگ موته وقتی پدر او را فرمانده ساختم نیز اعتراض کردید. بالأخره به اسامه مأموریت داد هرچه زودتر مدینه را ترک کند و فرمود: لعنت خدا بر کسانی که از رفتن تخلف کنند. حال ببینید چه کسانی تخلف کردند. همین قدر یادآور می‌شویم که امیرمؤمنان پرستار پیامبرصلی الله علیه و آله و مراقب درون خانه آن حضرت بود. او مأموریتی برای رفتن نداشت.

احمدبن عبدالعزیز جوهری در کتاب «السقیفه» با سند خود چنین نقل می کند که: پیامبرصلی الله علیه و آله اسامه را مأمور جهاد با رومیان کرد. وی و یارانش در حال آماده شدن برای حرکت بودند که پیامبرصلی الله علیه و آله از هوش رفت. سپس به هوش آمد و از حرکت اسامه سؤال کرد. گفتند در حال آماده شدن هستند. فرمود: هر چه زودتر سپاه را اعزام کنید. خداوند لعنت کند کسانی را که از سپاه اسامه عقب بمانند.

وی با پرچمی که یاران پامبرصلی الله علیه و آله پیش روی او بودند، از مدینه خارج شد و در لشکرگاه مدینه به نام «جرف» فرود آمد، در حالی که ابوبکر و عمر و اکثر مهاجران و برخی سران انصار؛ مانند اسیدبن حضیر و بشیر بن سعد در رکاب او بودند. ناگهان مردی از مدینه خود را به لشگرگاه رساند و گفت: پیامبر خدا در حال مرگ است. آنان بی‌درنگ به مدینه بازگشتند و اسامه را تنها گذاشتند.

حال چه کسانی مشمول این حدیث هستند؟

این که می گوید: شیعیان این حدیث را درست کرده‌اند تا خلفا را لعن کنند، جریان درست به عکس است، بلکه حدیث بهترین دلیل بر

ص: ۲۹۶

بیزاری از کسانی است که از دستور پیامبرصلی الله علیه و آله تخلف کردند، متخلف هر که می‌خواهد باشد.

دستور پیامبرصلی الله علیه و آله برای این بود که به هنگام رحلت وی، مدینه خلوت باشد و افرادی که می‌توانند در مدینه وصیت پیامبر خدا را نادیده بگیرند از مدینه دور باشند و لذا می‌بینیم شخصیت‌هایی را که در سقیفه، بازیگر وصحنه گردان بودند، در سپاه اسامه قرار داد. از مهاجر ابوبکر و عمر، و از انصار اسید بن حضیر و بشیر بن سعد، که هر چهار نفر در سقیفه زمام خلافت را به دست ابوبکر سپردند.

ص: ۲۹۷

پرسش ۱۲۶

شیعیان معتقدند نسخه‌ای از قرآن، به همانصورت که نازل شده، نزد علی علیه السلام بوده است. اکنون پرسش این است که چرا علی آن‌گاه که به خلافت رسید آن قرآن را بیرون نیاورد؟

پاسخ

این پرسش هم تکراری است و پیش از این گفتیم که قرآن امیرمؤمنان با قرآن موجود کوچکترین اختلافی ندارد، جز در ترتیب سور. یعقوبی در تاریخ خود و شهرستانی در تفسیر «مفاتیح الاسرار»، ترتیب سوره‌های قرآنی که نزد امام علی است را آورده‌اند.

امّا این که چرا علی آن را بیرون نیاورد، به خاطر این بود که قرآن موجود در تمام سرزمین اسلامی منتشر شده بود و شایسته نبود قرآن دیگری که تنها از نظر ترتیب سوره‌ها اختلاف دارد، در معرض مردم قرار گیرد.

ص: ۲۹۸

پرسش ۱۲۷

شیعیان ادعا می‌کننـد که اهل‌بیت پیامبر را دوست دارنـد. امّا نسب برخی از خانـدان اهل بیت را انکار کرده‌اند؛ مانند دختران پیامبر؛ رقیه و امّ کلثوم، عبـاس عمـوی پیـامبر و فرزنـدانش را از اهـل بیت بیرون کرده‌انـد و همچنین زبیر را از خانـدان پیـامبر نمی‌داننـد و بسیاری از فرزندان فاطمه؛ مانند زیدبن علی و فرزندش یحیی و ابراهیم و جعفر فرزندان موسی کاظم را دوست نمی‌دارند، چرا؟

پاسخ

طرح کنندگان پرسش میان «اهل بیت» وارد در قرآن و «بنی هاشم» خلط کرده‌اند. اهل بیت پیامبر، که قرآن از طهارت آن‌ها از گناه و نافرمانی خبر داده، طبق نقل مسلم درصحیح خود منحصر به چهار نفر است و خود گرد آورنده پرسش‌ها در پرسش شماره ۳۲ نیز به این حقیقت اعتراف کرده است.

بنابراین، تقصیر از شیعه نیست، بلکه نتیجه گفتار پیامبر است.

و در مورد بنی هـاشم بایـد گفت: همه کسـانی که در آنجا نامشان آمـده، از بنی‌هاشم هسـتند و همه آن‌ها حقوقی خاص دارنـد که یکی از آن‌ها تحریمصدقه بر آن‌ها است.

امّا اینکه می‌گوید: شیعه برخی از فرزندان فاطمه را دوست نمی‌دارد! گفتاری نسنجیده است. تمام فرزندان فاطمه؛ چه آنان که اسم

ص: ۲۹۹

برده و چه آنان‌که اسم نبرده، همگی ذرّیه فاطمه به شمار می‌آیند ولی ذریه بودن برای نجات یافتن کفیات نمی‌کند. هرگاه یکی از فرزندان فاطمه علیها السلام ازصراط مستقیم جدا شود، انتساب آنان به فاطمه علیها السلام سودی نخواهد داشت. خداوند در پاسخ درخواست حضرت نوح که برای نجات فرزندش از غرق شدن گفت: رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی ... می‌فرماید: یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُصالِحٍ .... «(۱)» و امّا آیا رقیه و زینب، دختران پیامبر بودند یا ربیبه آن حضرت؟ این یک مسأله تاریخی است و ارتباطی به عقاید ندارد و در این مورد محققان بررسی‌هایی انجام داده‌اند.

۱- . هود: ۴۶

ص: ۳۰۰

پرسش ۱۲۸

شیعیان همه اهل بیت در قرن نخست را کافر می‌دانند؛ زیرا در روایات آن‌ها آمده است: پس از پیامبر، جز سه نفر، مرتد شدند.

پاسخ

این پرسش نیز مانند پرسش‌های دیگر تکراری است و پاسخ آن را مکرر گفته‌ایم و در اینجا به پاسخی مختصر و فشرده بسنده می‌کنیم:

تنها شیعه نیست که می‌گوید همه مسلمانان جز اندکی از آنان، مرتد شدند بلکه روایات اهل سنت که تعداد آن‌ها بیش از ده مورد است، می‌گوید: پس از پیامبرصلی الله علیه و آله انبوهی از اصحاب مرتد شدند و جز افراد انگشت شمار، از آن‌ها در راه راست باقی نماند و ما در آغاز کتاب همه این روایات را با ترجمه آورده‌ایم. اکنون باید پرسید: کدام یک از دو گروه باید پاسخگوی این پرسش باشند؟!

ما همهصحابه پیامبر را، که برخی از آن‌ها پیشگامان تشیع بودند، محترم می‌شماریم، چه بشناسیم و چه نشناسیم؛ زیرا نور الهی را مشاهده کرده‌اند، مگر آن‌که دلیل قاطع بر انحراف و خلاف کاری آنان اقامه شود و این یک حکم عادلانه است که قرآن ما را به آن دعوت کرده است.

ص: ۳۰۱

پرسش ۱۲۹

حسن‌بن علی علیهما السـلام با این‌که یاوران و لشـکر فراوان داشت با معاویه‌صلح کرد ولی برادرش حسین بن علی با این‌که افرادش کم بودند و می‌توانست‌صـلح کند، جنگید. لابد کار یکی از این دو اشتباه بوده و شیعیان بعضی از افراد برجسته اهل بیت علیهم السلام را کافر می‌دانند؛ مانند عباس و پسرش عبداللَّه و شیعیان با دختران پیامبر غیر از فاطمه کینه می‌ورزند و می‌گویند آن‌ها دختران پیامبر نیستند، پس کجاست آن محبت اهل بیت علیهم السلام که ادعا می‌کنند؟

پاسخ

گردآورنده پرسش‌ها چنان دست پاچه بوده که دو سؤال غیر مربوط به هم را یک‌جا آورده است:

۱. چرا حسن بن علی‌صلح را برگزید و امام حسین جنگ را؟ آیا یکی از این دو اشتباه نبود؟

۲. شـیعیان برخی از اهل بیت را دوست نمی‌دارنـد و می‌گوینـد: وَ مَنْ کانَ فِی هـذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِٔ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا در باره عبـاس نـازل شـده است ... و عبـداللَّه پسـر عبـاس را کـافر می‌داننـد و در کتاب کافی جمله‌ای آمـده است که او را جاهل و بی خرد می‌شمارد.

در رجال کشی نیز به دو فرزند عباس؛ با نام‌های عبداللَّه و عبیداللَّه لعن شده است.

درباره پرسش نخست، که تکراری نیز هست، بارها پاسخ گفتیم، و

ص: ۳۰۲

اکنون یادآور شدیم که ممکن است شرایط در اختلاف روش مؤثر باشد؛ چنان که پیامبرصلی الله علیه و آله در حدیبیهصلح کرد و حتی حاضر شد لقب رسول‌اللَّه از کنار نامش پاک شود ولی همان پیامبرصلح بود که سال بعد مکه را با قدرت نظامی فتح کرد.

گرد آورنده پرسش‌ها خود را سلفی معرفی می‌کند. سلفی‌هاصحابه را عادل و پاکدامن می‌دانند که گردی بر دامان آن‌ها نمی‌نشیند. آیاصحیح است که همین سلفی‌ها دو فرزند محبوب پیامبر را و دو گل خوشبوی ایشان و سرور جوانان اهل بهشت و مطهر از هر نوع رجس را که در رأسصحابه قرار دارند، «(۱)» به خطا متهم کنند؟!

درباره مطلب دوم که آیه وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِٔ أَعْمی ... را در حق عباس، از رجال کشی (ص ۵۳)، و اصول کافی «(۲)»

نقل کرده، یادآور می‌شویم: رجال کشی این مطلب را به سندی که در رأس آن «جعفر بن معروف» قرار دارد، نقل کرده و جعفربن معروف به اتفاق علمای رجال توثیق نشده است. «(۳)» و روایتی که از کافی نقل کرده، راویِ آن حسن بن عباس‌بن حریش است که به اتفاق علمای رجال، ضعیف است و روایات او کاملًا بی ارزش می‌باشد.

شگفت اینجاست که محقّق کتاب کافی درپاورقی‌روایت حسن‌بن عباس را تضعیف کرده است، لیکن طراح سؤال اصلًا به پاورقی توجه ننموده و یا عمداً چشم پوشی کرده است.

۱- فتح الباری، ج ۷، ص ۹۴، حدیث ۳۷۴۹؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۶۶؛ مسند احمد، ج ۳۶، ص ۱۱۱، حدیث ۲۱۷۷۷

۲- ج ۱، ص ۲۴۷

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۳۵

ص: ۳۰۳

حال چگونه می‌توان با روایتی که به وسیله دو نفر ضعیف و غیر موثق نقل شده، بر شیعیان خرده گرفت؟

و نیز می‌گوید: کشی گفته است امیرمؤمنان در دعای خود می‌گفت:

«اللهمّ العن ابنَی فلان» و مقصود از آن، عبداللَّه بن عباس و عبیداللَّه بن عباس است! گفتنی است این حدیث به وسیله محمدبن سنان نقل شده که علمای رجال او را تضعیف کرده‌اند. «(۱)» کسانی که این پرسش‌ها را مطرح می‌کنند، قصد تحقیق و واقع گرایی ندارند. دنبال روایات ضعیف می‌گردند که خود علمای شیعه آن‌ها را رد کرده‌اند و آن‌ها را دستاویز خود قرار می‌دهند و به گفته مَثَل معروف نیمه خالی لیوان را می‌نگرد و از نیمه پر آن چشم می‌پوشد؛ مثلًا اگر رجال کشی روایاتی در ذمّ عبداللَّه بن عباس نقل کرده، روایات مدح و ستایش را نیز آورده است. چگونه است که فقط به بخش ذمّ آن توجه کرده و از بخش مدح چشم پوشی شده است؟

بالاتر از آن، علمای شیعه در کتاب‌های رجالیِ خود، به بزرگواری و جلالت و اخلاص عبداللَّه بن عباس نسبت به امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب تصریح کرده‌اند. علاقه‌مندان می‌توانند در این مورد به معجم رجال الحدیث مراجعه کنند. «(۲)» و امّا این‌که رقیه و زینب، دختران واقعی پیامبر بودند یا ربیبه او، بحثی است تاریخی و در مورد آن مفصل بحث گردیده که ارتباط به عقاید شیعه و وهابیت ندارد.

۱- رجال کشی، ص ۵۲

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۳۵

ص: ۳۰۴

پرسش ۱۳۰

در زمان ابوبکر، علی علیه السلام در جنگ با مرتدان شرکت نمود و کنیزی از افراد اسیر شده بنی حنیفه بهره او شد که بعدها از اوصاحب فرزندی به نام محمدبن حنفیه شد. از این مطلب برمی‌آید که از دیدگاه علی، خلافت ابوبکر به حق بوده، اگر نبود، علی علیه السلام در آن شرکت نمی‌کرد؟!

پاسخ

دراین سخن، دروغی قطعی و اشکالی تاریخی وجود دارد:

۱. مشارکت علی در جنگ‌هایی که در دوران خلفاصورت گرفت، در هیچ تاریخی نیامده و این دروغ قطعی است که علی در جنگ با مرتدان شرکت کرد.

موقعیت او بالاتر از آن بود که بهصورت یک سرباز معمولی در نبردها حضور یابد. اگر از وجود او استفاده می‌شد، همان جنبه مشاورت بود.

۲. و امّا اشکال تاریخی در این قضیه آن است که می گوید:

«کنیزی از افراد اسیر شده بنی حنیفه بهره او شد!»

در نقل‌های تاریخی، در باره این مسأله سه قول است:

* مادر محمد بن حنفیه، زنی بود به نام «خوله» دختر جعفربن قبیس. او سهم ابوبکر بود که به علی داد.

* مداینی می‌نویسد: پیامبر خدا امیر مؤمنان را برای جهاد به یمن فرستاد و آن حضرت بر بخشی از کنیزان دست یافت، که «خوله» در میان آن‌ها بود و سهم آن حضرت شد.

ص: ۳۰۵

* بلاذری می‌نویسد: بنی‌اسد در دوران خلافت ابوبکر بر بنی‌حنیفه یورش بردند و خوله را اسیر کردند و به مدینه آوردند و علی او را خرید.

وقتی خبر به خویشان او رسید، به مدینه آمدند و علی آن‌ها را شناخت و از مظلومیت آن‌ها آگاه شد و خوله را آزاد کرد و آنگاه با وی تزویج نمود. «(۱)» باید گفت این پرسش جدیدی نیست. آن را از امام باقر علیه السلام نیز پرسیده‌اند، که چگونه جد بزرگوارتان امامت شیخین را قبول نداشت، امّا با اسیری از اسیران آنان به نام خوله ازدواج کرد؟! امام باقر علیه السلام فرمود: من پاسخ شما را نمی‌گویم این موضوع را از جابر بن عبداللّه انصاری بپرسید که خود او در واقعه حاضر بوده است. آنان سراغ جابر رفتند. او گفت: من فکر می‌کردم که می‌میرم و کسی این حقیقت را از من نمی‌پرسد. بشنوید و فرا گیرید: اسیران را حاضر کردند و خوله حنفیه وارد شد. به مردم نگریست، آنگاه به سوی قبر پیامبر رفت و نالید و آه کشید و باصدای بلند گریست و گفت: سلام من بر تو ای پیامبر خدا و بر اهل بیت تو. این امت تو ما را مانند اهل «نوبه» و «دیلم» اسیر کردند. ما گناهی جز این نداشتیم که دوستان اهل بیت تو بودیم. وقتی بر سر ما ریختند، گفتیم چرا ما را اسیر می‌کنید؟ ماکه شهادتین می گوییم؟ گفتند: زکات نداده‌اید. گفتیم: مردان ما زکات نداده‌اند، زنان چه تقصری دارند؟ در اینجا ساکت شدند گویی سنگ در دهان دارند. «(۲)» حال چگونه می‌توان به وسیله این ماجرای تاریخی، با داشتن اقوال مختلف، بر یک مطلب اعتقادی استدلال کرد؟

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۲۴۶- ۲۴۳؛ بحارالانوار، ج ۴۲، صص ۸۷- ۸۴؛ تنقیح المقال، جزء دوم، شرح حال محمد بن حنفیه؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۴۶

۲- خرایج راوندی، صص ۹۲- ۹۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۲، صص ۸۵- ۸۲

ص: ۳۰۶

پرسش ۱۳۱

از امامصادق علیه السلام اقوال متعارضی نقل گردیده است؛ مثلًا در مورد چاه آبی که در آن نجاست بیفتد؛ یک بار گفته است: چاه آب چون دریاست، نجس نمی‌شود. بار دیگر فرموده: همه آب چاه باید کشیده شود. بار دیگر گفته است: هفت یا شش دلو از آبِ آن بکشید.

این روایات متعارض را چگونه می‌توان جمع کرد؟

پاسخ

اوّلًا: روایت از امامصادق علیه السلام نیست بلکه از امام رضا علیه السلام است.

ثانیاً: نفرمود آب چاه مانند آب دریاست، بلکه فرمود: آب چاه آب فراوان است و چیزی آن را فاسد نمی‌کند. مگر این‌که رنگ و بو و مزه آن تغییر کند.

ولی در عین حال، اگر در برخی از روایات آمده است: «درصورتی که در میان چاه موشی افتاد چند دلو از آن کشیده شود»، از باب استحباب و پاکیزگی بیشتر است. چه بسا چیزی از نظر شرع پاک باشد ولی دلنشین‌تر آن است که چند دلوی از آن بیرون کشیده شود.

و امّا این‌که در برخی از موارد، به شش دلو و در برخی هفت و در برخی کمتر اشاره شده، به خاطر تنوع آلودگی‌ها است. مسلماً جایی‌که موش در چاه بمیرد، آلودگی آن غیر از گنجشگ مرده است. و آلودگی حیوان کوچک غیر از آلودگی حیوان بزرگ است و آلودگی حیوان

ص: ۳۰۷

نجس‌العین غیر از آلودگی حیوان حلال گوشت و پاک است.

در هر حال این یک مسأله فقهی است. تا انسان فقیه نباشد، از مفاد روایات و کیفیت جمع آنان آگاه نمی‌شود.

شگفت این‌که در پایان می‌گوید: «بر اثر اختلاف روایات، مذهب امامصادق از میان می‌رود».

یادآور می‌شویم که امامصادق علیه السلام در فقه مذهب خاصی ندارد. او بازگو کننده احکام الهی است، بدون آن‌که در احکام اجتهاد کند، اگر اختلاف در نقل، مایه نابودی مذهب امامصادق علیه السلام است، پس مذهب شافعی باید از بیخ و بن از میان رفته باشد؛ زیرا شافعی پیش از آن‌که به مصر رود آرایی دارد و بعد از آن آرایی دیگر. از خود ابوحنیفه در یک مسأله آرای مختلف نقل شده است. پس مذهب امام شافعی و مذهب ابوحنیفه از بین رفته است؟!

این هوچی‌گری‌ها و رجز خوانی‌ها برای مراکز غیر علمی است، نه مراکز فقهی که با ضوابط دقیق، حکم شرع را از روایات استخراج می‌کنند. افزون بر آن، این امور را نمی‌توان مدرک اعتقادی قرار داد.

ص: ۳۰۸

پرسش ۱۳۲

کتاب‌های مورد اعتماد نزد شیعه، وسائل شیخ حرّ عاملی (متوفای ۱۱۰۴) و بحارالأنوار مجلسی (متوفای ۱۱۱۱) و مستدرک الوسائل طبرسی (متوفای ۱۳۲۰) هستند. تمام این کتاب‌ها متأخرند. اگر این احادیث را از طریق سند جمع کرده‌اند، پس تا آن زمان نوشته نشده بود؟ عاقل چگونه به روایاتی اعتماد می‌کند که طی ۱۱ تا ۱۳ قرن نوشته شده بودند؟

پاسخ

اوّلًا: کتاب‌های معتبر، چهار کتاب زیر است:

۱. کافی، تألیف شیخ کلینی (متوفای ۳۲۹).

۲. کتاب من لایحضره‌الفقیه، تألیف شیخصدوق (متوفای ۳۸۱).

۳. تهذیب الأخبار، تألیف شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰).

۴. الاستبصار فی ما اختلف فیه الأخبار، تألیف شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰).

البته این چهار کتاب، جزو جوامع دست دوم شیعه است و مؤلفان این کتاب‌ها روایات آن‌ها را از جوامع اولیه شیعه با اسانیدصحیح و قطعی جمع کرده‌اند که در قرن دوم و سوم هجری نوشته شده‌اند، مانند:

۱. الجامع نوشته احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی (متوفای ۲۲۱).

۲. المحاسن، نوشته احمد بن محمد بن خالد برقی (متوفای ۲۷۲)

ص: ۳۰۹

۳. نوادرالحکمه، نوشته محمدبن احمدبن عمران اشعری (متوفای ۲۹۳).

از این گذشته، ۴۰۰ رساله که اصل نامیده می‌شده، به وسیله شاگردان امام باقر و امامصادق و امام کاظم علیهم السلام نوشته شده که از مدارک دست اول جوامع حدیثی در شیعه است.

بنابراین، کتاب‌هایی که او نام برده، هر چند جزو کتب معتبر هستند، ولی اساس آن‌ها را کتاب‌های پیشین تشکیل می‌دهد و کتاب‌هایی که او نام برده، در مقابل این کتاب‌ها، مانند جامع الأصول ابن اثیر جزری یا کنزالعمال متقی هندی در برابر کتاب‌هایی، ماندصحاح شش گانه در جهان اهل سنّت است که در حقیقت کتاب‌های متأخر نوعی دسته بندی و گردآوری جدید از کتاب‌های پیشین است.

پرسش ۱۳۳

روایاتی در کتاب‌های شیعه هست که با روایات اهل سنت در زمینه عقاید و نپذیرفتن بدعت‌ها مطابق است، ولی شیعیان آنها را به بهانه این که از روی تقیهصادر شده، کنار می گذارند، چرا؟

پاسخ

ادّعا کاری است آسان و ارائه دلیل امری است مشکل. کدام روایت در کتب شیعه، در مورد عقاید و بدعت‌ها وارد شده و هماهنگ با روایات اهل سنت بوده، ولی علما آن را بدون دلیل کنار گذاشته‌اند؟!

ص: ۳۱۰

پرسش ۱۳۴

صاحب نهج البلاغه نقل می‌کند: علی علیه السلام ابوبکر و عمر را ستوده است؛ چنان‌که از علی‌بن ابی طالب نقل می‌کند که درباره ابوبکر گفت: او در حالی که پاک بود و عیب اندکی داشت از دنیا رفت. خیر دنیا را به دست آورد و پیش از آن که گرفتار شرّ آن شود از دنیا رفت. او اطاعت الهی را به جا آورد و به گونه‌ای شایسته تقوای الهی را رعایت کرد.

(نهج البلاغه،ص ۳۵۰، تحقیقصبحیصالح).

پس چرا شیعیان اصحاب را عیب جویی می‌کنند آیا علی علیه السلام جز آنچه در دلش بود اظهار می‌کرد؟

پاسخ

گرد آورنده پرسش‌ها به خطبه ۲۲۳ نهج البلاغه نظر دارد که با جمله «لِلَّهِ بِلَادُ فُلَانٍ» آغاز شده است و در آنجا نه اسمی از ابوبکر آمده و نه اسمی از عمر، بلکه کلمه «فلان» ذکر شده است.

اوّلًا: این خطبه را مغیرهٔ بن شعبه که از دشمنان خاندان علی است نقل کرده و نمی‌تواند معتبر باشد.

ثانیاً: شارحان نهج البلاغه در بیان مقصود از «فلان» نظرات مختلفی دارند:

۱. قطب الدین راوندی می‌گوید: حضرت در مقام ستایش بعضی از بزرگان از اصحاب خود است که بعد از پیامبر خدا آلوده فتنه نشدند.

ص: ۳۱۱

۲. ابن ابی الحدید می گوید: مقصود عمر بن خطاب است.

۳. طبری می گوید: این جمله‌ها مربوط به دختر «ابی حثمه» نوحه گر مدینه است، نه علی بن ابی طالب.

وقتی عمر درگذشت، دختر ابی حثمه این جمله‌ها را در رثای وی گفت و گریست. مغیره می گوید: وقتی عمر را به خاک سپردند، به خانه علی آمدم تا از او درباره عمر چیزی بشنوم. علی از خانه بیرون آمد، در حالی که غسل کرده و آب غسل را از سر و روی خود می گرفت. فرمود:

خدا ابن خطاب را رحمت کند.

دختر ابی حثمه راست گفت: او خیر خلافت را با خود برد و از شر آن نجات یافت، به خدا سوگند این گفتار مال او نیست، بلکه به او گفته‌اند که این‌ها را بگوید. مقصود از شرّ خلافت، اوضاع ناگواری است که در دوران عثمان پیدا شد.

۴. ابن شبّه از عبداللَّه بن مالك نقل می کند که ما با علی علیه السلام از دفن عمر برگشتیم، امام وارد خانه شد. غسل کرد. سپس از خانه خارج شد و قدری سکوت نمود. سپس گفت: خدا به نوحه گر عمر خیر دهد که گفت:

«وَا عُمَراه! أَقَامَ ٱلْأَوَد، وا عمراه! ذهبَ نَقِيَّ الثَّوبِ قَلِيلَ الْعَيبِ»؛ به خدا سوگند او از این جمله‌ها خبر نداشت، بلکه به او آموختند که چنین بگوید. «(۱)» به خدا سوگند عمر خیر خلافت را درک کرد و شر را بعد از خود بر جای نهاد.

نتیجه می گیریم که اولًا موصوف به این کلمات در کلام علی علیه السلام

۱- تاریخ المدینهٔ المنوره، ج ۳، ص ۹۴۱، تحقیق فهیم محمد شلتوت.

ص: ۳۱۲

مشخص نیست و در نهج البلاغه تنها کلمه «فلان» آمده است.

از آن گذشته، طبق نقل طبری و ابن شبّه، روشن شد که تمام این جمله‌ها ساخته و پرداخته رجال سیاسی بود که به نوحه‌گر آموخته بودند درباره مرگ عمر چنین بگوید.

دقت در مجموع الفاظ نهج البلاغه حکایت می‌کند که حضرت از آینده‌ای تاریک، که دامنگیر عثمان شد، خبر می‌دهد و چندان نظری به ستایش فرد مورد نظر ندارد.

ص: ۳۱۳

پرسش ۱۳۵

شیعیان امامان خود را معصوم می‌دانند، ولی روایات زیادی درباره سهو و خطای ائمه رسیده است.
علّامه مجلسی می گوید: مسأله خیلی مشکل است چون اخبار و نشانه‌های زیادی بر این دلالت می کند که سهو و فراموشی از آن‌ها سر می‌زده است!

پاسخ

مسأله سهو امامان، به‌سان سهو پیامبرصلی الله علیه و آله قرن‌هاست مورد بحث و گفتگو است. رأی مشهور در میان امامیه این است که فرد معصوم همان‌طور که از گناه مصون است، از خطا و اشتباه نیز به دور است؛ زیرا اشتباه و خطا در امور زندگی، کم کم سبب می‌شود که مردم به عصمت آنان در تبلیغ احکام نیز شک و تردید کنند.

اهل سنّت نقل می کنند که پیامبر نماز چهار رکعتی را دو رکعت خواند. پس از فراغ از نماز، یکی از اصحاب به نام ذوالیدین به حضرتش عرض کرد: آیا نماز را شکسته خواندی یا دچار فراموشی شدی؟ پیامبر در پاسخ گفت: هیچ یک از این دو در کار نبود.

از این جهت، گروهی از اهل سنت معتقدند که پیامبرصلی الله علیه و آله در غیر امور دینی سهو و اشتباه می کند عین این سؤال در مورد امامان، مطرح است.

بزرگان شیعه؛ مانند شیخ مفید، از شخصیت‌هایی است که هر نوع سهو و

ص: ۳۱۴

خطا را از امامان نفی می‌کند و روایاتی را که در این مورد وارد شده، خبر واحد می‌داند که نمی‌توانند مدرک عقیده باشند و افرادی از امامیّه که درباره پیامبر و امام، معتقد به سهو هستند، به شدت مورد انتقاد قرار می‌گیرند. «(۱)» مرحوم مجلسی نیز یادآور می‌شود که مشهور در میان امامیه این است که از آن حضرات سهویصادر نشده و دلایل آن‌ها را نقل می‌کند؛ به‌ویژه یادآور می‌شود که امام پیوسته به وسیله روح القدس یاری می‌شود و او بازدارنده از سهو و خطا است.

سپس در آخر می‌گوید: من در این مسأله چیزی نمی‌گویم؛ زیرا هر دو طرف برای خود دلایلی دارند.

در پایان یادآور می‌شویم که عصمت انبیا و اولیا در مسائل مربوط به تبلیغ رسالت و بیان احکام الهی و معارف، جای بحث و گفتگو نیست و اگر سخنی هست، درباره امور جزئی زندگی است که ارتباط به دین و تربیت ندارد.

۱- شرح عقاید صدوق، ص ۶۶

ص: ۳۱۵

پرسش ۱۳۶

امام یازدهم شیعیان، بدون داشتن فرزند درگذشته‌است. بنابراین، به‌خاطر این‌که پایه‌های مذهب امامی درهم شکسته نشود، فردی به نام عثمان، به دروغ گفت که امام عسکری فرزندی داشته که در چهار سالگی پنهان شده است، چگونه شیعیان سخن او را قبول می‌کنند؟

پاسخ

به یاد سخن حافظ افتادم که می‌گوید:

«خود می‌کشی و خود تعزیه می‌خوانی حافظ!»

این فرد هم مدعی است و هم دادستان و هم قاضی!

ادعا می‌کند که امام عسکری فرزندی نداشت (به چه دلیل؟) دلیلش جز ادعای خود او چیزی نیست.

ادعا می‌کند: جناب عثمان بن سعید، راوی این داستان است که امام عسکری فرزندی داشته و در چهار سالگی غیبت نموده است و او دروغ گفته است (به چه دلیل؟) ادعای خود او دلیل آن است.

این سؤال هم تکراری است و ما در سؤال‌های ۸۲ و ۸۳ به آن پاسخ گفتیم.

قاطبه علمای شیعه و متجاوز از ۴۰ تن از محدثان و محققان اهل سنت، تولد حضرت را از امام عسکری با نام و نشان نقل کرده‌اند و حتی گروهی از شیعیان در حیات حضرت امام عسکری علیه السلام فرزند بزرگوار

ص: ۳۱۶

ایشان را ملاقات کرده و گزارش داده‌انـد و مشـروح این ملاقات‌ها در کتاب‌های زندگی ائمه مذکور است. عثمان بن سـعید نیز فقیه وارسـته‌ای است که اگر بالاتر از عـدالت مقامی برای غیر امام متصوّر بود، ما نیز برای او قائل می‌شدیم ولی اثبات ولادت امام مهدی علیه السلام تنها به روایت او بستگی ندارد.

به هر حال چون از این پرسش در گذشته پاسخ گفته‌ایم، به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

ص: ۳۱۷

پرسش ۱۳۷

شیعیان همیشه به مروان بن حکم حمله می‌کنند و هر زشتی را به او نسبت می‌دهند، سپس در کتابهایشان روایت می‌کنند که حسن و حسین پشت سر مروان نماز می‌خوانده‌اند!

پاسخ

این شیعه نیست که مروان بن حکم را لعن می‌کند، بلکه پیامبر است که او و پدر او را لعن کرده است. ابن عساکر نقل می‌کند: عبداللّه‌بن زبیر بالای منبر، در کنار مسجدالحرام گفت: به خدای این خانه و بلد حرام، حَکَم بن عاص و فرزندش (مروان)، از زبان محمدصلی الله علیه و آله لعنت شده‌اند.

آن‌گاه که مروان با یزید فرزند معاویه بیعت کرد و گفت: این سنت ابی بکر و عمر است. عبدالرحمان گفت. این سنت هرقل و قیصرهای مردم است که سلطنت موروثی بنا نهادند. تو هم خلافت را موروثی پی‌ریزی کردی.

سرانجام عایشه از سخن مروان آگاه شد و گفت: پیامبر خدا بر پدر او، آن‌گاه که در پشت پدرش بود، لعنت کرد. «(۱)» حاکم در مستدرک نقل می‌کند هرکس که دارای فرزندی می‌شد، به حضور پیامبر می‌آوردند. وقتی مروان متولد شد، او را حضور رسول خدا آوردند، فرمود: «الْوَزَغُ بْنُ الْوَزَغِ الْمَلْعُونُ بْنُ الْمَلْعُونِ»؛ «این، قورباغه‌ای

۱- مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۱؛ تفسر قرطبی، ج ۱۸، ص ۱۹۷، و منابع دیگر.

ص: ۳۱۸

فرزند قورباغه دیگر و ملعونی زاده ملعون دیگر است». «(۱)»

و نیز ابن اثیر در اسد الغابه نقل می‌کند: روزی چشم پیامبر خدا بر حَکَم بن عاص افتاد. گفت: وای بر امت محمد از تو و از فرزندانت. «(۲)» بنابراین، شیعه از پیامبر پیروی می‌کند و روایات او را نقل و به آنها عمل می‌کند و با دوستان او دوست و با دشمنانش، دشمن است. ولی شما از اموی‌ها حمایت می‌کنید که دشمنان پیامبر و اهل بیت پیامبر بودند. حال کدام یک از ما اهل سنّت و کدام یک اهل بدعت هستیم؟

و امّااینکه می گوید: حسنین پشت سر مروان نماز خوانده‌اند و آن را به بحارالأنوار نسبت می‌دهند، نسبتش کاملًا بی اساس است و در کتاب مذکور در آن قسمت که وی ذکر کرده چنین مطلبی نیست.

و امّا این که فرزندان علی با نوه‌ها و ذریه مروان ازدواج کرده‌اند، پاسخ آن را بارها گفتیم.

۱- مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۷۹

۲- اسدالغابه، ج ۴، ص ۳۴۸

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵، باب روایهٔ الکتب، حدیث ۱۴

۱. در کتب حدیث، خصائص نسائی، ص ۸۴، حدیث ۷۳ و سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۷۵، حدیث ۳۰۹۰؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۷۸ وغیره این مطلب را آورده ۳ اند.

۱. الفقیه، ج ۲، باب نوادر الحج، ص ۵۱۹، شماره ۳۱۱۲

۱. الغدیر، ج ۱، ص ۴۱- ۳۱۱

۱. تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۸۳، چاپ دوم؛ مستدرک حاکم ۳، ص ۱۰۷؛ الریاض النضرهٔ، ج ۳، ص ۱۶۵

۱. النجم: ۳۸

ص: ۳۱۹

پرسش ۱۳۸

شیعیان در داستان‌های زیادی می گویند: وقتی مهدی به دنیا آمد، پرندگانی از آسمان بر او فرود آمدند که بالهایشان را بر سر وصورت و بدن او می‌مالیدند، سپس پرواز می کردند. پدرش آن‌ها را فرشتگان آسمانی معرفی کرد، سپس نتیجه می گیرد وقتی فرشتگان یاوران او هستند چرا می‌ترسد و در سرداب پنهان شده است؟

پاسخ

اولًا: این حدیث اگر هم در کتاب روایی باشد با واقعیت تطبیق نمی کند؛ زیرا پدرش اصرار می‌ورزید که تولد وی پنهانی باشد و جز خودش و مادر و عمه‌اش حکیمه خاتون در هنگام تولد نبود، فرود آمدن پرندگان با کتمان ولادت سازگار نیست.

ثانیاً: این مطلب شدیدتر از چیزی نیست که شما درباره پیامبر اسلام نقل می کنید که رسول گرامی در دوران کودکی، در خانه حلیمه بود که فرشتگان سینه او را شکافتند و قلب او را به آسمان بردند و پس از مدتی باز گرداندند. مهم این عبارات جاهلانه است که در آخر می گوید: «اگر چنین یاورانی دارد، چرا در سرداب پنهان شده است؟»

بدیهی است، ظهور آن حضرت شرایطی لازم دارد؛ از جمله آمادگی جهان برای پذیرش یک ندای الهی و حکومت واحد جهانی است و تا این آمادگی نباشد، ظهوری تحقق نخواهد یافت.

ص: ۳۲۰

از این گذشته، حضرتش در سرداب پنهان نشده بود بلکه سرداب معبد آن حضرت بوده و سپس حضرت در سرداب دیده نشد و همان‌طور که مسیح از میان مردم برگرفته شد، حضرتش نیز از میان مردم برگرفته شد ولی در میان مردم زندگی می‌کند و او را نمی‌شناسند.

یاری رساندن فرشتگان برای حضرت مهدی بالاتر از یاری رساندن فرشتگان در جنگ بدر بر پیامبر اسلام نیست. آیا تنها همین یاری رساندن کافی بود که پیامبر دیگر شرایط و تاکتیک‌ها را رعایت نکند؟! و عجیب این‌که با داشتن چنین یاورانی، در جنگ احد هفتاد کشته داد و فرمود: وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.

ص: ۳۲۱

پرسش ۱۳۹

شیعیان چند شرط برای امام گذاشته‌اند؛ یکی آن‌که از میان پسران پدر، بزرگترین باشد و او را کسی جز امام غسل ندهد و زره پیامبر بر او درست درآید. باید از همه مردم عالم‌تر باشد و جنب نشود و غیب بداند امّا این شرایط آن‌ها را در مضیقه قرار می‌دهد !...

پاسخ

شرایطی که از زبان شیعیان برای امام شمرده شد، برخی را از پیش خود اضافه کرده، آنگاه به عقیده برای شیعه اشکال تراشی کرده است.

باید شرایط امام را از کتابهای عقاید شیعه گرفت.

مهم‌ترین شرایط امام عبارت است از: ۱. وجود نصّ بر امامت او از پیامبر یا امام پیشین ۲. داناترین مردم زمان خود باشد ۳. معصوم از گناه و خطا باشد.

و این شرایط را عقل و شرع لازم می‌دانند و امّا این‌که از همه پسران پدرش بزرگتر باشد یا زره پیامبر بر او درست درآید، یا جنب نشود همگی ساخته خیال خود گردآورنده است و اگر هم در کتابی مطالبی با این مضامین وارد باشد، نظر شخصی و یا مضمون روایتی است که درصدد بیان عقاید شیعه نیست.

ص: ۳۲۲

دانستن غیب شرط امامت نیست، ولی امامان شیعه در مواردی، از غیب خبر داده‌اند و قرآن هم چنین علمی را ردّ نکرده است. در گذشته گفتم علم غیب بر دو نوع است:

۱. ذاتی و نامحدود، که ویژه خداوند است.

۲. اکتسابی و محدود که با آموزش الهی در مواردی به اولیا داده شده است و قرآن مملو از خبرهای غیبی پیامبران و غیر پیامبران است و کسی منکر آن نشده است و تنها در سوره یوسف چند خبر غیبی است که یعقوب و یوسف از آن گزارش داده‌اند.

ص: ۳۲۳

پرسش ۱۴۰

شیعیان ادعا می‌کنند که امام باید با نص تعیین شود، اگر چنین بود فرقه‌های شیعه چرا این همه در مورد امامت دچار اختلاف شده‌اند؟!

پاسخ

از طرق تعیین نبیّ، تنصیص پیامبر پیشین بر پیامبر پسین است و قرآن یادآور می‌شود که پیامبر پیشین به نام عیسی بر نبوت پیامبر خاتم تنصیص کرده است، چنان که می‌فرماید: ... وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ ... «(۱)»

با این حال، مسیحیان درباره پیامبر اسلام، دچار اختلاف شده‌اند.

قرآن در موردی دیگر می‌فرماید: اهل کتاب پیامبر خاتم را مانند فرزندان خود می‌شناسند، آنجا که می‌فرماید: یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ ... «(۲)»

«او را مانند فرزندان خود می‌شناسند» با این حال، پس از آمدن پیامبر، گروه بسیار اندکی به وی گرویدند و اکثریت روی گردان شدند.

نتیجه می گیریم وجود نصّ می‌تواند گروهی را به سوی حق رهبری کند، امّا این دلیل نمی‌شود که همه افراد تن به نصّ بدهند.

بنابراین، اگر غیر از امامیه که اکثریت تشیع را تشکل می‌دهد، وجود

۱- صف: ۶

۲- بقره: ۱۴۶

ص: ۳۲۴

دو فرقه دیگر به نام زیدیه و اسماعیلیه در نیمه راه توقف کرده‌اند، چندان دور از انتظار نیست.

در زمان خود پیامبر اسلام که حجت بالغه خدا بود، گاهی دو دستگی رخ می‌داد. درصلح حدیبیهصدای اعتراض عمربن خطاب و دیگران بلند شد وصلح با قریش را نوعی ذلت دانستند. او به دوستش گفت: من در دین خود، تن به خواری نمی‌دهیم (لا نعطی الدنیّهٔ فی دیننا؟؟؟). از نظر تاریخ حدود ۶۰ مورد،صحابه پیامبر با نص او مخالفت کرده‌اند و رأی و اجتهاد خود را بر نص مقدم داشته‌اند. برای آگاهی از این موارد هفت گانه، به کتاب النص والاجتهاد مرحوم شرف‌الدین مراجعه فرمایید.

بنابراین، نباید تصور کرد که وجود نص، انگیزه‌های گوناگون مخالفت را از میان می‌برد، بلکه چه بسا انگیزه‌ها بر نص غلبه می‌کند. پس آن اختلافات به خاطر عدم پیروی از نص بوده، نه به خاطر وجود نصّ یا بی اثر بودن آن.

ص: ۳۲۵

پرسش ۱۴۱

بعضی از شیعه بر عایشه تهمت می‌زنند و او را به همین چیزی متهم می‌کنند که اهل افک او را بدان متهم کردند!؟

پاسخ

در گذشته موضع شیعه را در این مورد گفتیم و اگر شیعه بر عایشه خرده می‌گیرد، مسأله خروج او از خانه و راه اندازی لشکر بر ضد امام واجب الطاعه زمان خویش است، در حقیقت شیعیان در این مورد نص قرآنی و امر پیامبر را بر عمل عایشه مقدم می‌دارند و هرگز حاضر نیستند به خاطر احترام او، از سرپیچی وی از فرمان خدا و رسول حمایت کنند.

ص: ۳۲۶

پرسش ۱۴۲

شیعیان می گویند علم و دانش نزد ائمه آن‌هاست و منابع علمی آن‌ها «صحیفهٔ الجامعه» و «کتاب علی» است.

پاسخ

منابع علمی پیشوایان شیعه تنها آن دو کتاب نیست که نام برده است.

آن‌ها در بیان عقاید و احکام از منابع یاد شده بهره می گیرند:

۱. قرآن مجید، ۲. احادیث رسول اللّهصلی الله علیه و آله که بوسیله پدران به فرزندان رسید ۳. کتاب علی علیه السلام که به املای پیامبرصلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام در میان آنان بود ۴. کتاب امام علی علیه السلام که تفصیل آن در احادیث آمده است ۵. الهامات غیبی و به تعبیر دیگر محدَّث در اسلام غیر از نبی و رسول است و افرادی که دارای چنین آموزش‌هایی می‌باشند، در اصطلاح محدَّث می‌نامند و در این مورد روایاتی در کافی کلینی وصحیح بخاری هست. (متن کتاب غیر از این است؟؟؟)

ص: ۳۲۷

پرسش ۱۴۳

شیعیان در کتاب‌هایشان آورده‌اند: از این‌که اهل کوفه از حسین‌بن علی حمایت نکردند، به جز سه نفر همه مرتد شدند، سپس می‌پرسد: اگر حسین آن‌گونه که شیعیان می‌گویند غیب می‌دانست، به سوی آن‌ها می‌رفت؟

پاسخ

افترا کار آسانی است، ولی پاسخگویی به آن در پیشگاه خدا بسیار سخت و دردناك است. کدام عالم شیعی در کتاب عقاید چنین مسأله‌ای را آورده است؟!

حمایت نکردن از حسین علیه السلام گناه کبیره‌ای است که گروهی گرفتار آن گردیده و بعد پشیمان شدند و توبه کردند ونام «توابین» به خود گرفتند و با قیام و شهادت خود اثر گناه را از خود پاك کردند و اما حسین بن علی با کمال آگاهی که می‌دانست در این راه شهید می‌شود، قیام کرد؛ زیرا شهادت حضرت، مایه حیات دین بود.

از این گذشته، یاری نکردن مردم کوفه (که شیعه و غیر شیعه و حتی خوارج در آنجا زندگی می‌کردند) پیش از حرکت امام حسین علیه السلام به سوی آن شهر، امری مخفی نبود که نیاز به علم غیب داشته باشد و بسیاری ازصحابه و تابعین در مکه و در طول راه این نکته را به امام حسین علیه السلام یادآور شدند.

حضرت در پاسخ فرمود: ما وظیفه‌ای داریم و به دنبال فرمان الهی هستیم نه به دست آوردن قدرت سیاسی، بنابراین به راه خود ادامه خواهیم داد.

ص: ۳۲۸

پرسش ۱۴۴

شیعیان ادعا می‌کنند که امام دوازدهم آن‌ها به علت ترس از کشته شدن پنهان شده است. به آن‌ها گفته می‌شود: ائمه پیشین آن‌ها غایب نبودند و کشته نشدند؟!

پاسخ

این پرسش نیز تکراری است و در گذشته گفتیم که علّت غیبت امام تنها خوف از دشمن نیست، بلکه نبودن شرایط ظهور است.

اوّلًا: باید کار جامعه به جایی برسد که از قوانین و حکومت‌های بشری به ستوه آید و در انتظار یک روزنه امید باشد که از سوی خداوند برای آن‌ها باز شود و در چنین شرایطی خدا امام خود را آشکار خواهد ساخت و به او دستور خروج و اقامه عدل وداد خواهد داد.

ثانیاً: گرد آورنده پرسش‌ها برگی از تاریخ امامان پیشین نخوانده که همه یا بیشتر آن‌ها یا به شمشیر و یا به زهر جفا از سوی خلفا کشته شده‌اند و اساساً از کشته شدن ترسی نداشته‌اند و آن را به جان خریده بودند.

روشن‌ترین گواه این است که امام کاظم و امام جواد علیهما السلام به جای این‌که در مدینه به سر برند، در بغداد تحت نظر زندگی کرده و حضرت کاظم علیه السلام در زندان هارون با سمّ کشته شده و نوه او امام جواد علیه السلام در سن ۲۷ سالگی در بغداد به وسیله دختر مأمون مسموم و شهید شد. حضرت رضا علیه السلام در خراسان به سم مأمون از دنیا رفت و همچنین دیگر پیشوایان که تاریخ متذکر آن‌هاست.

ص: ۳۲۹

پرسش ۱۴۵

شیعیان ادعا می‌کنند تنها به احادیثی اعتماد می‌کنند کهصحیح بوده و از اهل‌بیت رسیده باشد. آن‌ها با این سخن، ائمه را مانند پیامبر می‌شمارند که از پیش خود سخن گوید و گفته امام همانند گفته خدا و پیامبرش می‌باشد و لذا در کتاب‌هاشان گفته‌های پیامبر کم است.

پاسخ

در گذشته یادآور شدیم که شیعیان به روایات پیامبر اسلام و روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام عمل می‌کنند و منبع علم ائمه را در سؤال ۱۴۲ یادآور شدیم که آن‌ها از پیش خود سخن نمی‌گویند، بلکه گفته‌های آن‌ها عصاره کتاب و سنّت پیامبر است که از طریق امیرمؤمنان به آن‌ها رسیده است و امامان مکرر تصریح کرده‌اند که چیزی از خود نمی‌گوییم. آنچه می‌گوییم از جدمان پیامبر اسلام است. «(۱)» خوشبختانه روایاتی که شیعه از پیامبر گرامی نقل می‌کند، بسیار فراوان و چشمگیر است، حتی برخی از علمای شیعه، روایاتی که ائمه اهل بیت علیهم السلام و یا شیعیان با اسناد از پیامبر نقل کرده‌اند، در کتابی گردآورده‌اند.

اگر شیعه به روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام عمل می‌کند، به خاطر حدیث ثقلین است که اهل بیت علیهم السلام را همتای قرآن قرار داده است. حدیث ثقلین از اخبار متواتری است که هیچ محدّث واقع‌گرایی نمی‌تواند آن را انکار

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵، باب روایهٔ الکتب، حدیث ۱۴

ص: ۳۳۰

کند، و ما در پاسخ چهاردهم به برخی از مدارک حدیث ثقلین اشاره کردیم، ولی گردآورنده پرسشها درباره رهبران خود چه می گوید که تحت نام «سلف» گفتار آن‌ها را حجّت دانسته، بدون این که گفتار آن سلف، به پیامبر برسد، حتی آرایصحابه را بدون این که از پیامبر نقل شود، مدرک فقهی خود می‌داند، و در کتاب‌های خود عناوینی قرار داده‌اند؛ مانند «سنّت ابی بکر»، «سنت عمر بن خطاب»، «سنت عثمان» به چشم می‌خورد، اگر واقعاً گفتار آن‌ها گفتار پیامبر است، پس بگویید «سنت پیامبر» و اگر غیر آن است پس چگونه به آن سنت‌ها عمل می کنید.

شما مذهبی به نام مذهب سلف در مقابل اسلام درست کرده‌اید، و همه حق را به آن‌ها می‌دهید و هر نوع تفکّر و اجتهاد را از دیگران سلب می‌نمایید و در حقیقت سلفی گری، نوعی استبداد فکری و بزرگترین مایه تفرقه شده است.

ص: ۳۳۱

پرسش ۱۴۶

شیعیان می‌گویند: به روایاتی که از طریق ائمه اهل بیت به آنان رسیده عمل می‌کنند و ما می‌گوییم معلوم است که از ائمه اهل بیت، جز علی کسی پیامبر را ندیده است. آیا علی می‌تواند همه سنت پیامبر را برای نسل‌های بعد از خود نقل کند؟ در حالی که علی گاهی در مدینه به عنوان جانشین می‌ماند و پیامبر سفر می‌کرد؟

پاسخ

در گذشته منابع علم ائمه را نوشته‌ایم. تنها منبع علم آنان سماع علی از پیامبر نیست، بلکه استنباط از کتاب اللّه یکی از مدارک آن‌هاست و سنت پیامبر چه از طریق علی و چه از طریق افراد موثق دیگر از مدارک استنباط آن‌ها است.

از این گذشته، محدَّث بودن که ملازم با الهام از سوی خداوند است، یکی دیگر از سبب‌های آگاهی آنان است. بالأخره آنان همتا و هم سنگ قرآن هستند. طبعاً باید به سان قرآن هدایت‌گر باشند.

امیرمؤمنان در ۲۳ سال، فقط در یک یا دو جنگ حضور نداشت و یک بار هم برای مأموریت به یمن اعزام شده بود. جز این‌ها، در تمام این مدّت، در محضر پیامبر بوده و از او جدا نشده است ولی متأسفانه مجموع کتب شش‌گانه حدیثی شما تنها ۵۰۰ حدیث از علی‌بن ابی طالب نقل

ص: ۳۳۲

کرده است، اما در مقابل، از ابوهریره که نزدیک دو سال و اندی در محضر پیامبر بوده، پنج هزار حدیث نقل می‌کند. کدام یک از این دو عادلانه‌تر است؟!

پرسش ۱۴۷

بیشتر کسانی که گفته‌های پیامبر را به مردم رسانده‌اند، از اهل بیت او نبوده‌اند. پیامبرصلی الله علیه و آله اسعد بن زراره را به مدینه، علاء حضرمی را به بحرین، معاذ و ابوموسی را به یمن و عُتّاب بن اسید را به مکه فرستاد.

پس ادعای شیعه چیست که می‌گوید: از پیامبر جز علی و یا فردی از اهل بیتش، گفته‌ها و احادیث او را نقل نمی‌کند؟

پاسخ

کسی منکر این نیست که پیامبرصلی الله علیه و آله این افراد یاد شده را به نقاط مختلف فرستاد، و لازم بود اشاره کند که علی علیه السلام را هم برای قضاوت به یمن فرستاد و این مطالب جای بحث و گفتگو نیست. آنچه مهم است دروغی است که در آخر کلام او آمده که شیعیان می‌گویند: «جز پیامبر و یا فردی از اهل بیت او احادیث وی را نقل نمی‌کنند» در کدام کتاب چنین مطلبی آمده است؟

گرد آورنده پرسش‌ها نه آگاهی از تاریخ دارد و نه از سیره پیامبر.

حقیقت این است که پیامبر اسلام این سخن را در مورد خاصّی (قرائت آیاتی از آغاز سوره برائت برای مشرکان) فرمود: توضیح این که پیامبر در

ص: ۳۳۳

سال نهم هجرت برای منع مشرکان از ورود به مسجدالحرام و رفع هر نوع پیمان از آن‌ها، ابوبکر را با شانزده آیه از آغاز سوره «برائت» به مکه اعزام کرد تا در موسم حج بر حاضران بخواند. ابوبکر در نیمه راه بود که جبرئیل نازل شد و فرمود: امر الهی آن است که این آیات را یا خودت یا مردی از اهل بیت تو به مردم ابلاغ کند در این مورد پیامبر فرمود:

«عَلِیٌّ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ لَا یُؤَدِّی عَنِّی إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِیٌّ»؛ «علی از من و من از علی هستم، جز من و علی این پیام را ابلاغ نکند.» و این مطلبی است که غالب مفسران در آغاز سوره توبه آورده‌اند و گروهی آن را یکی از فضایل امام علی علیه السلام دانسته‌اند و گروهی هم می‌کوشند آن را به نوعی توجیه کنند که به مقام ابوبکر برخورد نکند. در این مورد به کتاب‌های تفسیر، مانند رازی و المنار و کتاب‌های حدیث مانند تفسیر طبری و الدرّ المنثور، در تفسیر سوره برائت، مراجعه فرمایید. «(۱)»

۱- در کتب حدیث، خصائص نسائی، ص ۸۴، حدیث ۷۳ و سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۷۵، حدیث ۳۰۹۰؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۷۸ وغیره این مطلب را آورده‌اند.

ص: ۳۳۴

پرسش ۱۴۸

شیعیان در کتاب‌هایشان اعتراف می‌کنند که علم حلال و حرام، و مناسک حج، جز از طریق امام باقر علیه السلام به آن‌ها نرسیده است؛ یعنی در این مورد از علی علیه السلام چیزی به آن‌ها نرسیده است؟

پاسخ

آنچه که می‌گوید تحریف در نقل است، حج پیامبر خدا را امام باقر علیه السلام برای مردم بیان کرد و «مسلم» درصحیح خود برنامه حج پیامبر را از امام باقر علیه السلام درصحیح خود آورده است و شگفت اینجاست که ابوحنیفه بر این حقیقت به نوع دیگر تصریح می‌کند و می‌گوید: «لَوْ لَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَا عَلِمَ النَّاسُ مَنَاسِکَ حَجِّهِمْ». «(۱)» چه بسا مرور زمان بر گفته‌های پیشینیان پرده افکند و مسائل روشن بار دیگر مخفی گردد. و شخصیت‌های علمی مانند امام باقر و امامصادق علیهما السلام باید آنچه را که فراموش شده یا مورد اختلاف گردیده است، بیان کنند و چنان‌که در پاسخ پرسش پیشین گفتیم: ائمه اهل بیت علیهم السلام علوم خود را سینه به سینه تا رسول خدا مستنداً نقل می‌کنند و نقل از امام باقر علیه السلام مگر غیر از نقل از علی علیه السلام است؟

۱- الفقیه، ج ۲، باب نوادر الحج، ص ۵۱۹، شماره ۳۱۱۲

ص: ۳۳۵

پرسش ۱۴۹

شیخ مامقانی می‌گوید: اگر کسی به دیدن حضرت حجت مشرف شود، در بالاترین حد عدالت قرار دارد. ما به آن‌ها می‌گوییم شما چرا درباره کسی که پیامبرصلی الله علیه و آله را دیده است اینگونه حکم نمی‌کنید؟

پاسخ

گرد آورنده پرسش‌ها شنیده است که قیاس، یکی از منابع استنباط است ولی نمی‌داند که شرایط قیاسصحیح و باطل چیست؟ روشن است قیاس این دو دیدار با هم درست نیست، و تفاوت آن دو بسیار است. هر چند مقام پیامبرصلی الله علیه و آله بالاتر از مقام ولی عصر است، ولی رؤیت پیامبر هیچ نوع شرایطی نداشت، بلکه عادل و کافر و فاسق و منافق به دیدار او موفق می‌شدند، در حالی که دیدن حضرت مهدی از طریق شرایط عادی امکان پذیر نیست، ولی اگر فردی شرایط عادی را بشکند و از طریق غیر عادی به دیدار او موفق شود، حاکی از قرب او به مقام الهی است.

ص: ۳۳۶

پرسش ۱۵۰

شیعیان روایات کسانی را که یکی از ائمه آنها را قبول نداشته باشد، نمی‌پذیرند. از همین رو، رواياتصحابه را رد می کنند ولی با شیعیانی که یکی از امامان یا چند نفر از آن‌ها را نپذیرفته‌اند؛ مانند فطحیه، به‌گونه‌ای دیگر رفتار می کنند و روایات آن‌ها را می‌پذیرند، چنین چیزی چگونه توجیه‌پذیر است؟

پاسخ

دراین پرسش دو ادعا مطرح شده‌که هر دو بی‌اساس‌است، چون:

شیعه به قول راویِ ثقه و عادل، که لااقل در گفتار و بیان تقوا داشته باشد، عمل می کند؛ خواهصحابی باشد، خواه غیرصحابی و لذا در کتب فقهی روایاتی ازصحابه پیامبر وارد شده که مدرك فتواست.

بنابراین، ادعای دوم نیز بسان ادعای اوّلصحیح نیست، آنچه که میزان است، وثاقت راوی است؛ خواه امامی باشد، خواه فطحی یا غیر آن‌ها.

ص: ۳۳۷

پرسش ۱۵۱

علمای شیعه می گویند: در کتاب کافی کلینی، روایتصحیح و ضعیف وجود دارد و از طرفی بر این باورند که این کتاب به حضرت مهدی عرضه شده و او گفته‌است: این کتاب برای شیعیان ماکافی‌است. اگر به‌آن حضرتعرضه شده چرا روایات ضعیف مشخص نگردیده‌است؟!

پاسخ

کتاب کافی، کتابی مهم و ارزشمند برای جهان اسلام است، که بیشترین روایاتصحیح در باب احکام و معارف را داراست، ولی در عین حال بر خلاف غلوّ سلفی‌ها کهصحیح بخاری و مسلم را خالی از هرگونه روایت ضعیف می‌دانند، کتاب کافی خالی از روایت ضعیف نیست و این نشانه واقع گرایی علمای شیعه است و امّا آنچه که در ذیل سؤال آمده که علمای شیعه می گویند: «این کتاب به مهدی عرضه شد» افترایی بیش نیست. هرگز علمای شیعه این سخن را نمی گویند، بلکه در مقدمه کافی، مترجم حالات شیخ کلینی می گوید: «ویعتقد بعض العلماء أنّه عرض علی القائم»؛ یعنی برخی از علما چنین اعتقادی داشته‌اند که این کتاب بر امام مهدی عرضه شده است. مسلّماً چنین قول نادری آن هم بدون سند نمی‌تواند مایه اشکال یا سؤال باشد.

حال فرض کنید حضرت مهدی علیه السلام چنین سخنی را فرموده است ولی او این سخن را درباره تمام روایات کافی فرموده که قسمتی از آن است که روایات ما را بر کتاب اللَّه عرضه کنید درصورتی که با قرآن موافق بود بگیرید. بنابراین، کتاب کافی برای شیعیان کافی است امّا با معیارهایی که در آن آمده است.

ص: ۳۳۸

پرسش ۱۵۲

فقیه همدانی در مصباح الفقیه می گوید: طبق نظر متأخرین، معیار بر حجّیت اجماع این نیست که همه اتفاق کنند، بلکه دلیل بر حجّیت اجماع این است که رأی معصوم را به طریق حدس زدن و تخمین کشف کنیم. پس آن‌ها رأی امام غائبشان را از طریق حدس و گمان می‌شناسند و در عین حال اجماع سلف را معتبر و معیار قرار نمی‌دهند؟!

پاسخ

گرد آورنده پرسش‌ها از اصطلاحات اصولی علمای شیعه آگاه نیست و آن‌ها هم که در سایت‌های خود این خرده را بر شیعه گرفته‌اند؛ مانند گرد آورنده، اطلاعی از اصطلاحات ندارند.

اوّلًا: کلمه تخمین هرگز در عبارات علمای ما نیست، آنچه که هست کلمه حدس است.

ثانیاً: «حدس» در این‌جا به معنای گمانه زنی نیست، بلکه حدس در مقابل حسّ است؛ یعنی تحصیل یقین به قول امام دو راه دارد:

۱. راه حسی، مثل این که علمای مدینه، در عصر امامصادق علیه السلام همگی بر حکمی فتوا بدهند، در اینجا قول امام از طریق حس به دست می‌آید؛ زیرا امام یکی از آن علما بوده و در رأس آن‌ها قرار داشته و رأی

ص: ۳۳۹

همگان، نشانه رأی او هم هست.

۲. راه حدسی، و آن این که انسان با یک رشته مقدمات قطع آور و یقین آفرین، به قول امام برسد. هر چند با گوش نشنیده و با چشم ندیده باشد؛ مثلًا همگان می گویند: ماه نور خود را از خورشید می گیرد و آن را از حدسیات می‌شمارند. حدس در اینجا به معنی گمان نیست، بلکه به معنی یقین است و انسان با یک رشته تجربیات به یقین می‌رسد.

در مورد بحث، هرگاه علمای شیعه در چند قرن، بر حکمی اتفاق داشته باشند، انسان حدس می‌زند که یک دلیل قطعی در اختیار آنان بوده و آنان به خاطر آن دلیل قطعی که از امام به آنان رسیده، فتوا داده‌اند. به این می گویند اجماع حدسی؛ یعنی انسان با اینکه ندیده و نشنیده، در پرتو یک رشته محاسبات، یقین پیدا می کند، و هرگز در کاشفیت اجماع ظن و تخمین و استحسان مطرح نیست.

این نوع ادله از آن سلفی‌هاست که بر اثر نداشتن نصوص کافی، مجبورند در احکام شرعی به گمانه زنی و تخمین بپردازند و به قیاس و استحسان، که هرگز یقین آفرین نیست، عمل می کنند.

ص: ۳۴۰

پرسش ۱۵۳

شیعیان اعتراف می‌کنند که یکی از برجسته‌ترین علمای آن‌ها ابن‌بابویه قمی‌است؛صاحب کتاب «من لا یحضره الفقیه». او در جایی ادعای اجماع می‌کند و در جای دیگر ادعای اجماع بر خلاف آن را می‌کند.

چگونه می‌توان بر او اعتماد کرد؟

پاسخ

اوّلًا: گفتاری که نقل کرده مربوط به ابن بابویه معروف بهصدوق نیست، بلکه مربوط به شیخ طوسی است و مؤلف کتاب جناب طریحی می‌گوید: شیخ در یک مسأله در جایی ادعای اجماع بر حکمی کرده و در کتاب دیگر بر خلاف آن ادعای اجماع کرده است.

ثانیاً: افراد متبحّر مانند شیخ طوسی که قریب پنجاه سال در دریای فقه به شناوری و تحقیق مشغولند چه بسا در برهه‌ای از زمان به خاطر یک رشته اطلاعات ناقص تصور می‌کنند که فلان حکم اجماعی است ولی بر اثر مرور زمان و تکامل علم و دانش به خطای خود پی برده و بر خلاف آن ادعای اجماع می‌کنند و این کار از یک فرد غیر معصوم امر بعید نیست، چه این که این نوع اختلاف در استنباط حکم شرعی ارتباطی به مسائل عقیدتی و کلامی ندارد.

ص: ۳۴۱

پرسش ۱۵۴

از عجایب شیعه این است که اگر مسأله‌ای دارای دو قول باشد که گوینده یکی معلوم و قول دیگر نامعلوم است، به آن قول که گوینده‌اش نامعلوم است عمل می کند، چه دلیلی بر آن دارند؟

پاسخ

اوّلًا: سؤال کننده در اثر بی اطلاعی از معارف شیعه، نتوانسته است سؤال خود را درست مطرح کند. هرگز چنین نبوده که اگر در مسأله‌ای دو قول باشد، به قول ناشناخته عمل کنند نه به قول شناخته شده. چنن مسأله‌ای در فقه شیعه مطرح نیست.

آنچه واقعیت دارد این است که اگر علمای شیعه در مسأله‌ای اتفاق کنند، این اتفاق کشف از قول معصوم می کند، ولی برخی گفته‌اند که اگر فردی با اجماع مخالفت کند اگر شناخته شده باشد ضرری به اجماع نمی‌زند و اگر آن عالم ناشناخته باشد، به اجماع ضرر می‌زند، یعنی از حجیت می‌اندازد؛ زیرا احتمال دارد که آن فرد ناشناخته، امام معصوم بوده که بهصورت ناشناخته اجماع را نقض کرده است. این نظری است از برخی علمای شیعه.

البته برخی دیگر از علمای شیعه، به نام شیخ حر عاملی با آن مخالفت کرده و آن راصحیح ندانسته، در حقیقت گوینده و انتقاد کننده، هر دو شیعه هستند. اختلاف میان دو عالم چندان مهم نیست. شما کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» را مطالعه کنید، سراسر آن کتاب اختلاف میان علمای چهار مذهب است.

ص: ۳۴۲

پرسش ۱۵۵

شیخ شیعه در بحار می گوید: روبه‌روی قبر ایستادن لازم است؛ اگر چه مخالف جهت قبله باشد. یعنی وقتی به زیارت ضریح‌های خود می‌روند و دو رکعت نماز زیارت می‌خوانند، باید رو به قبر بخوانند گرچه قبله در سمت دیگری باشد.

پاسخ

گویا دربخش سؤالات هدایت‌گرانه، کفگیر ته دیگ خورده است! این بار می‌خواهد رأی خود را بر عبارت مرحوم مجلسی تحمیل کند.

آنچه مجلسی گفته است این است که هنگام خواندن زیارت، باید رو به قبر امام بایستی، هر چند این کار مستلزم آن باشد که پشت به قبله باشی.

این سیره همه مسلمانان جهان از جمله خود سلفی‌ها هنگام سلام کردن بر پیامبر و ابوبکر و عمر است. آنان رو به ضریح و پشت به قبله می‌ایستند و سلام می‌دهند. و اما تفسیری که بر کلام مجلسی پس از کلمه «یعنی» آورده، خیانتی بیش نیست و همه شیعیان نماز زیارت را رو به قبله می‌خوانند و اگر گردآورنده سؤالها بخواهد این‌گونه سخن بگوید، نه تنها کسی را هدایت نمی‌کند، بلکه گمراه بودن خود را برای همگان آشکار می‌سازد.

ص: ۳۴۳

پرسش ۱۵۶

شیعه همواره با گفتار پیامبر «أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي» استدلال می کنند، ولی خود شیعه با تعداد زیادی از اهل بیت علیهم السلام دشمنی می‌نمایند.

پاسخ

یادآور شدیم که اهل بیت دو اصطلاح دارند:

۱. اهل بیتی که در آیه کریمه تطهیر آمده است و مقصود از آن، طبق نقل مسلم، درصحیح خود کسانی هستند که در تحت عبا قرار گرفتند و در گذشته خود گردآورنده پرسشها این حدیث را نقل کرد «اللّهمّ هَؤُلَاء أَهْلِ بَيْتِي».

۲. اهل بیتی که در مورد خمس وارد شده، به بنی‌هاشم تفسیر می‌شود. در این‌جا به همه افراد بنی‌هاشم ازصالح و طالح شامل می‌شود.

کسانی که به خاندان هاشم منسوب‌اند، همگی از احترام والایی بر خوردارند وصدقه بر آن‌ها حرام است، مگر این‌که یکی از آن‌ها راه خلاف را در پیش گیرد و گنهکار شود که این یک وظیفه الهی است و از شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر به شمار می‌رود. بنابراین، شیعه به تمام اهل بیت پیامبر احترام می گذارد، مگر این که فاقدصلاحیت باشند.

ص: ۳۴۴

پرسش ۱۵۷

شیعه می گوید: اصحاب، نص بر خلافت علی را پنهان کرده‌اند، اگر چنین است چرا فضایل او را پنهان نکرده‌اند؟

پاسخ

هیچ گاه شیعه نگفته است که اصحاب، نص بر خلافت علی را پنهان کرده‌اند. شیعه معتقد است نص بر ولایت علی راصد و دهصحابی و هشتاد و چهار تابعی و سیصد و شصت دانشمند نقل کرده‌اند. «(۱)» ولی راجع به فضایل باید یادآور شویم که دستخوش حب و بغض‌ها بوده، دوستان از ترس و دشمنان به خاطر بغض، فضایل او را نقل نکرده‌اند. حتی این کلمه را از احمد بن حنبل همگی شنیده‌اند که گفته است: در مورد هیچ کس از اصحاب پیامبر به اندازه علی علیه السلام فضایل با سندصحیح نقل نشده است. «(۲)»

۱- . الغدیر، ج ۱، صص ۳۱۱- ۴۱

۲- تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۸۳، چاپ دوم؛ مستدرک حاکم ۳، ص ۱۰۷؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۶۵

ص: ۳۴۵

پرسش ۱۵۸

شیعیان می گوینـد: حضـرت عسـکری پـدر امام زمان فرمان داد که خبر امام مهـدی علیه السـلام را از همه پنهان سازند و به جز افراد مورد اعتماد نگویند.

از طرفی می گویند: اگر کسی امام خود را نشناسد، خدا را نشناخته است!؟

پاسخ

مطلب نخست درست است؛ زیرا خلافت عباسـی پیوسـته با گماشتن جاسوسانی درصدد یافتن مکان و زمان تولد حضرت مهدی بود تا فرعون وار به حیات موسای زمان خاتمه دهـد، ولی خدا او را ناکام گذاشت و اراده خود را بر حفظ امام تنفیذ کرد و فقط کسانی محدود، از مکان وجود حضرت اطلاع داشتند و او را ملاقات می کردند.

و امّا این که می گوید: هر کس امام خود را نشـناسد خدا را نشـناخته، مراد رؤیت امام و اطلاع از مکان وجود او نیست. همه ما اکنون پیامبر خداصـلی الله علیه و آله را شـناخته‌ایم هر چند او را ندیده‌ایم. واقعاً چقدر جای تأسف است که چنین اشـکالات بی پایه سـبب اتلاف وقت انسان‌ها می‌شود؟!

ص: ۳۴۶

پرسش ۱۵۹

شیعیان می‌گویند: خداوند عمر امامشان راصدها سال طولانی کرده، چون همه مردم به او نیاز دارند.

به آن‌ها می‌گوییم: پس چرا عمر پیامبر را طولانی نکرد مردم به او نیز نیاز داشتند؟

پاسخ

مردم به پیامبران نیازمندند. برخی از آن‌ها نیز از عمر طولانی برخوردار بودند؛ مانند حضرت نوح و برخی عمری کوتاه داشتند مثل حضرت مسیح. مگر همه اسرار و رموز جهان بر ما آشکار است؟

علت طولانی بودن عمر امام این است که آن حضرت مأمور است حکومت واحد جهانی الهی تشکیل دهد و تا زمینه ظهور او، که آمادگی جهانیان است، فراهم نگردد، ظهور نمی‌کند. بنابراین، در طولانی بودن عمر عزیز او، هدف خاصی است که در دیگران نیست.

ص: ۳۴۷

پرسش ۱۶۰

جعفر برادر حسن عسکری است. او گفته است: برادرش فرزندی نداشته، لیکن شیعیان سخن او را قبول نمی‌کنند، چون او معصوم نیست، ولی ادعای عثمان بن سعید را که می‌گوید: حسن فرزندی داشته قبول می‌کنند، با این‌که او هم معصوم نیست، این مطلب چگونه توجیه می‌شود؟

پاسخ

اوّلًا انحراف جعفر، برادر امام عسکری علیه السلام، که یک بحث تاریخی رجالی است و نمی‌توان در این فرصت درباره او گفتگو کرد.

همین اندازه بدانیم که خلفای عباسی از وجود او سوء استفاده کرده و چنین مطالبی را از زبان او انتشار می‌دادند.

ثانیاً: اعتقاد شیعه به ولادت حضرت مهدی علیه السلام ارتباطی به عثمان ابن سعید ندارد؛ زیرا علاوه بر شیعیان، متجاوز از ۴۰ تن از علمای اهل سنّت بر ولادت آن حضرت تصریح کرده‌اند و حتّی ابن عربی در فتوحات، اسامی دوازده امام را تا به امام مهدی علیه السلام ذکر کرده است. و شیعیان مورد اعتماد حضرت عسکری علیه السلام که به دیدار حضرت مهدی علیه السلام نایل شده بودند، رؤیت خود را نیز نقل کرده و تولد حضرتش را به حدّ تواتر رسانیده‌اند.

از این گذشته روایات مربوط به معرفی حضرت مهدی با تمام

ص: ۳۴۸

خصوصیاتش، بیش از آن است که بتوان در اینجا آورد.

ازگردآورنده پرسش‌ها تقاضا می‌کنیم برای‌آگاهی ازبشارت‌های آمدن حضرت مهدی علیه السلام در کتب شیعه و سنی به کتاب تذکرهٔ الخواص سبط ابن جوزی و منتخب الأثر مراجعه کند تا روشن شود که مسأله حضرت مهدی علیه السلام پیش از تولد آن حضرت، زبانزد محدثان و دانشمندان و راویان بوده است.

پرسش ۱۶۱

از عقاید شیعه، اعتقاد به «طینت» است؛ یعنی خداوند شیعیان را از خاک مخصوص آفریده و اگر شیعه گناه کند آن را پای سنی می‌نویسند و نیکی‌های سنی در نامه عمل شیعه نوشته می‌شود. آیا چنین عقیده‌ای با «اختیار» که شیعه بدان معتقد است تناقض ندارد؟

پاسخ

اخبار طینت به معنای خاک نیست که ایشان تصور کرده‌اند، بلکه کنایه از قانون وراثتی است که قرآن به آن تصریح می‌کند:

وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِی خَبُثَ لا یَخْرُجُ إِلَّا نَکِداً. «(۱)»

«سرزمین پاکیزه گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید، امّا

۱- اعراف: ۵۸

ص: ۳۴۹

سرزمین‌های بد طینت، جز گیاه ناچیز و بی ارزش نمی‌رویاند.»

بنابراین، پـدران و مادرانی که دارای اصـلاب پاک و ارحام مطهّر هسـتند، فرزنـدان پاک را تحویل جامعه می‌دهنـد، ولی اصـلاب و ارحام آلوده، زمینه ناپاکی را در فرزند پدید می‌آورند. البته هر دو بهصورت زمینه است و شـخص می‌تواند با اراده خود آن زمینه را تقویت کند یا بر آن غلبه نماید.

و چون این مسأله بهصورت زمینه است، هرگز با اختیار انسان منافات نـدارد. البته کسانی که زمینه‌های بـد دارنـد، اگر بر آن زمینه‌ها غلبه کنند، پاداشی دو برابر خواهند داشت.

آنچه گفته شـد، یکی از معـانی «طینت» است. در این‌جـا تفسـیر دیگری هست که جای بازگویی آن نیست، آنچه مهم است دروغی است که در آخر سؤال آورده که گناهان شـیعه را پای سـنی می‌نویسـند، این تهمت است و در هیچ یک از کتب عقاید شـیعه وجود ندارد و خلاف قرآن است که می‌فرماید: أَلَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری. «(۱)»

۱- النجم: ۳۸

ص: ۳۵۰

پرسش ۱۶۲

علمای شیعه می گویند: انصار دوستان علی بودند و در جنگصفین در لشکر علی قرار داشتند. می گوییم اگر چنین است چرا خلافت را به علی ندادند و به ابوبکر سپردند؟

پاسخ

با طرح این پرسش می‌خواهند القا کنند که نصی برخلافت علی علیه السلام وجود ندارد. یادآور می‌شویم زمانی که در سقیفه، رییس اوس به رغم میل قبیله خزرج، به ابوبکر رأی داد، سر وصدای زیادی در میان انصار برخاست و خزرجیان همگی گفتند: «لَا نُبايِعُ إِلَّا عَلِيّاً»؛ «جز با علی با کسی بیعت نمی کنیم.»

اگر نصی در کار نبود، چرا آنان از میان همه مهاجران علی را برگزیدند؟

و امّا این که چرا با چنین عقیده‌ای به علی رأی ندادند، علت آن بهصورت فشرده چنین است:

اوّلًا: گروهی از همین مهاجر و انصار، پیشگامان تشیع بودند و بر اراده خود باقی ماندند و لذا آنگاه که امام به خلافت رسید، تا پای جان در رکاب حضرت جنگیدند.

ثانیاً: گروهی هر چند لب به اعتراض نگشودند، ولی همراهی آن‌ها با خلافت، به معنای اعتقاد به آن نبود، بلکه مخالفت در آن شرایط را مصلحت نمی‌دیدند؛ زیرا پیرو امام علی بودند که برای حفظ اسلام و رفع فتنه سکوت کردند.

ص: ۳۵۱

حاصل آن‌که با این اشکالات کودکانه، نصصریح غدیر را که ۱۱۰صحابی و ۸۴ تابعی نقل کرده نمی‌توان نادیده گرفت.

پرسش ۱۶۳

ما همواره با دو گروه مواجهیم:

الف) گروهی که ادعا می‌کنند قرآن تحریف شده و به این کتاب آسمانی طعنه می‌زنند.

ب) افرادی‌که گناهشـان این است به جای علی، ابوبکر را برگزیده‌انـد و به اینصورت، به اهل بیت طعنه می‌زننـد. اکنون پرسـش این است که چرا شیعه در مقابل گروه نخست ساکت و در برابر گروه دوم سرسخت است؟

پاسخ

پیش‌تر در باره تحریف قرآن مطالبی آوردیم و گفتیم که شـیعه هرگز قائل به تحریف کتاب خـدا نبوده و نیست و عقایـد را نباید از کتاب‌های روایی و حدیثی گرفت و گرنهصـحیحین و کتاب‌های سـنن، دارای روایاتی است که حاکی از تحریف قرآن است. عقیده را بایـد از کتب مخصوص به بیان عقاید گرفت که در آنجا روایات تحقیق و بررسـی شده و نظر نهایی اسـتخراج گردیده است و در مذهب شیعه، در مورد عقاید، روایات متواتر پذیرفته می‌شود نه اخبار آحاد و نه روایاتی که با قرآن در تضاد است وروایات تحریف از انسان‌های نادرست و فاسد نقل شده که ما در گذشـته اسامی آن‌ها را آوردیم و یکی از آن‌ها احمد سیّاری است که از نظر شیعه و سـنی به فسـاد عقیـده معروف‌انـد. شـیعه همان‌طور که نسـبت به اهانت به اهل بیت علیه السـلام حساسـیت نشان می‌دهـد، در مورد کسانی که به قرآن طعنه

ص: ۳۵۲

زنند، حساس است و نشانه آن کتاب‌های تحقیقی است که در مورد عدم تحریف قرآن نوشته شده مانند: «آلاء الرحمن» نوشته مرحوم بلاغی و «البیان فی تفسیر القرآن» نوشته آیهٔ اللّٰه خویی، «صیانهٔ القرآن من التحریف» نوشته مرحوم معرفت و «التحقیق فی نفی التحریف» نوشته آقای سید علی میلانی و بسیاری کتب دیگر.

شما یا از این کتاب‌ها خبر ندارید و یا اگر دارید، توان دیدن آن‌ها را ندارید و حاضر به پذیرفتن حقایق نیستید!

ص: ۳۵۳

پرسش ۱۶۴

خداوند متعال می‌فرماید: اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ. «(۱)» در این آیه تصریح می‌کند که جز از خدا و پیامبر پیروی نکنید و امامت برای آن است که امام فرمان‌های الهی را که به ما رسیده اجرا کند، نه این‌که دین جدیدی برای مردم بیاورد.

پاسخ

پیامبر در مدّت رسالت ۲۳ ساله خود، بر اثر گرفتاری‌ها و خفقانِ ۱۳ ساله مکّه و نبردهای فراوان در اقامت ده ساله‌اش در مدینه، از بیان جزئیات احکام باز ماند. قسمتی را بیان کرد و قسمت دیگر را بر عترت که هم سنگ قرآنند، واگذاشت.

دین اسلام، دین جاودانه است و شرایط زمان و مکان، مسائل جدیدی پدید می‌آورد که در زمان پیامبر خدا مطرح نبود. پاسخ درست به این سؤال چیست؟ شیعه می‌گوید: چه مانعی دارد که خدا برای رساندن احکام شریعت، گروهی را در مکتب غیبی پرورش دهد تا همگان بازگو کنندگان چیزی باشند که بر پیامبر نازل شده و تفصیل آن به عترت موکول

۱- اعراف: ۳.« آنچه که از سوی پروردگار شما به سوی شما فرود آمده پیروی کنید و ازسرپرستان دیگری پیروی نکنید.»

ص: ۳۵۴

گردیده است.

دور نرویم، پس از پیامبرصلی الله علیه و آله، تابعان و بعد فقها، هزاران فرع را مطرح کرده و آن را با یک رشته ادلّه قطعی و ظنّی بیان کردند، در حالی که این احکام از زبان پیامبر شنیده نشده، بلکه بر اثر یک رشته قیاس‌ها و ظنون و استحسان‌ها به دست آمده است. شما درباره این استنباط ها چه می‌گویید؟ آیا همه آن‌ها را پیامبر گفته است؟ به‌طور مسلّم نه، امّا آن فقیهان به گمان خود توانسته‌اند آنچه که بر پیامبر نازل شده را از قرآن و سنت و موازین فقهی استخراج کنند. حال اگر این کار را عترت با آموزش‌های غیبی انجام دهند و در اختیار بگذارند، همگی جزئی است از آنچه که به پیامبر نازل شده است.

اگر واقعاً مقابله به مثل در اینجاصحیح باشد، این سؤال به‌خودِ شما متوجه است. شما دربرابر سنت پیامبر، سنت‌های دیگری را مطرح کردید و در ابواب فقه، سنتی به نام سنت ابوبکر و سنتی به نام عمر درست کردید، آیا این‌ها همان گفته‌های پیامبر است؟ پس چرا نام شیخین را بر آن سنّت‌ها نهادید؟ و اگر غیر از آن است، چرا از آن پیروی می‌کنید؟

ص: ۳۵۵

پرسش ۱۶۵

مذهب شیعه به وسیله راویانی مانند زراره و دیگران به آن‌ها رسیده است. در عین حال، امامان شیعه این افراد را مذمّت کرده‌اند اما شیعیان با اعتماد به قول افرادِ مذمّت شده، نظر امام خود را ردّ می‌کنند! این چگونه است؟

پاسخ

اوّلًا: شیعه در مورد معارف و احکام، تقریباً از ۱۵۰۰۰ راوی بهره گرفته و از این طریق احادیث اهل بیت علیهم السلام را نگهداری کرده است. چنین نیست که معارف و احکام را از چند فرد اندک گرفته باشند که مذمّت شده‌اند و درصورت ثبوت مذمّت، آیین تشیع فرو ریزد.

نگاهی کوتاه به کتاب «تنقیح المقال» علّامه مامقانی و کتاب «معجم رجال الحدیث» آیهٔ اللّٰه خویی، عظمت راویان و کثرت حافظان حدیث روشن می‌شود.

ثانیاً: اگر مذمّتی درباره «زراره» وارد شده، روایاتی هم در مدح او رسیده است و خود حضرات ائمه در روایات مدح یادآور می‌شوند که ما با نکوهش این افراد، می‌خواهیم جان و مال آن‌ها را حفظ کنیم؛ زیرا زرارهٔ بن اعین، از رجال سرشناس کوفه و کاملًا شناخته شده بود، ارتباط نزدیک او با امامصادق علیه السلام جای گفتگو نبود، ولی در عین حال، خلافت اموی و عباسی درباره آن‌ها حساسیت داشت؛ زیرا شیخ قبیله و در عین

ص: ۳۵۶

حال عالم و دانشمند بود. ائمه در برخی مجالس که مأموران اطلاعاتی نظام حضور داشتند، به نکوهش او و دو تن از یارانش پرداخت تا جان و مال او را در شرایط خفقان حفظ کنند. هرکس شرایط خفقان و ترس و قتل و وحشت آن دوران را به خاطر آورد، متوجه خواهد شد چرا ائمه اهل بیت برخی از شیعیان نزدیک به خود را نکوهش می‌کردند. آنان می‌خواستند جان شیعیان را حفظ کنند و دستگاه حکومت نفهمد آنان به اهل بیت منسوب و شیعه‌اند. ابوبصیر به امامصادق علیه السلام می‌گوید: «فدایت شوم! ما را لقبی می‌دهند که پشت ما را می‌شکند. دل‌های ما را می‌میرانند و حاکمان بر اثر همین لقب خون ما را حلال می‌دانند ... امام می‌فرماید:

لقب رافضه را می‌گویی؟ می‌گوید: آری ...». «(۱)» این گوشه‌ای از شرایط وحشتناک آن زمان است.

۱- روضه کافی، ص ۳۴؛ فضائل الشیعه، مرحوم صدوق، ص ۲۱

ص: ۳۵۷

پرسش ۱۶۶

اگر شیخین انسان‌های خوبی نبودند، پس به نظر شما پیامبر در تربیت یارانش شکست خورده است؟ روشن است این بزرگترین توهین به پیامبر است.

پاسخ

اگر یاران پیامبرصلی الله علیه و آله منحصر به این دو نفر و همفکران آنان بودند، سؤال شما جای طرح داشت، ولی پیامبر خداصلی الله علیه و آله قریب یکصد هزارصحابی داشت که پانزده هزار آن‌ها با نام و نشان در کتاب‌ها ثبت شده‌اند، و در گذشته گفتیم یاران پیامبرصلی الله علیه و آله از نظر عقیده و رفتار یکدست نبودند و چنین نبود که همگان محکوم این اقلیتی باشند که نظر شما را به خود جلب کرده است. این اقلیت خلافت را قبضه کردند و برخی هم از آنان پیروی نمودند ولی برخی دیگر مخالفت کردند و اکثریتی نیز خاموش ماندند و اظهار نظر را به مصلحت ندانستند.

اصولًا تکیه بر خلفا و نادیده گرفتن دیگر یاران پیامبرصلی الله علیه و آله نوعی اهانت به دیگران است. حال فرض کنید چند نفر انگشت شمار از یاران پیامبر نمره خوبی نگرفته باشند؛ این دلیل بر دیگران نیست. از این گذشته خواص یاران پیامبر منحصر به خلفا نبود. چرا شما از ابو ایوب انصاری فاتح روم، عمار یاسر، ابوذر غفاری، ابن تیهان، سلمان، عبداللّه‌بن مسعود، عثمان بن مظعون و ده‌ها انسان وارسته دیگر که در غزوات بدر، احد،

ص: ۳۵۸

خندق، خیبر و حنین جان باختند و با خون خود درخت اسلام را سیراب کردند، یاد نمی‌کنید؟!

پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله انقلاب عظیمی در جهان به وجود آورد و مسیر تاریخ را دگرگون ساخت و عظمت انقلاب او در گرو نیک و بد بودن چند فرد معدود نیست که اگر تاریخ درباره آنان قضاوت کند، اهانت به پیامبر باشد.

فرض کنید معلمی در کلاسی زحمت بکشد، ولی در میان شاگردان، چند نفر معدود موفق به کسب امتیاز نشوند، آیا این اهانت به آن معلم بزرگوار است؟

اگر بد بودن برخی از یاران، نشانه عدم موفقیت پیامبر است، پس مسأله جنگ با مرتدان عرب را چگونه توجیه می‌کنید؟! بالأخره همه آن‌ها مسلمان بودند ولی بعداً به عقیده شما از اسلام برگشتند. پس به عقیده شما پیامبر در تربیت خود موفق نبوده است؟!

ص: ۳۵۹

پرسش ۱۶۷

شیعیان می‌گویند امامت واجب است، چون امام از شریعت اسلامی حفاظت می‌کند و مسلمانان را به راه راست سوق می‌دهد و احکام را از کم و زیاد شدن پاسداری می‌کند. باید از آنان پرسید: کدام یک از امامان دوازده‌گانه شما به ریاست و حکومت رسید تا چنین کاری را انجام دهد؟

پاسخ

گرد آورنده پرسش‌ها تصور می‌کند امامان شیعه در طول ۲۵۰ سال، دست روی دست گذارده و هیچ‌کاری را انجام نداده‌اند و اگر در رأس قدرت نبودند، هیچ نوع تأثیری در هدایت جامعه و بازداری ظالمان از ظلم نداشته‌اند، در حالی که ائمه اهل بیت از طرق مختلف توانستند در هدایت جامعه اثر گذار باشند:

۱. دانشگاه اسلامی که در مدینه با کف با کفایت امام باقر و امامصادق پی‌ریزی شد ومتجاوز از ۴۰۰۰ محدث و فقیه تربیت کرد و تحویل جهان اسلام داد، خود این تأثر عظیمی در رهبری امّت داشته است.

حسن‌بن علی الوشاء می‌گوید: من در مسجد کوفه نهصد استاد حدیث دیدم که همگان می‌گفتند: حدثنی جعفر بن محمد. «(۱)»

۱- رجال نجاشی، ترجمه حسن بن علی الوشاء، شماره ۷۹

ص: ۳۶۰

همچنین دیگر امامان شیعه، اگر چه بر مسند قدرت نبودند، اما از نظر آموزش و تعلیم دین و بازداری جامعه از انحراف، اثر بارزی داشتند.

۲. از نظر مبارزه با ظلم و ستم، هر چند کمتر تظاهر می‌کردند، امّا به‌طور معقول، مسلمانان را به بی لیاقتی حکام اموی و عباسی توجه می‌دادند و از همین طریق خوفی در دل حکام انداختند و توانستند از خودکامگی آنان تا حدی بکاهند و اگر امامان شیعه دست روی دست می‌گذاشتند و با ظالمان هم دست و هم سو بودند، به شمشیر و زهر جفا کشته نمی‌شدند.

۳. از این گذشته، اگر درباره خدمات امامان شیعه لب فرو بندیم و هیچ نگوییم، این حقیقت را نمی‌توانیم منکر شویم که امامت از جانب خدا لطفی است بر جامعه و می‌تواند در هر درجه اثر گذار باشد. حال اگر بر اثر مساعد نبودن شرایط، حاکمیت سیاسی را به دست نگرفتند، این تقصیر و کوتاهی مردم است، نه گناه قانون و یا امام. عین همین مطلب درباره پیامبران الهی جاری است. بنی اسرائیل پیامبران را از دم تیغ می‌گذراندند؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: ... وَ قَتْلَهُمُ الْأَنْبِیاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ ... «(۱)»

و با این حال خدا فیض نبوت را قطع نکرد و پیاپی پیامبران خود را برای آن‌ها فرستاد.

پیامبر و امام حتی با نداشتن حاکمیت سیاسی، می‌توانند احکام را بیان کنند و حجّت را بر مردم اقامه نمایند و از تحریف جلوگیری کنند.

۱- نساء: ۱۵۵

ص: ۳۶۱

پرسش ۱۶۸

در کتاب نهج البلاغه آمده است: علی با پروردگارش مناجات می‌کرد و این دعا را می‌گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّی» اگر او معصوم بود، این چگونه استغفار است؟

پاسخ

پیامبر اسلام، به اتفاق مسلمانان، معصوم از گناه بود؛ به خصوص پس از بعثت، کسی در عصمت او خدشه نکرد، ولی با این حال روزی هفتاد بار استغفار می‌کرد و می‌فرمود:

«إِنَّهُ لَیُغَانُ عَلَی قَلْبِی وَ إِنِّی لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعِینَ مَرَّةً».

«من دلم زنگار می‌گیرد و روزی هفتاد بار استغفار می‌کنم.»

خداوند در قرآن به پیامبرش دستور استغفار می‌دهد، «(۱)» آیا معنای آن این است که پیامبر معصوم نیست؟ بزرگان تفسیر و عقاید در مورد این نوع استغفارها بحث‌های جالب و شیرینی دارند به خصوص در مورد کلمات امام در دعایی که به کمیل بن زیاد آموخت، از همه این‌ها بگذریم، سخن امام جنبه آموزشی دارد.

۱- غافر: ۵۵ و محمد: ۱۹

ص: ۳۶۲

پرسش ۱۶۹

شیعیان معتقدند هیچ پیامبری نبوده مگر آن‌که به ولایت دعوت کرده است. به شیعه گفته می‌شود که پیامبران به توحید و اخلاص دعوت می‌کردند نه به ولایت علی و اگر چنین ولایتی هست چرا تنها شیعیان آن را نقل کرده‌اند؟

پاسخ

از دیر باز گفته‌اند: اثبات یک چیز، چیزهای دیگر را نفی نمی‌کند.

درست است که پیامبران به توحید و یکتاپرستی دعوت می‌کردند، ولی دعوت آن‌ها منحصر به این نبود. آن‌ها به ده‌ها چیز دعوت می‌کردند و یکی از آن‌ها توحید بود. چنین نیست که تنها به توحید دعوت کنند.

به گواه این‌که حضرت مسیح در عین دعوت به توحید، به نبوت پیامبر اسلام نیز بشارت داد و دعوت کرد.

و امّا این که چرا فقط شیعه آن را نقل کرده است، این را باید از خود شما پرسید که چرا با وجود اسامی ائمه اهل بیت در کتب پیشینیان، تنها شیعه آن را نقل می‌کند و شما نقل نمی‌کنید. شما هرگاه به فضایل اهل بیت می‌رسید، دست و دلتان می‌لرزد و می‌کوشید آن‌ها را تضعیف کنید یا معارضی برای آن‌ها بسازید.

از این گذشته، مقصود دعوت به ولایت آن‌ها نیست، مقصود بشارت از ولایت آن‌هاست و این مسأله درباره پیامبرصلی الله علیه و آله کاملًاصادق است و خداوند به پیامبران پیشین دستور داد که از نبوت پیامبر خاتم گزارش دهند. در این مورد به سوره احزاب آیه ۷ مراجعه شود.

ص: ۳۶۳

پرسش ۱۷۰

آیا ائمه ازدواج موقت کرده‌اند یا نه؟

پاسخ

در مشروعیت ازدواج موقت کافی است که قرآن آن را در سوره مبارکه نساء، آیه ۲۴ آورده است و فرموده است: ... فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ... و نیز کافی است بدانیم که تا زمان عمر بن خطابصحابه عادل از آن بهره می‌گرفتند و اگر امری نامشروع بود،صحابه پیامبر گرد حرام نمی‌گشتند تا این که عمر از آن نهی کرد. حالا خواه ائمه شیعه انجام داده باشند یا نه، این کار تأثیری در حکم خدا ندارد.

با وجود تصریح قرآنی و روایات متواتر در مشروعیت ازدواج موقت در زمان پیامبر نیازی به مسأله دیگر نیست.

ص: ۳۶۴

پرسش ۱۷۱

امام علی بن ابی طالب دروازه علم است، پس چگونه حکم مذی را نمی‌داند و کسی را نزد پیامبر می‌فرستد تا احکام متعلق به مذی را به او بیاموزد؟

پاسخ

حدیث «أَنَا مَدِینَهُ الْعِلْمِ وَ أَنْتَ بَابُهَا» را متجاوز ازصد و چهل و سه محدث سنی در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند که ذکر نام و شمارهصفحه کتاب‌ها به درازا می‌انجامد. در این مورد به کتاب الغدیر «(۱)»

مراجعه کنید تا ازصحت خبر آگاه شود. اگر اعتراضی دارید بر گفتار پیامبر متوجه است نه علی. از این گذشته علی از روز نخست عالم و آگاه آفریده نشده، و از روز نخست حضور در محضر پیامبر به تدریج چیزهایی از او آموخته تا این‌که به مقام محدَّثی رسیده است. و اعزام فردی به نزد رسول خدا برای سؤال این مسأله می‌تواند توجیه‌های گوناگونی داشته باشد و شاید یکی از وجوه این باشد که به مردم بفهماند: آنچه می‌گوید، در سنت و اسلام از شخص پیامبر است.

۱- الغدیر: ج ۶، صص ۱۱۱- ۸۶

ص: ۳۶۵

پرسش ۱۷۲

خلافی که اصحاب پیامبر مرتکب شده‌اند این است که از ولایت علی منحرف شدند. پس چرا شیعیان در مورد فرقه‌های دیگر مانند فطحیه و واقفیه که امامت بعضی را قبول نمی‌کنند، روایت نقل کرده‌اند؟

پاسخ

این پرسش تکراری است و پیش از این (پرسش ۱۵۰) به پاسخ آن پرداختیم و نیز یادآور می‌شویم انحراف از حق، از سوی هر کس که باشد مذموم و نکوهیده است، ولی میان دو انحراف فرق است. برخی از اصحاب (نه همه) چون ولایت علی را نپذیرفته‌اند و طبعاً بقیه را نیز نمی‌پذیرند، در حالی که آن دو گروه تا نیمه راه آمده‌اند و ولایت ائمه را تا امام هفتم پذیرفته‌اند، قیاس این دو قیاس مع الفارق و نادرست است.

افزون بر آن احرازصدق در گفتار برای نقل روایت کفایت می کند.

در ضمن یادآور می‌شویم انحراف همه اصحاب از علی علیه السلام تهمتی است که او به شیعه می‌زند، در حالی کهصحابه پیامبر به گروه‌های مختلف تقسیم می‌شدند.

ص: ۳۶۶

پرسش ۱۷۳

منابع شیعه می گویند: ائمه تقیه می کنند، پس چگونه معصوم‌اند؟

پاسخ

این پرسش هم تکراری است و بارها گفته‌ایم که ائمه در مسائل محدودی از روی اضطرار و ناچاری در مجالس عمومی با حاکمان وقت همسویی نشان می‌دادند و اضطرار مجوز این همسویی بود و اگر اعتراضی در این زمینه هست، باید به قرآن متوجه شود که تقیه را تجویز کرده است زیرا وقتی این آیه: إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ ... «(۱)»

در مورد تقیه عمار نازل گردید پیامبر به عمار فرمود: «إِنْ عَادُوا لَکَ بِمِثْلِ ذَلِکَ فَعُدْ لَهُم». «(۲)» قرآنصریحاً به مسلمانان دستور می‌دهد که در مواردی از در تقیه وارد شوند چنان که می‌فرماید: ... إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً .... «(۳)»

امام شافعی می گوید: هرگاه حاکم جائر مسلمان از نظر شرایط با حاکم کافر یکسان شد، تقیه لازم است، بنابراین تقیه در اینصورت، یک امر حیاتی است که خلاف آن مایه قتل و نابودی جمعیت مؤمنین است. «(۴)»

۱- نحل: ۱۰۶

۲- به تفاسیر فریقین مراجعه شود.

۳- آل عمران: ۲۸

۴- مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۳

ص: ۳۶۷

احمد بن حنبل پیشوای سلفی‌ها در مسأله خلق قرآن و همچنین یاران او تقیه کردند هر چند تقیه احمد با آنان به نوعی فرق داشت. این تنها امامان شیعه نیستند که تقیه کرده‌اند، بلکه حضرت ابراهم قهرمان توحید- در نظر مفسران تقیه کرد، آنگاه که به مشرکان عصر خود می گوید: فَقَالَ إِنِّی سَقِیمٌ، «من بیمارم» (صافات/ ۸۹)، حضرت در این جا تقیه کرده است تا آنان حضرت را وادار به بیرون رفتن از شهر نکنند و ایشان پس از آن که آنان شهر را ترک کردند به سراغ بت‌ها رود و آنها را درهم شکند. هر چند متأسفانهصحیح بخاری ابراهیم علیه السلام را در این جا دروغگو معرفی می کند. «(۱)»

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ۱۱۲، کتاب بدء الخلق.

ص: ۳۶۸

پرسش ۱۷۴

کلینی نقل می‌کند که از امام علی خواستند که بدعت‌های خلفای سه‌گانه را اصلاح کند امّا علی نپذیرفت و گفت: این مایه تفرقه است و بدعت‌های خلفا از نظر شیعه مخالف با قرآن و سنت بود، چرا علی انکار نکرد؟

پاسخ

امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد که فقها در کتابهای فقهی آن را بیان کرده‌اند و یکی از شرایط این است که دفع «فاسد» به «افسد» نشود. در چنین شرایطی مطرح کردن این مسائل نه تنها تأثیری نداشت، بلکه اثر سوء می‌گذاشت، لذا در اثنای جنگصفین مردی از بنی اسد از اصحاب علی از آن حضرت پرسید: چطور شد که قوم شما، شما را از خلافت بازداشتند و حال آن که شما شایسته‌تر بودید؟

او این سؤال را در وقت غیر مناسب مطرح کرد، یعنی موقعی مطرح کرد که علی با معاویه درگیر بوده است.

امام بهصورت ملامت گونه ای قبل از جواب به او گفت: که آخر هر پرسشی جایی دارد، حالا وقت این گفتگوها نیست مسأله روز ما، مسأله معاویه است «هَلُمَّ الْخَطْبَ فِی ابْنِ أَبِی سُفْیَان». «(۱)»

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۲، کتاب بدء الخلق.

ص: ۳۶۹

امام علی علیه السلام خواست با یکی از «بدعتها» به نامصلاهٔ تراویح مبارزه کند،صدای گروهی بلند شد و گفتند: واعمراه، با این شرایط چگونه می‌توانست با بدعتها مبارزه کند.

پرسش ۱۷۵

عمر علی را در شورای شش نفره قرار داد، چرا علی با وجود نص بر خلافت خود، حاضر شد در این شورا عضو شود؟ و چرا نگفت که درباره او نصّی وارد شده است؟

پاسخ

این سؤال تکراری است و در گذشته از آن پاسخ گفتیم. اگر کسی شرح حال شورای شش نفره را بخواند می‌فهمد که مشارکت آن حضرت از روی اکراه بود و عمویش عباس از آن حضرت پرسید: چرا شرکت کردی؟ فرمود: می‌خواهم از اختلاف پرهیز کنم.

این گزینش با ارعاب و تهدید انجام گرفت، خلیفه پس از انتخاب شش نفر، به محمد بن مسلمه دستور داد: اگر اقلیت با اکثریت توافق نکردند، فوراً اعدام شوند.

اگر جناح مساوی شورا با جناحی که عبدالرحمان در آن قرار دارد، موافقت نکردند فوراً کشته شوند.

اگر کاندیدها در ظرف سه روز در تعیین جانشین به توافق نرسیدند

ص: ۳۷۰

همگی از دم تیغ بگذرند و ...

در چنین محیط ارعاب و تهدید نمی‌توان موافقت امام را یک موافقت اختیاری اندیشید.

گذشته از این اگر شورای شش نفره امام را انتخاب می کرد، امام می‌پذیرفت به همان دلیلی که پس از قتل عثمان پذیرفت. و این به معنی نادیده گرفتن نص بر خلافت نیست، که اکثریت آن را پذیرفته باشند.

پرسش ۱۷۶

شیعه روایاتی را جعل کرده‌انـد که متضـمن اسامی ائمه دوازده گانه است، ولی یکی از علمای آنها گفته: ذکر سلسـله وار این دوازده تن در آن روایات موجود نیست.

پاسخ

این چه اشـکال و پرسشی است که مطرح می کند؟! این عالم درباره ترتیب اسامی امامان می گوید: اسامی امامان در آن روایات ذکر شده امّا ترتب ولایت آن‌ها در آن احادیث نیامده است. این چه ربطی به جعل روایت و دروغگویی پرسشگر دارد.

ص: ۳۷۱

پرسش ۱۷۷

شیعه ادعا می کند که بیشترصحابه بعد از وفات پیامبر مرتد شدند (یعنی امامت علی را نپذیرفتند) پس چرا می گویید علی علیه السلام از ترس مرتد شدن، با آن‌ها به وجودِ نص احتجاج نکرد و با آن‌ها نجنگید؟

پاسخ

این سؤال تکراری است و ما نیز مکرر به آن پاسخ گفته‌ایم. بنابراین، نیازی به تکرار نمی‌بینیم.

پرسش ۱۷۸

شیعه گمان می کند نصی درباره امامانشان وجود دارد ولی استاد فیصل‌نور در کتاب «الإمامهٔ والنص» این روایات را نقد کرده است.

پاسخ

در اینجا چون کفگیر به ته دیگ خورده، پناه به کتاب دیگری می‌برد و بـدون این که مطالب او را نقل کنـد، مدعی می‌شود که این پرسش‌ها باعث هدایت گروهی از جوانان شده است.

به هر حال نصوصی که درباره امامان یکی پس از دیگری وارد

ص: ۳۷۲

شده، در کتاب‌های فراوانی از محدثان تنظیم شده که برخی از آن‌ها را نام می‌بریم:

۱. کلینی در کافی در کتاب الحجه.

۲. شیخ حر عاملی در کتاب اثبات الهداهٔ بالنصوص و المعجزات.

*** اینجانب به عنوان یک جوان شیعه که عقاید خود را از قرآن و سنت پیامبر و روایات متواتر از ائمه معصومین علیهم السلام گرفته‌ام پس از خواندن این کتابچه به غرض ورزی طراحان پرسش‌ها پی بردم و با نگاشتن این رساله، به وظیفه دینی خود، عمل کردم.

ولی در دفتر دیگری پرسش‌هایی را از سلفی‌ها می‌پرسم که خوشبختانه واقعاً مایه هدایت هزاران جوان فریب خورده شده و در گوشه و کنار جهان آثار ارزشمندی از خود به جای نهاده است و ده‌ها هزار جوان را به روشن‌بینی رهنمون گردیده که شما می‌توانید در هر کشور نمونه‌های فراوانی از آن‌ها بیابید و همین مایه وحشت و دستپاچگی این گروه شده و به این اقدام‌ها دست زده‌اند. یادآور می‌شوم مذهب اهل بیت علیهم السلام همچنان در حال پیشروی و گسترش است و حتی وهابیان را در پایگاه خود؛ یعنی نجد به وحشت افکنده است؛ زیرا می‌بینند که گروهی آشکارا وبی ترس و بیم و با دلیل و برهان پذیرفتن مذهب اهل بیت علیهم السلام را اعلام می‌کنند.

۲۷ رجب ۱۴۲۸ ه. ق.

روز مبعث حضرت رسولصلی الله علیه و آله

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹